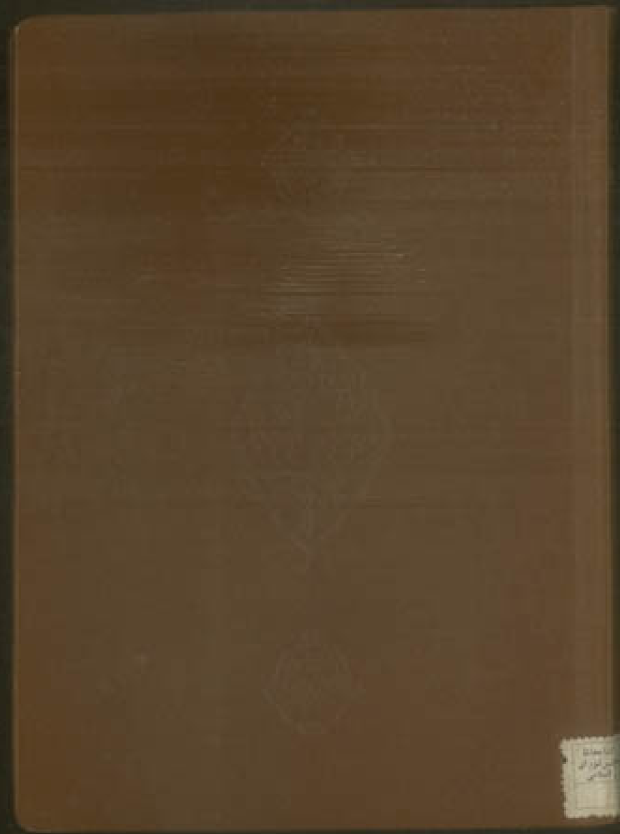
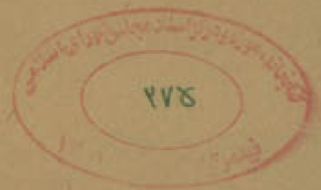




جمهوری اسلامی ایران

شمارهٔ ثبت کتاب

۲۱۱۹۹۸

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

کتاب

مؤلف

موضوع

شمارهٔ اختصاصی (۲۷۵) ازکتب اهدائی :

[illegible]

فسير [illegible]

[illegible] والفقير [illegible]

[illegible]

وفي رجحات [illegible] فقيل في الباب [illegible]

[illegible] عليها السلام [illegible] الباب فقال

[illegible] الباب [illegible]

فقال [illegible]

[illegible] فقال [illegible]

[illegible] آل محمد [illegible]

[illegible] الباب [illegible]

[illegible]

[illegible] فقال [illegible]

[illegible] فقال [illegible]

قال [illegible]

وقال [illegible]

وقال [illegible]

وقال النبي صلى الله عليه [illegible]

[illegible]

من تفسیر الامام ابی محمد عن جابر بن عبد الله الانصاری عن امیر المؤمنین علیه السلام قال له یا جابر قوام الدنیا
باربعة عالم مستعمل علمه وجاهل لا یستنکف ان یتعلم وجواد یبذل معروفه وفقیر لا یبیع آخرته بدنیاه یا جابر
من کثرت نعم الله علیه کثرت حوائج الناس الیه فان فعل ما یجب لله فیها عرضها الله للدوام والبقاء وان قصر فیما
یجب لله علیه عرضها للزوال والفناء



فائدة في فهرس مطالب الكتاب وهو مرتب على عشرين ... في علم ... الدنيا ... في الامور المتعلقة
بالموت الى حين الوضع في القبر في البرزخ ... [illegible]
الجنة والنار ... [illegible]
رسول الله ... رجلان كان احدهما ... الناس وكان الآخر يصوم النهار ويقوم الليل
قال صلى الله عليه وآله فضل العالم على العابد كفضلي على ادناكم ... [illegible]
عن ابي عبد الله ... [illegible]
وقال صلى الله عليه وآله من تعلم بابا من العلم ليعلم الناس ابتغاء وجه الله اعطاه الله اجر سبعين نبيا
في فضل من خرج يطلب بابا من العلم ... قال من خرج يطلب بابا من علم
ليرد به باطلا الى حق او ضلالة الى هدى ... عبادة سنة اربعين عاما ... [illegible]
عبادة ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

لبعضهم في الوعظ

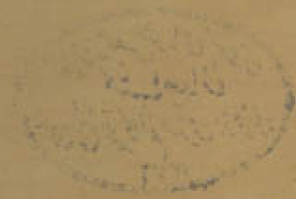
[illegible]

عابد و شیطان در درخت

در ترجمه زهر الربیع مذکور است گویند که یکی از عباد درختی را دید که بعضی از مردم او را عبادت
میکردند و خدا میدانستند اراده کرد که او را قطع کند پس اره بر داشت و بر الاغ خود سوار
شد و بجانب درخت رفت شیطان بشکل انسان بر سر راه آمده و با او گفت بکجا میروی
گفت درختی است که مردم او را میپرستند با خدای خود عهد کرده ام که او را قطع کنم شیطان
گفت ترا با آن درخت چکار دست از آن بردار عابد اصرار کرد و برنمیگردید شیطان چون خواست که بجبر و قهر مانع بود
گفت بیا بگذار و دست از درخت بردار و من عهد میکنم که هر روز که تو از خواب بیدار شوی
چهار درهم زیر رخت خواب بیابی عابد با او گفت آیا بعهد خود وفا میکنی شیطان گفت
بلی میکنم و ضامن میشوم عابد شیطان را گذاشته بمنزل خود مراجعت نمود و دو روز
چهار درهم میاورد صبح روز سیم شد و رخت خواب بر داشت دید که درهم نیست
پس برخواست و اره برداشت بجانب درخت رفت شیطان با و برخورد و گفت
بکجا میروی عابد گفت درختی باین سر زمین است که مردم او را عبادت میکنند میروم
تا او را برم شیطان گفت ترا قدرت باین عمل نیست ولمیتوانی عابد با وی چسبید
شیطان بر عابد غالب آمده عابد را بر زمین انداخت و بعابد گفت منم شیطان
بار اول که تو این اراده کردی بر سر راه تو آمدم چون تو برای رضای خدا این اراده
کرده بودی بر من غالب آمدی و اگر اهل زمین و آسمان جمع میشدند ترا از این عمل منع نمیکردند
و اما این بار پس آمدن تو برای درهم بود و اگر بر عزیمت خود اصرار میکنی هر آینه ترا
خواهم کشت پس عابد برگردید و درخت را قطع نکرد از شیطان رسید آنچه که بایست
که هرگاه ابن آدم مرتکب آن شود او غالب میشود شیطان گفت هرگاه مرا اطاعت کند
بار اول

عابد با او چسبید و او را بر زمین انداخت و بر سینه او نشست شیطان باد

غالب گردیدن شیطان بر عابد در منفعت دنیا



بسم الله خير الأسماء

مجالس المراثي والمواعظ ١ قصة طلاق ... زينب ... ورودها الى الحسين ع او ورودها سكينة ... فاطمة ...

٢ قصة ... يوم ... الحسين ع ... الكربلاء ... او ... الوداع او ... زين العابدين ...

او ... ٣ ... الحسين ع ... زين العابدين ... ٤ قصة الزهراء ... وقصة فاطمة ...

او قصة الزهراء ... الرسول ... اصحاب ... الراس ... عند ...

... خرج النور والضوء ... وتكلم الراس الشريف ... ارقم ...

٧ ... المؤمنين وبعض اداب الصلوة وصلوة ... وصلوة زين العابدين ... صلوة ...

٨ ... اداب الصوم ... صوم ... وصوم ... الشهداء ...

... عند ... الدار ... بعد الدعاء ...

بسم الله خير الأسماء

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ... والشكر له على جميل نعمائه والصلوة والسلام على سيد المرسلين محمد وآله الائمة المعصومين وبعد فهذا

~~... الوصول الى ... مختصر ... في ... الكتاب ... المجتهد ... العلم ...~~

مختصر موسوم بمنهج الوصول الى علم الاصول والمسئول ان يوفقني لاتمام ... البدء والختام ... وذخيرة

ليوم المعاد وهو مرتب على مقدمة ... ابواب وخاتمة المقدمة في تعريفه وموضوعه وغايته اعلم ان اصول الفقه

اسم لهذا العلم الباحث ... ~~... والمجاز والامر ...~~ الالفاظ من الحقيقة والمجاز والامر والنهي

و... والمنطوق والمفهوم والعام والخاص والمطلق والمقيد وغيرها ... الكتاب والسنة والاجماع وادلة العقل

... والتحسين والتقبيح واصالة البراءة ... وغيرها وعن احكام الاجتهاد والتقليد والتعادل والتراجيح ...

... العلم ... على ... المسائل وعلى التصديق بها وعلى الملكة الحاصلة

العلم بها ~~... باعتبار العلمية ...~~ وانه لما كان مركبا ... اعتبار ان اعتبار التركيب واعتبار

التركيب فلو ... الاعتبار الاول على الاطلاق الاول هو القواعد الممهدة لاستنباط الاحكام الشرعية عن ادلتها

التفصيلية ... ذلك ... العلم ... خرج بالممهدة للاستنباط ...

... ذلك ... من مسائل العربية المذكورة في هذا العلم ... مسائل الاجتهاد ... لتوقف ...

عليه ... انها ممهدت للاستنباط ... التقليد ... الحد ...

... الحد ... بالمسائل الكلامية والفقهية ... موضوع هذا العلم ...

الادلة ... من حيث الاستنباط

المجلد الاول في النوادر [illegible]

قوله

دنا [illegible] جلالة وعظما

نا [illegible] قبره [illegible]

[illegible]

في الانوار روينا مسنداً عن داود الرقي قال كنت
عند ابي عبد الله ع اذا استسقى الماء فلما شربه رايته
قد استعبر واغرورقت عيناه بدموعه ثم قال يا داود
لعن الله قاتل الحسين فما انغص ذكر الحسين للعيش
اني ما شربت ماءً بارداً الا وذكرت الحسين وما من احد
شرب الماء فذكر الحسين ع ولعن قاتله الا كتب الله له
مائة الف حسنة ومحى عنه مائة الف سيئة ورفع له
مائة الف درجة وكانما اعتق مائة الف نسمة
وحشره الله يوم القيامة مليح الوجه

ونظر في [illegible] شرب الماء [illegible]

في الجلد الثاني من ابواب الجنان [illegible] في الدعاء [illegible] روايت است از حضرت صادق ع

[illegible] بهشت را

[illegible]

[illegible]

تا سه بار [illegible] خدا [illegible] بهشت

آداب ذبح حیوان

اشعر رحمت خداوند نسبت بیهایم چنانچه امام محمد باقر ع
فرموده اند اینظلوم را بعصا ومنال وتیغ وسایر آلات
قتال کشند چنین که نهی فرموده تعذیب حیوانرا حق در ذبح
حیوان حلال گوشت امر فرموده که کارد را در عقب او
نهان نمایند که مبادا چشم او بکارد افتد وخوف واضطراب
بآن حیوان زبان بسته روی دهد ونهی نمود از ذبح
حیوانی مقابل حیوان دیگر که باعث وحشت واضطراب
او میشود پس چگونه خواهد بود رحمت الله نسبت بنبی
نوع انسان سیما نسبت بدوستان خالص خود واهل
ایمان ومعادن ولایت دو فرعون مخالف نمودند
یکی فرعون مصری که خاندان ایمان یعنی مؤمن آل فرعون

اوصاف مؤمن آل فرعون

که او با عیال همگی ایمان خالص داشتند و در مقابل
یکدیگر هلاک نمودند وان بعض روایات خربیل بود

که برادرزاده فرعون وخازن او بود وعیال او مشاطه
دختر فرعون بود چون با ندیمان تدبیر کردند کشتن موسی را
وهرکس در این باب سخنی میگفت خربیل گفت موسی سخنی نمیگوید
جز اینکه خدا الله است وباینکلام حق مستحق کشتن نمیشود
الیوم شما از قدرت بازی میخواهید لکن هرگاه عذاب الهی
بیاید شما را وسپاه شما را سودی نخواهد بود چون فرعون
این بشنید او را بدار کشید مقتول نمود واو زن مؤمنه
داشت مشاطه دختر فرعون بود روزی سر اندختر شانه میکرد
شانه از دستش افتاد لعنت کرد بانکس که کافر شود بخدای
عالمیان دختر فرعون گفت این مدح در باره پدر من میگوئی
گفت نی خداوند خالق آسمان وزمین را میگویم گفت آنکه
گفت خدا که موسی وهرون میگویند طپانچه بفرق او زد
امر نمود او را نگاهداشتند نزد پدر رفت اظهار واقعه نمود
فرعون او را طلبیده گفت این چیست که از تو حکایت مینمایند
گفت کلام حق وصدق است گفت هرگاه از این کلام برنگردی

حکایت صبر زن مؤمن آل فرعون بر سوختن فرزندان چنانچه در بیان آمد صبر نمود بر آتش تیز که پاره پاره ... که طفل را کشتند

ترا عقوبة لنم گفت هزار جان دارم فدای این سخن نمایم
واز این دین برنگردم فرعون امر نمود تا دست و پای اورا
بمسمارهای آهنین بزمین کوفتند و این ضعیفه مؤمنه را
بچهار میخ کشیدند و چوب میزدند و گوشت اعضای اورا
بشانه آهنین میتراشیدند و طشت آتش بسینه او نهادند
آن زن بیچاره پروانه صفت از شوق الهی میسوخت و سکنات
او را پسر بود صغیر فرعون شقی گفت که اگر از این اعتقاد
برنگردی طفلانت هلاک کنم گفت اگر هزار پسر داشته باشم
همه فدای ذات اله میکنم پسر کهتر را بزبدلا اورا آوردند امر نمود
تا تنور را چون کوره حداد ان در تافتند که زبانه و دود آتش
ان متصاعد ان طفل در مواجهه آن زن بلا کش انداختند
آن طفل میسوخت و حجابات و مقامات چنان از پیش روی
او برداشته شدی که آن بمادر میگفت یا اماه اصبری
فقد وصلت الی الله وقلت الرضا ولبی بینك وبین
الجنة الا خطوة او خطوتین انبیا و ملائکه بنظاره ایستاده‌اند
و حوران در انتظار ند زنهار و صبر نما بدعا بخدا ثابت

ه

وزار و اولاد ... ضعیفه مؤمنه را ... اولاد او

هلاک کردن پسر او

فصل يجب الحد على الزاني [illegible] بعد ثبوته بالاقرار اربع مرات [illegible] وهو اقسام ثلاث ١ القتل وهو للزاني بالمحرم والذمي [illegible] بالمسلمة والمكره ٢ الرجم للمحصن
الزاني بالغ عاقلة وقيل بالجمع بين الجلد والرجم والمحصن اذا [illegible] بالغ ٣ الجلد خاصة مائة سوط للبالغ المحصن [illegible]
او مجنونة والمرأة المحصنة الزانية بصغير بالغ ٤ الجلد والجز والراس والتغريب للزاني الذكر الغير المحصن [illegible]
مالم يدخل بالاجر على المرأة والتغريب قلت [illegible] المحصنة الزانية بغير بالغ والغير المحصنة الزانية [illegible] كلام
المتاخرين [illegible] ٥ خمسون جلدة للمملوك والمملوكة [illegible] فما يكون على الحر نصف [illegible] منزل [illegible]
على احد [illegible] المبعض فانه يحد المبعض [illegible] منها ومن حد العبد [illegible] ٧ الضغث المشتمل على العدد المعتبر
المحدود [illegible] واحدة [illegible] بحيث [illegible] الجلد او ينكبس بعضها على بعض [illegible] ولو لم [illegible] العدد [illegible]
مرتين [illegible] على الماء [illegible] الشرط [illegible] كل واحد من العدد [illegible] مع عدم احتمال [illegible] ان [illegible]
واقتضا المصلحة التعجيل ٨ الجلد مع عقوبة زائدة للزاني في زمان شريف او بقعة [illegible] في الزيادة الى الحاكم
ولكن اقل الجلد [illegible] [illegible]

باشی که میان تو و مقامات چنان دو گام بیش نیست مادر
از شدت شوق و سرور و مشاهده آن مقامات نمود بخندید
فرعون گفت ترا جای گریستن است چه جای خنده آنگاه از شدت
شقاوت امر نمود پسر کوچک دیگر اورا باتش انداختند او
نیز بنهج سابق مکالمات با مادر مینمود آنگاه طفل شیرخواره
مشاهده آن شد زن که متعارف قنداقه است چون قنداقه
علی اصغر لکن او را در شراره آتش برق شمشیرهای بنو اصبر
و فرا عنه کربلا و این در تنور آتش هیزم انداختند آن عنت
با مر حکیم نطق آفرین فصیح آمد بنهج سابق مادر را امر بصبر
نمود آن ضعیفه مظلومه زبان بذکر الهی گویا و در میان

طفل شیرخوار بتنور انداختن و ... اصغر

بسم الله ...

فائدة [illegible] في الوجوب المعلق والمنجز والمشروط وفيه مقامات الاول في الفرق بينها الثاني في امكان الوجوب المعلق
الثالث في [illegible] الرابع في الاصل في [illegible] الايجاب المعلق [illegible] الصادر ان يكون معلقا
او مشروطا [illegible] او التعليق او الفصل بين ذلك موعظه حکایات [illegible]

[illegible]

اکنون انداختند تا پیران خود بعالم اعلا عروج نمود ملائکه آسمانها
باستقبال ارواح مطهره ایشان آمدند باکرام تمام باسمان
بودند اما آسیه زن فرعون اولاد سام بود و در مصر از او نیکوتر
و صاحب جمال تر نبود هرگز بدبت سجده نکرد می قریب سی سال

بسم تعالى شأنه

موعظة ... انك لعلى خلق عظيم ... الاخلاق الجميلة ما ورد في ... الجمهور المستغفر له ... الاخذة بلطف ... ومع ذلك ... او خبر او خبر ... من الا ... الاسلام يجب ما قبله فكيف ... ان اهل البيت ... المجلس ... كانت ... اهل اللعين ابن زياد ... نهار ... في ... المجلس

صيغة الامر لطلب الفعل مؤكدا وتنفرد عنه الاطلاق كالوته

القول في الاوامر والنواهي وفيه اصول الحق ان صيغة الامر ...

حقيقة في الوجوب وفيها اقوال عديدة والاشهر ان الغالب وجود القرائن والاصح ان الجملة الخبرية المستعملة

في الانشاء الطلبي تدل على الوجوب لكونها اقرب المجازات ... واستعمالها ... الوقف والعقلا اصل

الظاهر ان الامر بالامر عند عدم التصريح بانه من الامر الاصلي او الواسطة او للفهم الوقف في اصل الامر المجرد لا يقتضي المرة

ولا التكرار ولا فرق بين تعليقه بالشرط المتكرر او الصفة او العلة وعدمه نعم عند التعليق بالعلة ...

وبالعلة الحقيقية يفيد التكرار عرفا على الاصح وصيغة المضارع المستعملة في ... اصل لا تفيد التكرار التجدد ...

لانها كالفعل في ... اصل الامر يقتضي طلب الماهية المطلقة يقتضي الاجزاء الحقيقي الموجب لرفع الطلب ...

الاعادة والقضاء والتكليف بمثل المأتي به حقيقة او حكما بل المشروعية نعم لو ظهر مخالفة الاعتقاد للواقع ...

لزم الاعادة وقتا لا خارجا اصل الظاهر توقف حصول الامتثال والاجزاء على التوجه الى المأمور به ...

انه مأمور به لنفسه ... عقلا فيتوقف ... الوجوب ...

التمييز الذي يتوقف عليه التوجه والقصد المذكوران عليها اصل الامر المجرد لا يقتضي الفور ولا التراخي ...

في العصيان ... اصل الامر المتعلق بالمشروط بالشرط الوجودي ... غير المعتقد مع علم الامر بالانتفاء

والنهي غير جائز على الاصح عندنا لكونه تكليفا بالمحال اصل الامر بالشيء لا يقتضي وجوب المقدمة الوجودية

وجوبا شرعيا على الاقوى اصل الامر بالشيء ... لا يدل على النهي عن ضده الخاص ... عدم الامر

ايضا وكذا النهي اصل الامر الموقت لا يقتضي الوجوب في خارجه بل القضاء ... اصل ...

... توجه الامر بمطلق التكليف الحيوة والبلوغ والعقل والعلم والقدرة ... الوضع

اصل ظاهر الامر لزوم المباشرة وعدم جواز الاستنابة ولكن العقل والنقل يقتضيان جواز الاستنابة ...

عن عبادة المأمور فيه كالقضاء عن الاب والاقوى وجوب الوصية على من كان عليه حق من حقوق الله كالصلوة

بل عن التوبة ... الاجماع عليه لاطلاق ادلة الوصية والاوامر ... التائب ... اصل

النهي مادة وصيغة ... التحريم اصل الاظهر ان المطلوب من النهي المجرد ... الكف ...

الفاعل ... ان ... النهي لا يتوجه الا الى المتمكن ...

لكان ... لم ...

أصل الحق ان النهي ظاهر في الدوام والتكرار لظهور ان المطلوب استمرار العدم مدة العمر او بحسب الازمنة المذكورة في الكلام الذي
هو التكليف واحد بحسب الاول وان كان متعددا بحسب المتعلق كما في اكرم العلماء أصل [illegible] اجتماع الامر والنهي في محل واحد
من جهتين تقييديتين بينهما العموم من وجه مع وجود المندوحة بالواسطة تحقق متعددة جائز عقلا وعرفا في الاول لكفاية
تعدد الجهة في تعدد الموضوع وعدم فهم التخصيص في الاصل ولا التخصيص بناء على وجود الجمع الظاهري ولو فارقه لما عليه
العبد المامور بشيء خصوصي خطوة في كل يوم والمنهي عن الدخول في الحرم اذا مشى في الحرم مطيعا وعاصيا أصل
الاصح ان ما لحقيقة الشرعية عند تعلق النهي بالعبادة يحمل على الشرعي ولا ضرر فيه عند ما عرفت ان صلاة الحائض مثلا صلاة فاسدة وعند التحقيق
يمكن التوجيه بان المراد به الصحيح مع قطع النظر عن هذا النهي بل المراد عن ذلك فاذا لم ينه في الحيض عن الصلاة الى آخره فتم
أصل النهي على الاقوى يدل على الفساد في العبادات مطلقا عند كون ذلك رعاية وفي المعاملات لا يدل الا فيما كان مقتضيه
الصحة بالمعنى الخاص لكن كثيرا ما يفهم الفساد وان تعلق النهي بالمعاملة بنفسها او بجزئها او لشرطها او لوصفها اللازم وعليه
علماء اصحاب [illegible] المستفاد من طريقة الشارع في بل في غيره ايضا مثل الاطباء وارباب الصنائع انهم يفهمون الصحة
والفساد والجزئية والشرطية والمانعية بالامر والنهي الى الفاظها فمتتبع لتحقيق أصل النهي المتعلق باحد المتعاطيين
لا يدل على الفساد بالنسبة الى الآخر لعدم الدليل فيه كما ان لزوم العقد من احدهما لا يقتضي اللزوم من الآخر أصل ظاهر النهي
يدل على المنع من المباشرة وربما يفهم بمعونة القرائن المنع من الاعم منه ومن التسبيب

شهادت امیر ع

ومحمد بن حنفیه رضی الله عنه روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
فرمود که مرا بردارید و بخانه برید پس آنحضرت را با نهایت ضعف برداشتیم و بخانه بردیم
و مردم بر دور آنحضرت گریه و زاری میکردند و نزدیک بود که خود را هلاک کنند پس
حضرت امام حسین ع در عین گریه و زاری و ناله و بیقراری با پدر بزرگوار خود گفت
ای پدر بعد از تو از برای ما که خواهد بود و مصیبت تو امروز بر ما مثل مصیبت رسول خدا ص
گویا گریه را از برای مصیبت تو آموخته ایم پس حضرت امیر المؤمنین ع آنحضرت را نزدیک
خود طلبید و چون نظر کرد دیدهای آن امام مظلوم را دید که از بسیاری گریه مجروح گردیده است
دست مبارک خود آب از دیدهای نور دیده خود پاک کرد و دست بر دل مبارکش
گذاشت و گفت ای فرزند خداوند عالمیان دل ترا بصبر ساکن گرداند و مزد ترا و برادرانت
ترا در مصیبت من عظیم گرداند و جریان آب دیده ترا ساکن گرداند بدرستیکه
حق تعالی ترا اجر داد بقدر مصیبت تو پس حضرت را داخل حجره گردانیدند و نزدیک
محراب خوابانیدند و زینب و ام کلثوم آمدند و در پیش آنحضرت نشستند و نوحه
و زاری برای آنحضرت میکردند و می گفتند بعد از تو کودکان اهل بیت ترا که
تربیت خواهد کرد و بزرگان ایشان را که محافظت خواهد نمود ای پدر بزرگوار
اندوه تو بر ما دور و دراز است و آب دیده ما هرگز ساکن نخواهد شد پس صدای
مردم از بیرون حجره بلند شد بناله و زاری و آب از دیدهای مبارک آنحضرت جاری شد

ونظر حضرت بسوی فرزندان واهل خود افکنده حسن وحسین را نزدیک خود طلبیده

وایشان را در بر کشیده وروهای ایشان را ی بوسید پس ساعتی مدهوش شد

باعتبار زهری که بآنحضرت داده بودند گاهی بیهوش میشد وگاهی بهوش میآمد

چون حضرت بهوش باز آمد حضرت امام حسن ع کاسه از شیر بدست آنحضرت داد

حضرت گرفته واندکی از ان تناول فرمود وفرمود ببرید وبان اسیر بدهید

که بیاشامد وباز سفارش نمود بحضرت امام حسن ع که انملعون را طعام وشراب

بدهید وشیر بدهید

نهارت ۱ جز ۲

ودر بعضی از کتب معتبره روایت کرده اند که ام کلثوم رضی الله عنها گفت که در شب

نانزدهم ماه مبارک رمضان برای افطار حضرت امیر المؤمنین ع طبقی او گذاشتم

که دو قرص نان جو دران بود وکاسه از شیر نزد آنحضرت آوردم ونمک ساییده

حاضر کردیم چون حضرت از نماز فارغ شده وبان طعام نظر کرد گریست وفرمود که

ای دختر دو نان خورش در یک طبق برای من حاضر کرده مگر نمیدانی که من متابعت

برادر وپسر عم خود رسول خدا می کنم وتا او از دنیا رفت دو طعام از برای او حاضر

نکردند ای دختر هرکه خوردنی وآشامیدنی وپوشش او نیکوست در دنیا ایستادن

او در روز قیامت نزد حق تعالی بیشتر است ای دختر در حلال دنیا حساب است

ودر حرام دنیا عقاب است وخبر داد مرا حبیب من رسول خدا که جبرئیل از برای

او کلیدهای زمین را آورد وگفت یا محمد خداوند ترا اسلام میرساند ومیفرماید

که اگر میخواهی تمام کوههای تهامه را برای تو طلا میکنم وبراه میاندازم وبگیر

اینها کلید گنجهای زمین است واز ثواب آخرت تو چیزی کم نمیشود حضرت فرمود

که بعد از ان چه خواهد بود گفت که مرگ حضرت فرمود که هرگاه چنین است مرا بدنیا

حاجتی نیست بگذار مرا که یک روز گرسنه باشم ویک روز سیر باشم در روزی

که گرسنه باشم دعا کنم پروردگار خود را واز او سؤال کنم ودر روزی که سیر

باشم شکر وحمد گویم پروردگار خود را پس جبرئیل گفت که توفیق هر چیزی یافته

ای محمد پس فرمود که ای دختر دنیا خانه فریب است وخانه مذلت وخواری است

ده که چیزی با آن حضرت پیش پیغمبر شد باو برسید ای دختر بخدا سوگند که نمی خورم چیزی
تا آنکه یکی از نان خورش ها را برداری پس شیر را برداشتم و اندکی نان با نمک
تناول نمود و حمد و ثنای حق تعالی بجای آورده پس برخاست و متوجه نماز شد و پیوسته
مشغول رکوع و سجود و تضرع و ابتهال بسوی حق تعالی بود و بسیاری از خانه بیرون میرفت
و داخل میشد و باطراف آسمان نظر میکرد و اضطراب می نمود و تضرع میکرد و
میگریست پس سوره یس را تا آخر تلاوت نمود پس اندکی خوابید و ترسان
بیدار شد و خانه خود را بر روی مبارک خود کشید و برپای ایستاد و گفت
خداوندا برکت ده مرا در لقای خود و کلمه لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
بسیار گفت پس نماز کرد تا بسیاری از شب گذشت و در تعقیب نشسته بود
که آنحضرت را خواب برد باز ترسان از خواب بیدار شد و زنان و فرزندان
خود را طلبید و فرمود که در این ماه از میان شما خواهم رفت و در این شب خوابی
هولناک دیدم و برای شما نقل میکنم در این ساعت حضرت رسالت را در خواب
دیدم که میفرمود ای ابوالحسن در این زودی نزدیک ما خواهی آمد و نزد تو خواهد آمد
شقی ترین این امت و لحیه ترا بخون سرت خضاب خواهد کرد و من بسیار مشتاقم
بلقای تو و تو در دهه آخر این ماه نزد ما خواهی آمد زود بیا نزد ما که آنچه نزد ما است
بهتر و باقی تر است از برای تو چون اهل و اولاد آنحضرت این سخنان جان
سوز را شنیدند صدا بگریه بلند کردند پس قسم داد ایشان را ساکت شوند چون

ساکت شدند

کلام والد در حرم

اول مرتبه رؤیای حضرت

ساکت شدند وصیت کرد ایشان را به نیکیها و نهی کرد ایشان را از بدیها و چون
از وصیت فارغ گردید باز مشغول عبادت شد و پیوسته در رکوع و سجود و تضرع و زاری
بود و هر ساعت از خانه بیرون میرفت و باطراف آسمان نظر میکرد و نظاره ستارها
میکرد و میفرمود که بخدا سوگند که دروغ نشنیدم از رسول خدا و این شبی است
که مرا وعده داده است پس بر میگشت بر جای نماز خود و میگفت اللهم بارک
لی فی الموت یعنی خداوندا مبارک گردان برای من موت را و بسیار می گفت
انا لله و انا الیه راجعون و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
پس بسیار صلوات میفرستاد بر محمد و آل محمد و استغفار میکرد و بسیار ام کلثوم
گفت که چون در آن شب قلق و اضطراب آنحضرت را مشاهده کردم مرا خواب
نبرد و گفتم چرا امشب خواب بر تو حرام گردیده است و استراحت نمیفرمائی گفت
ای دختر من با شجاعان بسیار جنگ کرده ام و خود را باهوال عظیمه افکنده ام
و هرگز رعبی و ترسی در دلم بهم نرسیده است و امشب بسیار ترسانم پس
فرمود که انا لله و انا الیه راجعون ام کلثوم گفت ای پدر در تمام این شب
چرا خبر مرگ خود را میدهی فرمود که ای دختر اجل من نزدیک گردیده است
و آرزوها بریده شده است ام کلثوم چون این خبر شنید بسیار گریست
حضرت فرمود که گریه مکن که من نگفتم این خبر را مگر با آنچه عهد کرده است بسوی
من رسول خدا پس اندکی بخواب رفت و بیدار شد و فرمود که ای دختر چون نزدیک
وقت اذان شود مرا خبر کن پس باز مشغول زاری و تضرع و عبادت گردید
چون نزدیک وقت نماز شد آب نزد آنحضرت حاضر ساختم پس برخاست

که هنگام فجر خبر ده

و تجدید وضو نمود و جامهای خود را پوشید و متوجه مسجد گردید چون بصحن
خانه درآمد مرغ آبی چند که برای برادرم حسین ع بهدیه آورده بودند بر سر
راه آنحضرت آمدند و بالها گشودند و فریاد کردند و پیش از آن شب صدای
ایشان بر غنیامد حضرت فرمود که لا اله الا الله فریاد کننده چندند که از
عقب ایشان نوحه کنندگان خواهند بود و فردا بامداد قضای حق تعالی
ظاهر خواهد شد

شهادت امیر

حضرت از او درگذشت و بنزد محراب رفت و مشغول نماز شد و در رکوع و سجود را بسیار
طول میداد چنانچه عادت او بود پس آن ملعون آمد و بنزد آن ستونی که حضرت نماز می کرد
ایستاد و چون حضرت سر از سجده اول برداشت آن ملعون ضربتی بر سر مبارک آنحضرت
زد و بر جای ضربت عمرو عبد ود لعنه الله آمد و تا پیش آنحضرت شکافت پس حضرت
فرمود که بسم الله و بالله و على ملة رسول الله ص و گفت فزت و رب الکعبة
یعنی فایز و رستگار گردیدم بحق پروردگار کعبه چون اهل مسجد صدای مبارک حضرت را
شنیدند همه بسوی محراب دویدند و چون شمشیر را بزهر آب داده بودند زهر در سر و بدن
مبارک آنحضرت دوید و چون مردم نزدیک آنحضرت رسیدند دیدند که در محراب
افتاده است و خاک بر میگیرد و بر جراحت خود می ریزد و این آیه را می خواند
منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخرى یعنی از زمین خلق کرده ایم
شما را و در زمین بر میگردانیم شما را و از زمین بیرون می آوریم شما را بار دیگر
پس فرمود که آمد امر خدا و راست شد گفته رسول خدا راوی گفت که پیشتر

ابن ملجم

شبیب علیه اللعنة ضربتی حواله آنحضرت کرده و بر طاق مسجد آمد و چون ضربت
ابن ملجم لعین بسر مبارک آنحضرت رسید زمین بلرزید و دریاها بموج آمد و آسمانها
بر خود لرزیدند و درهای مسجد برهم خورد پس چون حضرت را برداشتند ردای
مبارک آنحضرت را بر سرش بستند و حضرت خون سر خود را بر محاسن مبارکش

کشید و فرمود این آن است که خدا و رسول مرا وعدا داده بودند و راست گفتند

خدا و رسول ص پس در آن وقت خروش از ملائکه آسمانها بلند شد و باد سیاه تندی

وزید که هوا تیره گردید و جبرئیل در میان آسمان و زمین صدا زد که بخدا سوگند

که درهم شکست ارکان هدایت و تاریک شد ستارهای علم نبوت و بر طرف شد

نشانهای پرهیزکاری و گسیخته شد عروة الوثقی اللهی و کشته شد پسر عم محمد مصطفی

صلی الله علیه و آله و وصی برگزیده مجتبی و شهید شد سید اوصیا علی و لقضی و او را شهید

کرد بدبخت ترین اشقیا ۴

فضيلة كربلا

فصل في امالي الصدوق بسنده عن جرداء بنت سمين عن زوجها هرثمة بن ابي مسلم قال غزونا مع علي بن ابي طالب ع
صفين فلما انصرفنا نزل كربلا فصلى بها الغداة ثم رفع اليه من تربتها فشمها ثم قال واها لك ايتها التربة
ليحشرن منك قوم يدخلون الجنة بغير حساب فرجع هرثمة الى زوجته وكانت شيعة لعلي ع فقال الا احدثك
عن وليك ابي الحسن نزل كربلا فصلى ثم رفع اليه من تربتها فقال واها لك ايتها التربة ليحشرن منك
اقوام يدخلون الجنة بغير حساب قالت ايها الرجل فان امير المؤمنين لم يقل الا حقا فلما قدم
الحسين ع قال هرثمة كنت في البعث الذين بعثهم عبيد الله بن زياد فلما رايت المنزل والشجر
ذكرت الحديث فجلست على بعيري ثم صرت الى الحسين ع فسلمت عليه فاخبرته بما سمعت من ابيه
في ذلك المنزل الذي نزل به الحسين ع فقال معنا انت ام علينا فقلت لا معك ولا عليك
خلفت صبية اخاف عليهم عبيد الله بن زياد قال فامض حيث لا ترى لنا مقتلا ولا تسمع لنا
صوتا فو الذي نفس الحسين بيده لا يسمع اليوم واعيتنا احد فلا يعيننا الا اكبه الله لوجهه في جهنم

قصة فاطمة ع

وفيه باسناده عن فاطمة بنت الحسين ع قال دخلت الغانمة علينا الفسطاط وانا جارية
صغيرة وفي رجلي خلخالان من ذهب فجعل رجل يفض الخلخالين من رجلي وهو يبكي فقلت ما يبكيك
يا عدو الله فقال كيف لا ابكي وانا اسلب ابنة رسول الله ص فقلت لا تسلبني قال اخاف
ان يجيء غيري فياخذه قالت وانتهبوا ما في الابنية حتى كانوا ينزعون الملاحف عن ظهورنا

حديث عجائب المعراج
البر بالوالدين والوضوء والذكر والصلاة والصوم في الجواب

فصل فيه عن عبد الرحمن بن سمرة قال كنا عند رسول الله ص يوما فقال اني رايت البارحة عجائب
قال فقلنا يا رسول الله ص وما رايت حدثنا به فداك انفسنا واهلونا واولادنا قال رايت
رجلا من امتي وقد اتاه ملك الموت ليقبض روحه فجاءه بره بوالديه فمنعه منه ورايت رجلا من
امتي قد بسط عليه عذاب القبر فجاءه وضوؤه فمنعه منه ورايت رجلا من امتي قد احتوشته
الشياطين فجاءه ذكر الله عز وجل فنجاه من بينهم ورايت رجلا من امتي قد احتوشته ملائكة العذاب
فجاءته صلاته فمنعته منه ورايت رجلا من امتي يلهث عطشا كلما ورد حوضا منع فجاءه صيام
شهر رمضان فسقاه وارواه ورايت رجلا من امتي والنبيون حلقا حلقا كلما اتى حلقة طرد

غسل الجنابة

فجاءه اغتساله من الجنابة فاخذ بيده فاجلسه الى جنبي ورايت رجلا من امتي بين يديه ظلمة ومن خلفه

ظلمة وعن يمينه ظلمة وعن شماله ظلمة ومن تحته ظلمة مستغرقا في الظلمة فجاءه حجه وعمرته فاخرجاه من الظلمة
وادخلاه النور ورأيت رجلا من امتي يكلم المؤمنين فلا يكلمونه فجاءه صلة الرحم فقال يا معشر
المؤمنين كلموه فانه كان واصلا لرحمه فكلمه المؤمنون وصافحوه وكان معهم ورأيت رجلا من امتي
يتقي وهج النيران وشررها بيده ووجهه فجاءت صدقته فكانت ظلا على راسه وسترا على وجهه
ورأيت رجلا من امتي اخذته الزبانية من كل مكان فجاءه امره بالمعروف ونهيه عن المنكر
فخلصاه من بينهم وجعلاه مع ملئكة الرحمة ورأيت رجلا من امتي جاثيا على ركبتيه بينه و
بين رحمة الله حجاب فجاءه حسن خلقه فاخذه بيده وادخله في رحمة الله ورأيت رجلا من
امتي قد هوت صحيفته قبل شماله فجاءه خوفه من الله عز وجل فاخذ صحيفته فجعلها في يمينه
ورأيت رجلا من امتي قد خفت موازينه فجاءه افراطه في صلوته فثقلت موازينه ورأيت
رجلا من امتي قائما على شفير جهنم فجاءه رجاءه من الله عز وجل فاستنقذه من ذلك ورأيت رجلا
من امتي قد هوى في النار فجاءته دموعه التي بكا من خشية الله فاستخرجته من ذلك ورأيت رجلا
من امتي على الصراط يرتعد كما يرتعد السعفة في الريح عاصف فجاءه حسن ظنه بالله فسكن رعدته
ومضى على الصراط ورأيت رجلا من امتي على الصراط يزحف احيانا ويحبو احيانا ويتعلق
احيانا فجاءته صلوته علي فاقامته على قدميه ومضى على الصراط ورأيت رجلا من امتي
انتهى الى ابواب الجنة كلما انتهى الى باب اغلق دونه فجاءته شهادة ان لا اله الا الله
صادقا بها ففتحت له الابواب ودخل الجنة

مروی است که جابر انصاری بعد از حرب اُحُد پدر را میجست که گفتندش در حربگاه
مجروح افتاده وی کوزهٔ آبی گرفت و بطلب پدر برفت میان کشتگان
آواز العطش زخمداری بگوشش رسید گوید با خود گفتم اول این مجروح را
آب دهم چون خواستم بوی آب دهم از جانب دیگر آواز العطش بلند شد
آن مجروح اشاره کرد که آب را بآن مرد بده شاید از من تشنه تر باشد
چون آبرا نزد او بردم از طرف دیگر کسی العطش گفت این هم اشاره کرد
که آبرا باو بده چون ببالین او رفتم دیگری اظهار تشنگی کرد این زخمدار
نیز آبرا بسوی او فرستاد تا هفت نفر را گشتم و هر یک بدیگری
اشاره کرد چون ببالین زخمی هفتمین رفتم از دنیا رفته بود برگشتم بسوی
مجروح اول انهم برحمت حق واصل شده بود بالاخره همه را با لب تشنه مرده
یافتم خلاصه این است طریق دوستی و محبت و خدا پرستی و مودت در جهان
کرده راه خدا با دوستان چنین وفا کنند پس چرا شاه شهیدان جان
و سر فدا نکند اگر چه این هفت نفر با لب تشنه از دنیا رفتند و امثال
اینها بسیاری بدین گونه گذشتند اما سببش فقدان آب یعنی آب نایاب
بود لکن چونکه امام حسین ع کسی تشنه نمرده بود بلب فرات عطشان جان نسپرده

دیدش زخمدار

آه آه یا اخوان الدین هل یحسن نوح النائحین الا علی ذریة الطاهرین

وهل یلیق بکاء الباکین الا علی اولاد امیر المؤمنین فواحزنا علی

تلک الاجساد المرملة بالدماء وعلی تلک الافواه الیابسة من الظماء والجفاء

علی مولای الحسین ینادی فلا یجاب قد شغله المصاب عن تودیع الاولاد

الاحباب قد خرجوا الاکاذیب وقالوا الدراقدم علی السعة والترحیب فنحن

لک علی ما ترید ادقاق وعبید فحین اناخ بر حلهم وحط بمحلهم شادعوا

الیه بالسیوف والرماح وصرعوه فی میدان الکفاح فجاهدهم بمن معه

من ابنائه واهل بیته واحبائه حتی اذاقوهم الحتوف رشقا بالنبال

وضربا بالسیوف فیا ویلهم مما اجراهم علی سفک دم آل الرسول صلی الله علیه وآله

وتقریح کبد الزهراء البتول یعنی ای برادران دین آیا نیکوست نوحه

نوحه کنندگان مگر برای آل طه ویس و آیا لایق است گریه گریه کنندگان

مگر برای اولاد امیر مؤمنان علیه السلام واحسرتا بر آن اجساد در خاک طپیده ولبهای

از تشنگی خشک گردیده آه از افسانه که امام حسین علیه السلام استغاثه می‌فرمود

وکسی جوابش نمیداد و مصائب انجناب را مهلت نداد تا وداع حرم

نماید آه آه بجهت آنکه حضرت را به نینوا بردند و چگونه فریب دادند

که شابنده کان و در ماندگان تو ایم چون بطرف ایشان توجه فرمود با تیغ و نیزه

بسویش تاختند و دین خود را باختند پس انجناب با همراهان با آن قوم بی ایمان جنگ

نمایان کرد تا آنکه همگی شهید گردیدند و بخون خود طپیدند وای بر جرأت

بدکیشان که خون حضرت رسول را جاری ساختند و جگر زهرا را باتش

غم گداختند بنفسی نفوسا اوردت مورد الردی وما بردت

بالماء منها کبودها ولا ابیض بقربان جانهای در خون طپیدگان که لب تشنه بستند

بدرود جهان بنفسی رؤسا سامیات علی القنا کمثل بدور دار افقها صعود

بقربان سرها بر نی شده مانند ماه شب چهارده بنفسی نحور دامیات علی الثری

تارج من جاری دماها صعیدها بقربان خونهای خوشبوی پاک که خوشبو

شد از طیبشان سطح خاک مخضبة بالدم منها جباها فیا طال ما لله

طال سجودها جباهی بخاک و بخون غرقه بود که بودی شب و روز اندر سجود

بنفسی جسوما ترکض الخیل فوقها کان لم یطل من فوقهن صعودها

بقربان آن جسمهایی که گشت زکین پایمال اندر آن تیره دشت

بنفسی نساء کانت الشمس لا تری لهن وجوها قد بدی خدودها

بقربان آن مه رخان کآفتاب شد از شهشان در حجاب سحاب

زبس چهرهاشان شد از خون خضاب برخساره جستند از خون حجاب

لهن مقالید السیاط مقانع واما قیود القوم فهی عقودها بجای نقاب

زنان غمین کهی کعب نی بود وگه آستین بجای قلاده در آن سرزمین

[illegible]

دس کاه وکاهی غل آهنین ثمن مبلغ بنت النبی بنابها کشته وشبی ثم تلهی

جدودها کجا انکر از بن سلامی برد سوی فرزندها بیابی برد که بود خزانت

نظر کن دمی که نبود بجز طعنه شان هملی تجاذب اعداها السنود حوا اسرا

یرق لها من ظالمیها عقودها یکی پرده از رویشان می برد برایشان کریبان

یکی میدرد یا ویلهم قد خسروا الدنیا والآخرة هرکدام که بیشتر ستمند

جفا بر اولاد مصطفی ص تاختند زیاده دین و دنیای خود را باختند

حدیث شریف
در حال حضرت فاطمه
و حالت وفات او

شیعه اناث و ذکور این شجره متحمل همه زحمات بجهت او راق

خود میشدند حتی آنکه مادر این شجره چنانچه از کتاب عقایق که

(سند است)
از علما و اهل سنت یعنی سلاله رسول و زهرای بتول در حال شدت مرض

جناب علی مرتضی ع داخل حجره او شد وقتیکه دو قرة العین رسول نزد او

بودند محزون و مضطرب آنجناب ملاحظه احوال انمظلومه نمودند که بالشت

مرض بروی پوست شتر و بالش از لیف خرما و در اطراف او نه آبی

و نه طعامی و نه دوائی و زبان او مشغول بذکر اللهی انمظلومه خطاب نمود

(مخلوقة من طینته)
یا ابن عمی و یا مخلوق من طینته و یا باب مدینة علم النبی

اوصیك من بعدی بحفظ هذین الولدین هما قرة عینی و کانا

قرة عین الرسول و کفاهما ما لقیاه من فراق جدهما و قد

اردف ذلك فراق امهما و لا تمنعهما من زیادة قبری

(مخلوق از)
فان قلبی معهما یعنی ای پسر عم من و ای طینت نبی و ای باب

شهر علم نبی وصیت میکنم که بعد از من حفظ کنی این دو فرزند مرا که این

دو نور چشم من و پیغمبر اند و کافیست ایشان را همان الم‌ها که از مفارقت
جد با ایشان رسیده و حال زیاده میشود فراق مادر نیز و منع نکنی ایشان را
از زیارت قبر که دل من با ایشان است انگاه فرمود یا علی ترا بوصیت
حاجت نیست و من راضی هستم از تو آیا تو هم راضی هستی از من خدمت
نمودم انقدر که طاقت داشتم و اعانت تو نمودم انقدر که قوه
داشتم طحنت الشعیر بالنهار و استقیت بالضربة (القربة) باللیل
با وجود اینها اعتراف دارم بتقصیر خود در حق تو عفو نما مرا ای ابن
عم که در پیش روی ما عقبه ایست که قطع ان نمیکند مگر کسیکه شوهر
ازاو رضا باشد فبکی علی ع و قال یا بنت المصطفی یا سیدة
النساء روحی لروحك الفداء از این کلمات استغباط
رضا نمود انگاه فرمود بعد ازانکه فارغ شدی از امر من از تغسیل
و تکفین و تجهیز و در قبر گذاشتن بگیر این قاروره و این حقه را با من
در لحد گذار پس امر نمود باحضار این دو نزد امام ع الجناب فرمود

یا سیده

یا سیدة النساء حبیبت این قاروره آیا از آب زمزم است فقالت
سمعت ابی یقول ان الدمعة تطفی غضب الرب وان القبر
لا یکون روضة من ریاض الجنة الا ان یکون العبد قد بکی
من خیفة الله وقد علم الله انی بکیت خوفا بهذه الدموع التی
فی القارورة فی الاسحار خیفة من الله تعالی وخوفا من النار
یعنی شنیدم از پدرم که میفرمود اشک چشم خاموش میکند غضب خدا را
و اینکه قبر نمیشود روضه از روضهای بهشت مگر اینکه بنده گریسته
باشد از خوف خداوند بدرستیکه دانسته است خدا که این اشکهای
چشم من است که از خوف آن ریخته جمع نموده ام در این شیشه بجهة ذخیره
قبر و حشر خود انگاه حضرت (جناب امیر ع) شروع نمود بگریستن فاطمه ع اشکهای
چشم الجناب را بدست خود پاک می نمود و بروی خود می مالید و میفرمود
لو بکی محزون فی امة لرحم الله تعالی تلك الامة وانك یا ابن عمی
لمحزون فی الفراق و دمعة المحزون اذا وقعت علی امة

حقها الله تم بالرحمة نكيف اذا وقعت على امة هركاه يكنفر محزوني
از فرقه بكريد خدا ان فرقه را رحم ميكند و ثواب (نوای) پسر عم من محزونند در فراق
من واشك محزون اكر واقع شود بر فرقة خدا ان فرقه را اختصاص
برحمت خود ميدهد چه جاي انكه واقع شود بر كنيزی يا علی من اين اشكهاي
ترا بروی خود ماليدم بطمع رحمت آنكه وفع كنيزی از خداوند و دختر رسول الله
ميباشم انكاه شروع بكريستن فرمود حسنين نيز بكريه آمدند البته جناب علي ع
نيز بكريه آمد پس سر حقه را كشودند ناكاه ديدند دران حريره سبزی است
دران پارچه سفيدی و بران چند سطر مكتوب است نور ازان ميدرخشيد
جناب علي ع فرمود يا بنت خديجة الكبرى اين چه چيز است فقالت
يا ابن عم اين امانت خداوند است وقتيكه مرا پدرم رسول الله ص واله
بزنی تو داد خبر داد كه عقد و نكاح و عروسی من تحت شجره طوبی واقع شد
بعد از انكه صيغه نكاح من بتو از جناب اقدس اله صادر شد و ملئكه مقربين
چون حضرت جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل و ساير ملائكه از شهود مجلس

عقد

مرثیه

عقد و حضار ان بر فرشهای سندس و استبرق مفروش تحت الشجرة در يمين
و يسار نشسته بودند از بالای درخت طوبی حلل بديعه و در و اقسام جواهرات
فريد نثار كرديد بر حور العين بهشت كه بمجلس عقد فاطمه آمده بودند عقيب
سر ملئكه نشسته بودند و چون قاعده است شب زفاف عروسان افخر
البسه و زينتهای خودی پوشند وان حلل را جناب اقدس اله بيد
قدرت خود ابداع فرمود كه در بهشت مثل انها در صفا و حسن ايجاد نشده
بود وارد شد كه حور العين ضبط انها نموده تا انكاه كه مؤمنين از قبور
خود مبعوث و بقصرهای بهشت ميخرامند انوقت كه حور العين تسليم
ايشان ميشوند می پوشند در انوقت عروسی و زفاف جناب فاطمه زهراء
فرمودند يا علی ان شب كه پدرم مرا بتو ميداد نداشتم جز دو پيراهن يكی
جديد و يكی كهنه بر سجاده عبادت خانه نشسته بودم ديدم سائلی در منزل
دفرياد ميكند يا اهل بيت النبوة و معدن الخير و الفتوة قد جرت العادة
في الناس بقصد بيوت الاعراس لانها لا تخلو من طعام لمن حضر من العام
والخاص يعنی ای اهل بيت نبوت و معدن خير و جوانمردی جاری شده است عادة

تصدق به پیراهن در عروسی حضرت فاطمه ع

مردم بقصد خانهای عروسی که خالی نیست از طعام بجهت عام و خواص اگر
نزد شما پیراهن کهنه باشد بمن سزاوارم زیرا که فقیرم و بدنم برهنه میباشد
یا علی انگاه قصد نمودم پیراهن جدید را باو دادم بجهت رضای آله و لیلة
الزفاف پیراهن کهنه پوشیدم پدرم فرمود ایدختر کمن پیراهن جدید
داشتی چرا پیش روی امام نپوشیدی عرض کردم آیا تو نبودی که تصدق
کنید در راه خدا که ان باقی می ماند فرمود بلی لکن هرگاه پیراهن جدید می پوشیدی
بجهت خاطر شوهرت و تصدق می نمودی پیراهن کهنه را هر دو ثواب
می بردی یکی از جهت سرور شوهرت و دیگری از جانب صدقه بفقیر
پس گفتم جناب علی رضا بود باانچه عمل کردم فرمود راست گفتی ایدختر
من انگاه عرض نمودم که اقتدا بتو کردم یا رسول الله زیرا که وقتیکه
تزویج نمودی مادرم خدیجه کبری را و جمیع مالهای خود را بتو بخشید تو
جمیع انها را در راه خداوند صدقه دادی بحدیکه سائل بدر خانه ات آمد
هیچ نداشتی جز یک پیراهن و ان را نیز بان سائل دادی و ان بدن برهنه

خود

خود را بان حصیر پیچیدی که جبرئیل این آیه شریفه آورد ولا تبسطها کل البسط
فتقعد ملوما محسورا پس پیغمبر صه بگریه در آمد و مرا در آغوش کشید
ای شیعه این پدر و دختر هر دو بانکه بگریه آواز ناله ایشان کاتب بملا اعلی
میرسید فی الفور خطاب از مصدر جلال آلهی بجبرئیل رسید نازل شد و گفت
یا رسول الله ان الله یقرئک السلام و یقول لک اقرا فاطمة منی السلام
ای پیغمبر صه جناب اقدس آلهی بتو سلام میرساند و میفرماید سلام مرا بفاطمه
برسان و بگو انچه خواهی طلب کن ولو طلبت ما فی الخضراء والغبراء آجمیعها
پس جناب رسول الله فرمود ایفاطمه پروردگار تو سلام میرساند و میفرماید
اطلبی ما شئت طلب کن انچه میخواهی فقلت یا رسول الله قد شغلنی
لذة خدمته عن مسئلته لا حاجة لی غیر النظر الی وجهه الکریم فی دار
السلام یعنی پس گفتم ای رسول خدا مشغول داشته مرا لذة خدمت حضور
خداوند از سئوال کردن از او مرا حاجت نیست بغیر از نظر بوجه خداوند
کریم در دار السلام انگاه رسول صه و آله فرمود ایدختر کمن فاطمه بلند
نما دو دست خود را بدرگاه آله و الجناب نیز دو دست خود بدرگاه آله بلند
نمود بحدیکه زیر بغل الجناب نمایان شد مناجات کرد پیغمبر صه اللهم اغفر

مغفرت جمیع دوستان محب

لاحقه وبن آمین میگفتم که ناگاه جبرئیل نازل شد که یا احمد خداوند ایا میفرماید

که مغفرت العصاة امتک من بغض قلبه بمحبة فاطمه را بپهار [illegible]

انگاه رسول از شدت اهتمام کرد امر دوستان و شیعیان حسین داشت

یا جبرئیل اریه بهذا سجلا فامر الله تعالی جبرئیل ان یاخذ سندس سبز خضر آه

وسندس سبز بیضاء آورد جبرئیل بخواهم را خطبه نوشته از خدا پس خدا امر

کرد جبرئیل بیاور پارچه از سندس سبز و سندس سفید انگاه جناب احمد امر [illegible]

سید مغفرت کاملة محمد نوشت بران پارچه از سندس سفید گفت دیگر پیک

نفسه آن جهت مبرم ملتزم گردانیده پروردگار شاهد بر نفس محمد و بیامرزد

شیعیان را و شاهد باشد بر این جبرئیل و میکائیل و جناب رسول الله

انگاه فرمود دختر که من این کتاب را در حقه حفظ نما چون وقت موت

تو رسید وصیت نما که در قبر تو گذارند وقتیکه در صحرای محشر زبانه جهنم

احاطه خلق نماید و گناهکاران منقطع شوند این امانت را تسلیم من نما

تا انکه طلب نمایم از خداوند نعمت شفاعت را که کرامت فرموده شود پس

بگو ای شیعه در آنوقت جناب زهرا بتول به بیند در صحرای محشر آید که هیچ

احدی مقصر نماند و خطاب آید که رسید یا اهل المحشر غضوا ابصارکم که فاطمه دختر

[illegible]

[illegible]

پس چون ملعون بر زینب خاتون افتاد گردن کشید و دیگران او مردود

او را خطاب کرده از پرسید که این کیست یکی از کافران گفت این زینب خاتون

دختر فاطمه بنت رسول خدا است اگر اراده گفت چه میگویم [illegible]

[illegible] بیچاره را از رحمی [illegible] که [illegible] مالک [illegible] رسوا نمود

[illegible] پسر زیاد گفت

دیدی که خدا چه کرد با برادر تو و اهل بیت تو زینب خاتون گفت ندیدم مگر نیکی

ما اهل بیت رسالت شهادت [illegible] کرده [illegible] خدا [illegible] ایشان [illegible] خواه

کرد و ایشان [illegible] خواهند کرد [illegible] وقت معلوم خواهد شد [illegible]

[illegible]

گفت [illegible] پسر زیاد گفت [illegible]

[illegible] ایشان شفا داده

[illegible] رسالت [illegible]

[illegible] ملعون [illegible]

ام کلثوم گفت [illegible] پسر زیاد [illegible] روشن [illegible]

دیده [illegible] روشن [illegible]

[illegible]

پس انلعون متوجه حضرت امام زین العابدین عم شد و پرسید که این کیست گفتند
علی ابن الحسین است گفت شنیدم که خدا کشت علی ابن الحسین را حضرت فرمود که مرا
برادری داشتم علی نام مردم او را بستم کشتند زیاد گفت بلکه او را خدا کشت
حضرت فرمود که جانها را همه خدا قبض میکند در وقت خواب و هنگام وفات
پس زیاد گفت که تو صاحب جرات مینمائی در جواب من ببرید و او را گردن بزنید
چون زینب سخن قتل آنحضرت را شنید مضطرب شد برجست و با آنحضرت چسبید
و گفت بخدا سوگند که از او جدا نمیشوم و اگر او را میکشی پس مرا نیز بکش حضرت
فرمود که ای عمه تو مرا بگذار گفت ای پسر که مرا از کشتن تهدید میدهی و میترسانی
مگر نمیدانی که کشته شدن در راه خدا عادت ماست و شهادت در اعلای دین
کرامت ماست پس انلعون امر کرد که ایشان را به خانه برند که در پهلوی
مسجد اعظم در آنجا حبس کردند زینب خاتون گفت که در آن ایام یک زن از زنان
کوفه نزد ما نیامد چون اسیران بودیم کنیزان بدیدن ما می آمدند

مجلس اهل بیت و یزید پلید

وبروایت ابن نما و دیگران که حضرت امام زین العابدین ع فرمود که دوازده تن
بودیم از اهل بیت رسالت که ما را بمجلس آن لعین بردند و غلها در گردن
ما بود و ما را بریسمانها بر یکدیگر بسته بودند و من گفتم بخدا سوگند میدهم ترا
ای یزید که اگر حضرت رسالت ص ما را باین حالت مشاهده کند چه خواهد کرد
پس فاطمه دختر امام حسین گفت ای یزید دختران حضرت رسول را اسیر
میکنی پس همه حاضران گریستند و صدای گریه زنان از خانه یزید ملعون
بلند شد پس آن ملعون حکم کرد که ریسمانها را و غلها را برداشتند و سر مبارک
امام حسین ع را در طشتی گذاشته نزد او حاضر کردند چون نظر امام زین
العابدین ع بر سر پدر بزرگوار افتاد آه از دل پر درد برکشید و اشک
خونین از دیدهای مبارک ببارید و بعد از آن هرگز کله گوسفند تناول نفرمود
و چون زینب خاتون را چشم بران سر مبارک افتاد بیتاب شد و گریبان
طاقت چاک کرد و با صدای حزین که دلها را پاره پاره کردی فریاد برآورد
که یا حسیناه ای حبیب قلب رسول خدا وای فرزند مکه و منا وای فرزند
دلبند سیدة النساء و ای جگر گوشه محمد مصطفی ص پس اهل مجلس آن لعین خروش
برآوردند و یزید پلید ساکت بود و سخن نمیگفت پس صدای زنها از بنی هاشم
که در خانه یزید بود بنوحه بلند شد و فریاد میکردند یا حسیناه ای بزرگ

سر مطهر در مجلس یزید پلید

اهل بیت رسول خدا وای فرزند پسندیدهٔ رسول خدا وای فریادرس زنان و یتیمان
ای کشتهٔ تیغ اولاد زناکاران پس پاره دیگر حاضران خروش بر آوردند
خان ولد الزنای بیحیا هیچ متاثر نشد و چوب خیزران طلبید و بر دندان
مبارک سید الشهدا ع میزد و میگفت کاش اشیاخ بنی امیه که در جنگ بدر
کشته شده اند حاضر می بودند و میدیدند که من چگونه انتقام ایشان را از فرزندان
قاتلان ایشان کشیدم و آن ملعون را میگفتند ای یزید شل نشدی که نیک
انتقام کشیدی پس ابو برزه که از اصحاب بود در آن مجلس شوم بود گفت
وای بر تو ای یزید چوب بر دندان مبارک حسین ع فرزند فاطمه زهرا ع
میزنی من مکرر دیده ام که حضرت رسالت بوسه بر لب و دندان او و برادرش
میزد و میگفت که ایشان بهترین جوانان بهشتند و خدا بکشد کشنده ایشان را
و معذب گرداند بعذاب الیم و برساند ایشان را با سفل درکه جهنم و جحیم
پس یزید در غضب شد و حکم کرد که او را کشیدند از آن مجلس بیرون بردند
پس زینب خاتون دختر حضرت امیر المؤمنین ع برخواست و گفت حمد میکنم
پروردگار عالمیان را و درود میفرستم بر جد خود سید پیغمبران راست فرموده است
حق تعالی که پس عاقبت آنها که کارهای بسیار بد کرده اند آن بود که تکذیب کردند
بآیات

ابو برزه اسلمی
یا ابو برزه
یا ابو برزه
در نسخه

خطبه زینب در مجلس یزید علیه اللعنه

بآیات خدا و استهزا مینمودند بآنها آیا گمان میکنی ای یزید که بر ما تنگ کردی
اطراف زمین را و ما را اسیر کردی و بر شتران برهنه بروش اسیران از شهر
بشهر آوردی این از خواری ماست نزد خدا و از بزرگواری تست پس تکبر میکنی
و شادی میکنی با آنکه کارهای دنیا برای تو منتظم گردید و مراد تو حاصل شده
و پادشاهی بتو مستقل شده آیا فراموش کرده فرموده خدا را که و لا تحسبن الله
الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما
و لهم عذاب مهین یعنی گمان مبرید که ما مهلت دادیم کافران را بهتر است
از برای ایشان ما مهلت ندادیم ایشان را مگر از برای آنکه زیاد گردانند
گناه خود را و بر ایشان است عذاب خوار کننده آیا از عدالت تست ای فرزند
آزاد کرده که زنان و کنیزان خود را در پس پرده حجاب نشانیده و دختران
مکرمه حضرت را اسیر کرده و بی کجاوه و هودج شهر بشهر میگردانی و چه باور
و مددکاری از روی طغیان و انکار سید انبیا ع و این افعال بعید نیست
از جماعتی که جگر گوشه برگزیدگان خدا را خاییده باشند و گوشت ایشان
از خون شهیدان پرورش یافته باشد و پیوسته نشتر بابروی حضرت
رسالت برهنه کرده باشند و اینها همه نتیجه کفر و ضلالت قدیم است و
کینه دیرینه شمشیرهای احد است که از روی بغض و عداوت بسوی اهل

فصل در جلاء العیون است که ابن شهر آشوب و قطب راوندی روایت کرده اند
که روزی حضرت امیر المؤمنین ع محتاج بقرض شد و چادر حضرت فاطمه ع را
نزد یهودی در رهن گذاشت و بروایت ابن شهر آشوب آن یهودی زید
نام داشت و آن چادر از پشم بود و قدری جو بقرض گرفت پس یهودی
آن چادر را بخانه برد و در حجره گذاشت چون شب شد زن یهودی بان حجره
درآمد نوری ساطع دید از آن چادر که تمام حجره را روشن کرده بود چون زن آن
حالت غریب را مشاهده کرده بود بنزد شوهر خود رفت و آنچه دیده
بود نقل کرد پس یهودی از استماع آن حالت در تعجب شد و فراموش کرده
بود که چادر حضرت فاطمه ع در آن خانه است پس بسرعت شتافت داخل
آن حجره شد چون داخل شد دید که شعاع چادر آن خورشید فلک عصمت است
که مانند بدر منیر آنخانه را روشن کرده است یهودی از مشاهده این حالت
تعجبش زیاده شد پس یهودی دوید بخانه خویشان و دوید و هشتاد
نفر از ایشان را حاضر کرد ایشان دیدند و از برکت شعاع چادر حضرت
فاطمه ع همگی بنور اسلام منور گردیدند [illegible]
[illegible] ساطع شد
[illegible]
[illegible]
کار کرده در اول شعبان و [illegible] برای ثواب این اعمال [illegible] انوار [illegible]

[illegible]

و به تحقیق حکایات [illegible]

حکایت سر مطهر در دیر راهب

و قطب راوندی از اعمش روایت کرده که گفت در حرم دیدم مردی که امرد
از آنها بود که همراه سر مبارک امام مظلوم بشام رفته بود گفت در راه شام
بدیری رسیدیم که راهبی از انصار در آنجا بود و سران سرور را که بر نیزه کرده
بودند ما مواظبت میکردیم چون شراب حاضر کردیم که بخوریم و بعیش و شادی مشغول
شویم ناگاه دیدیم که دستی از دیوار دیر ظاهر شد و بقلم فولاد از مداد خون
بر دیوار دیر نوشت شعری باین مضمون که آیا امید دارند امتی که حسین را شهید
کردند شفاعت جدش را در روز قیامت ما بسیار ترسیدیم و برخاستیم که آن
دست را بگیریم ناپیدا شد چون باز آمدیم و بکار خود مشغول شدیم باز آمد و بیت
دیگر نوشت باین مضمون که نه بخدا سوگند که ایشان را شفاعت کننده نخواهد بود
و در روز جزا در عذاب خدا مخلد خواهند بود چون یکی از ما اراده کرد که او را
بگیرد ناپیدا شد چون نشستیم پیدا شد و بیت دیگر نوشت باین مضمون به تحقیق
که کشتند حسین را بحکم جور و مخالفت حکم کتاب خدا کردند پس راهب از دیر خود
مشرف شد دید که نوری از سران سرور بجانب آسمان ساطع است با آن لشکر

نور ساطع از سر مطهر

شقاوت اثر خطاب کرد که از کجا میآیید گفتند از عراق میآییم و بجنگ حسین
رفته بودیم و این سر اوست که برای یزید میبریم راهب گفت حسین که از پسر
عم پیغمبر شما است گفتند آری گفت مادرش دختر پیغمبر شما بود گفتند آری
گفت لعنت خدا بر شما باد اگر عیسی را پسری می بود ما او را بر دیدهای خود می نشاندیم

پس راهب گفت مرا التماس دارم بسر کرده خود بگویید که ده هزار درم بمن
براث رسیدا انرا از من بگیرید وسران سرور را بمن دهید که امشب نزد من
باشد وچون وقت رحیل شود من سر را باز پس دهم چون بعمر نحس ملعون
گفتند گفت زر را بگیرید وسر را باو بدهید که امشب نزد او باشد تا هنگام
رحیل پس راهب همیان زر که ده هزار درم بود از دیر برداشت و زیر
انداخت عمر لعین ان زرها را مراغه کرد وسرش را مهر کرد وبخزانه دار
خود سپرد وسران سرور را بان سگ اخر داد راهب چون سر را گرفت
دید بر خود برد وصومعه از نور او روشن شد وصدای هاتف را شنید که خوشا
حال کسی که حرمت این سر را داند پس راهب ان سر مطهر را با گلاب
شسته بمشک وزعفران وکافور معطر گردانید وبر سجاده خود گذاشت
وروی باسمان کرد وگفت پروردگارا بحق عیسی که امر کن که این سر بزرگوار
با من سخن گوید ناگاه سر مبارک انحضرت فرمود که ای راهب منم فرزند
دلبند محمد مصطفی ص ومنم جگرگوشه علی مرتضی ع ومنم نور دیده فاطمه زهرا
ومنم شهید کربلا ومنم لب تشنه مظلوم اهل جور وجفا راهب چون سخن
جان سوز را شنید خروش براورد وسر بر روی مبارک ان سرور گذاشت
وگفت روی خود را از روی تو بر نمیدارم تا بگویی که من فردای قیامت
شفیع توام ناگاه از سر مبارک سید الشهداء ع صدائی برآمد که بدین جهة

من

من فردای تا در روز قیامت ترا شفاعت کنم راهب گفت اشهد ان لا اله
الا الله واشهد ان محمدا رسول الله پس سر مبارک امام حسین ع قبول شفاعت
او نمود وچون صبح شد خواستند که سر را از راهب بگیرند راهب بر بام دیر
برآمد وگفت میخواهم که با سرکرده این لشکر سخنی بگویم چون عمر نحس لعین بپای
دیر آمد راهب گفت که ترا بخدا و بجد این سر محمد مصطفی ص سوگند میدهم که این سر را
در صندوق نه گذاری ودیگر باره با این سر خفت ندهی عمر ملعون قبول کرد ولیکن
وفا نکرد وراهب از دیر فرود آمد وسر بصحرا گذاشت ودر کوهها وبیابانها
عبادت حق تعالی میکرد تا برحمت الهی واصل شد وچون بنزدیک دمشق
رسیدند عمر لعین از خزانه دار خود ان زر را طلبید ومهر خود را ملاحظه کرد
وسر همیان را گشود دید که زرها سفال شده وبر یک روی انها نقش
شده است که ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون یعنی گمان مکن که خدا
غافل است از انچه میکنند ظالمان وبر روی دیگر نوشته که وسیعلم الذین
ظلموا ای منقلب ینقلبون یعنی زود خواهند دانست که ستمکاران
که باز گشت ایشان بکجا است پس ان ملعون گفت که خسر الدنیا والاخرة
زیان کار دنیا واخرت شدم ان سفالها را فرمود که در اب ریختند ومترجم
گوید که قصه ان راهب وظاهر شدن اعجاز ان سرور از قصهایی که مشهور است
ودر اکثر کتب خاصه وعامه مذکور است وشعر بنظم در اورده اند واکثری

روایت [illegible]
با روایت جادر

روایت کرده اند که در منزل قنسرین بود و بعضی روایت کرده اند که آن راهب یهودی
بود و چون دید که از صندوق که سر مبارک حضرت در آن بود نور ساطع بود
آن سر مقدس را از ایشان گرفت و معطر گردانید و التماس شفاعت از او
نمود و سر آن سرور فرمود که اگر بدین جد من در آیی ترا شفاعت می کنم پس
آن یهودی کثیری از یاران و خویشان خود را جمع کرد و همه مسلمان شدند
و سید طاوس از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است فرمود که پدرم
امام زین العابدین ع میفرمود که چون ما را نزد یزید پلید میبردند مرا بر شتری
برهنه سوار کرده بودند و در عقب من مخدرات اهل بیت را بر شتری برهنه
سوار کرده و سر بزرگوار پدر عالیشان عالیمقدارم بر سر نیزه کرده بودند
و در پیش روی ما میبردند و نیزه داران آن کافران بر دور ما احاطه کرده بودند
و دیگر کس که از ما را میدیدند که آب از دیده او جاری است نیزه را بر سر او
می زدند و با این حال ما را داخل دمشق کردند و چون داخل آن شهر شدیم
ملعون ندا کرد که اینها اسیران اهل بیت اند و بروایت اول چون نزدیک دمشق
رسیدیم ام کلثوم از شمر لعین التماس کرد که چون ما را داخل شهر میکنی بگو زنان
ما را از راهی دیگر ببرند که نظاره مردم کمتر باشد یا بگوی که سرها را پیشتر برند که مردم
مشغول شوند بنظر کردن سرها و با نظر بسیار نکنند آن ولد الزنا قبول نکرد و از
نهایت کفر و عناد حکم کرد که سرها را در میان شتران حرم برند

اهل بیت بر شتر برهنه

و در بعض

اهل بیت در دمشق
در شام

و در بعضی از کتب معتبره روایت کرده اند که سهل ابن سعد گفت که در سفری وارد
دمشق شدم شهری در نهایت معموری و با اشجار و انهار بسیار و قصور رفیعه
و منازل بیشمار دیدم که بازارها را آیین بسته و پردها آویخته اند و مردم زینت
بسیار کرده اند و دف و نقاره و انواع سازها مینوازند من باخود گفتم که مگر
امروز عید است ایشان را تا آنکه از جمعی پرسیدم که مگر در شام عیدی هست
که نزد ما معروف نیست گفتند ای شیخ مگر تو در این شهر غریبی گفتم من سهل بن سعدم
و بخدمت حضرت رسول رسیده ام گفتند ای سهل ما تعجب داریم که چرا آسمان خون
نمی بارد و چرا زمین سرنگون نمیگردد گفتم چرا گفتند این فرح و شادی برای آنست
که سر مبارک امام حسین ع را از عراق برای یزید بهدیه میآورند گفتم سبحان الله
سر امام حسین را میآرند و مردم شادی میکنند پس پرسیدم که از کدام دروازه
داخل میکنند گفتند که از دروازه ساعات من بسوی آن دروازه شتافتم
چون نزدیک دروازه رسیدم دیدم که رایات کفر و ضلالت را از پی
یکدیگر میآورند ناگاه دیدم سواری میآید و نیزه در دست دارد و سری را
بران نیزه کرده اند که شبیه ترین مردم است بحضرت رسالت ص پس دیدم
که زنان و کودکان بسیار بر شتران برهنه سوار کرده اند و میاورند پس
من رفتم نزدیک یکی از ایشان و پرسیدم که تو کیستی گفت منم سکینه دختر

حسین ابن علی ع گفتم من از اصحاب جدتانم اگر خدمتی داری بفرمای سکینه
گفت ای بدبختی که سر پدرم را دارد بگو که سر را از میان ما بیرون برد
که مردم مشغول شوند بنظاره آن سر منور و دیدها از ما بردارند و بحرمت حرم
رسول خدا صلعم این قدر بیحرمتی روا ندارند سهل گفت که من رفتم نزد آن ملعون
که سر آن سرور را داشت گفتم آیا ممکن است که حاجت مرا براوری و چهار صد
دینار طلا از من بگیری گفت حاجت تو چیست گفتم حاجت من آن است که سر را
از میان زنان بیرون بری که پیش روی ایشان بروی آن ملعون زر را
از من گرفت و حاجت برآورد کرد و بر آنجا نوشته بود ولا تحسبن الله غافلا
عما یعمل الظالمون و بر جانب دیگر نوشته و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب
ینقلبون

خبر شهادت سید الشهداء ع

حضرت امیر ع فرمود روزی پیغمبر خدا در حجره طعام میل فرمود بعد از آن
گریه شدیدی نمود من عرض کردم چرا گریه میکنی فرمود پس از من ترا شما را
ستم خواهند کرد و ریش ترا بخون خضاب و حسن را بزهر شهید و حسین را
در کربلا پاره پاره میکنند امیر المؤمنین علی حضرت رسول ص قبل از
وقوع واقعه گریان و ملول گردید ایا بران حضرت چه روی داد آن زمان
که عترتش را کشتند و بخون غلطیدند هر یکی را بدنام یادی نمودند
تا آنکه ایشان را شربت شهادت چشانیدند و هم درین قال من
الرجال شعر یا راکبا من فوق ظهر عرندس اهبط مینی لاحت
لعینک یثرب ای آنکه سواری بر پشت ناقه بلند هرگاه نظرت بیثرب
زمین افتاد فرود آی وانع الحسین الی البتول وقف علی قبر الرسول
وقل و دمعک سکب وینال بو حسین ع و اعلام نما فاطمه را و بایست
بر سر تربت پیغمبر ص بگو در حالیکه اشکت جاری است احمد المختار
ان امیه هدموا بیوتک عامدین وخربوا یا رسول الله ص عمدا و ستمکر
بنی امیه خانهای ترا ذریه و کوچ ندند بعمد و خراب نمودند وتقصدوا
بالقتل الک بعدما اضحی تراثهم یحاذ ویغصب وعمدا آل ترا کشتند
بعد از آنکه ارث ایشان را گرفتند و غصب نمودند امسی حسینک
یا رسول الله ص فی وطی الخیول علی الثری یتقلب یا رسول الله
حسین تو زیر سم اسب ها بر زمین میغلطید وچون ماهی بی اب می طپید

واقعه فاطمه در نهب خیمها

روایت کرده اند از فاطمه دختر حضرت سید الشهداء ع که گفت من بعد از
پدر بزرگوار خود مدهوش و حیران بر در خیمه ایستاده بودم و پدر و برادران و خویشان
خود را در میان خاک و خون میدیدم و در احوال خود متفکر بودم که اشقیای
بنی امیه با ما چه خواهند کرد آیا خواهند کشت یا اسیر خواهند کرد ناگاه
دیدم سواری پیدا شد و نیزه در دست داشت و بر پشت زنان میزد
و ایشان میگریختند و آنچه داشتند غارت میکرد و ایشان فریاد
میکردند که واجداه و وا ابتاه و اعلیاه و احسیناه آیا مسلمانی در میان
این گروه نیست که ما را یاری کند آیا مؤمنی در میان این جماعت نیست
که ما را یاری کند پس از مشاهده آن حال بر خود لرزیدم و عمهای
خود را میجستم که با ایشان پناه برم ناگاه دیدم که نظر آن لعین بر من
فتاد من گریختم ناگاه دیدم که سنان نیزه اش بر میان کتفم آمد
بروی افتادم پس گوشوار مرا خواست گوش مرا درید و گوشواره را
برداشت و مقنعه را از سر من کشید مرا گذاشت و متوجه خیمها شد
و بیهوش گشتم و چون بهوش آمدم دیدم که عمه ام بر سرم نشسته و میگرید

کفت برخیز برویم وبه بینیم که بر سر سایر دختران وبرادر بیمار تو چه آمد کفتم
ای عمه چادری ندارم کفت غم نیز مثل توام چون عمه ام با من بخیمه در آمدیم
دیدیم که همه اسباب را غارت کرده وبرده اند

واقعه خواب زینب خاتون ع

روایت که امام شب زنده دار بود در شب عاشورا قریب بصبح اندکی
غنود خود را در بهشت بخدمت جد و پدر و مادر دید و وعده وصل ایشان شنید
زینب نیز چون برادر با جان برابر دار آن شب که مرخص شده یک غنوده
ساعتی بخفت خود را در خدمت مادر و پدر و برادر دید در بعضی
از مقاتل آورده اند که آن مظلومه مغمومه فرمود دیدم برادرم امام حسین ع
سر زیر افکنده با من سخن نمیکوید عرض کردم برادر از من چه تقصیر سر زده
که سویم التفات نمیفرمایی و چون ایام وصال اعتنائی نمی نمائی حسب الامر
تو در نوازش سکینه و رقیه کوشیدم و با وجود آنکه سرم برهنه بود
صورت ایشان را با کوشه آستین خودی پوشیدم ناکاه اشک از
بحرین عینین برادرم حسین ع جاری شد و فرمود ای زینب سبب
نکریستنم بر تو از فرط خجالت است زیرا که شما را نزد دشمن کذاردم
تا آنکه اسیرت کردند و بازوی بستند و سر شکسته بشامت بردند
در آنحال مادرم فاطمه ع صیحه از جکر کشید و صفحه صورت خراشید
و فرمود ای نور دیده زیاده از این دلم را مسوزان شب دیکر نزد من
خواهی آمد خلاصه چون از خواب بیدار شدم کلثوم را طلب کرد و فرمود
ای خواهر چون من مانده نیا درم چشم مرا به بند و پایم را بقبله بکش و صورتم را
بپوشان مثله چون بکفت این حرف را خاموش شد از حسین یاد آمد و مدهوش شد

یادش آمد ساعت جان دادنش   وان الم پهلو بگل بنهادنش   یادش آمد
کز جفا شمر لعین   بر سرش آمد بکف شمشیر کین   یادش آمد چون روان
شد بافغان   رو بسوی سبط شاه انس و جان   تا ببندد دیده خونین او
بهر نعشش کشاید بلکه مو   شد نوان از سینه سوزان چونی
کاورد رو سوی قبله پای وی   شمر دون زد نعره کز او دور شو
یا تو هم از جان خود مهجور شو   زد بکعب نی بکتفش آنچنان
کز غمش نالید زهرا در جنان   چونکه گفتی شیخ واعظ آنچنان پیش از این

کلینی روایت کرده است که چون آنحضرت بثعلبیه رسید مردی
بخدمت آن حضرت آمد و سلام کرد آنجناب فرمود که از اهل کدام
بلدی گفت از اهل کوفه حضرت فرمود که اگر در مدینه بنزد من
می آمدی هر اینه اثر جبرئیل را از خانه خود بتو مینمودم که از چه راه
داخل میشد و چگونه وحی را بجد من میرسانید آیا چشمه آب حیوان
علم و عرفان در خانه ما نیست و مردم میدانند علوم الهی را و ما نمی
دانیم این هرگز نمیتواند بود از حضرت امام زین العابدین مرویست
که چون حضرت سید شهداء بر سر آب عذیب نزول نمود و در آنجا قیلوله
فرمود گریان از خواب بیدار شد پس حضرت علی اکبر از آن جناب پرسید
که سبب گریه شما چیست آنجناب فرمود که ای فرزند گرامی این ساعتیست
که خواب دراینساعت دروغ نمیباشد دراینوقت در خواب دیدم که هاتفی
مرا ندا کرد که شما سرعت مینمائید و مرگ شما را بسوی بهشت سرعت می
نماید آن امامزاده بزرگوار گفت ای پدر عالیمقدار آیا ما بر حق نیستیم
حضرت فرمود که بلی ای فرزند گرامی بخداوندیکه بازگشت بندگان بسوی
اوست سوگند یاد میکنم که ما بر حقیم و دشمنان ما بر باطلند علی اکبر گفت
پس از مرگ و کشته شدن چه پروا داریم آنجناب فرمود که خدا ترا جزای

خیر بها داد ای فرزند نیکوکار پس از آن موضع یاد کرده اند و صد رحمت نزول نمودند
در آن منزل مردی از اهل کوفه که او را ابو هریره میگفتند بخدمت آنجناب
آمد و سلام کرد و گفت یا ابن رسول الله صلعم چرا از حرم خدا و حرم جد خود
رسول خدا بیرون آمدی حضرت فرمود که ای ابو هریره بنو امیه مال مرا
گرفتند صبر کردم و هتک حرمتم نمودند صبر کردم چون خواستند خونم
بریزند گریختم بخدا سوگند که این گروه طاغی یاغی مرا شهید خواهند
کرد و خداوند قهار لباس مذلت و خواری بر ایشان خواهد پوشانید
و شمشیر انتقام بر ایشان خواهد کشید و بر ایشان مسلط خواهد گردانید
کسی را که ایشان را ذلیل تر گرداند از قوم سبا که زنی فرمان فرمای ایشان
است و بروایتی دیگر فرمود که اهل کوفه نامها بمن نوشته اند و مرا
طلبیده اند و ایشان مرا بقتل خواهند آورد و حق تعالی کسی را بر ایشان مسلط
خواهد کرد که بشمشیر جور و ستم لباس مذلت بر ایشان بپوشاند

مرثیه

فصل و روایت است که چون حضرت امام حسین ع در کربلا فرود آوردند
آن امام مظلوم اصحاب خود را جمع کرد و خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت
ادا فرمود که کار ما باین جا رسیده که می بینید و دنیا از ما رو گردانیده
و جو عزیزندگانی با خر رسیده و مردم دست از حق برداشته اند و بر باطل

خطبه مرثیه

جمع شده اند هر که ایمان بخدا و روز جزا دارد باید که از دنیا رو بتابد
و مشتاق لقای پروردگار خود گردد زیرا که شهادت در راه حق مورث
سعادت ابدیست و زندگانی با ستمکاران و استیلاء ایشان برای
مومنان بجز محنت و عنا ثمره ندارد پس زهیر بن قین برخاست و
گفت اگر دنیا همیشه برای ما باقی میبود هر آینه کشته شدن در راه تو بر
بقای ابدی دنیا اختیار میکردیم مرحبا فنای دنیا را امید ابیم چگونه جان
خود را از تو مضایقه کنیم پس هلال بن نافع بجلی برخاست و گفت یا ابن
رسول الله صلعم جد تو رسول خدا نتوانست که محبت خود را در دل مردم مستقر
گرداند و ایشان را بر طاعت خود ثابت بدارد و بسیاری از منافقان
بودند که او را وعده یاری میدادند و با او در مقام مکر بودند و بیو[فائی]
از منافقان اصحاب خود در محنت و عنا بود تا بسرای باقی ارتحال نمود
و پدر بزرگوار تو از ناکثان و قاسطان و مارقان کشید آنچه کشید
تا برحمت ایزدی واصل گردید و تو نیز امروز باین گروه مبتلا گردیده هر که نکث
عهد و خلع بیعت تو نماید بخود ضرر رساند و ما با نیت درست و عزم
صحیح اختیار متابعت تو نموده ایم و با دوستان تو دوستیم و با دشمنان
تو دشمنیم و آنچه فرمائی بجان قبول میکنیم پس بریر بن خضیر برخوا

وگفت ای فرزند رسول خدا حق تعالی بر من منت نهاده است بر ما که در پیش روی
تو جهاد کنیم و اعضای ما پاره پاره شود و جد تو در روز جزا شفیع ما باشد
رستگار نمیشوند گروهی که فرزند پیغمبر خود را ضایع گذارند و او را
یاری ننمایند وای باد بر ایشان نخواهد بود برای ایشان مگر عذاب جهنم
و حسرت و ندامت در جحیم پس جناب سید شهدا ایشان را دعا کرد
مرثیه
و بسوی اهلبیت و فرزندان و برادران خود بحسرت نظر کرد و دست
بدعا برداشت و گفت خداوندا ما عترت پیغمبر تو ایم ما را رانده اند
و آواره کرده اند از حرم جد خود و بنی امیه بر ما تعدی مینمایند خداوندا
تو حق ما را از ایشان بگیر و یاری ده ما را بر گروه ستمکاران پس فرمود
که مردم همه بندگان دنیا اند و دین را بر زبان خود جاری میگردانند چون
امتحان بمیان آید دینداران و خداطلبان بسیار کم اند چون دیگر
شد عمر بن سعد با چهار هزار سوار فوق عینه بکربلا رسید و در برابر
مرثیه
لشکر امام سعید فرود آمدند پس عمر عروه بن قیس احمسی را طلبید و
خواست که برسالت بخدمت حضرت بفرستد چون آن ملعون از آنها
بود که نامه بآنحضرت نوشته بودند قبول رسالت نکرد و جمعی از
رؤسای لشکر که میگفت باین علت ابا میکردند زیرا که اکثر از آنها

بودند که نامه

بودند که نامه بآنحضرت نوشته بودند و حضرت را بعراق طلبیده
بودند پس کثیر بن عبدالله که آن ملعون شجاع بیباک بود برخواست
و گفت هر رسالت که بحسین داری بگوی تا من برسانم و اگر خواهم
او را بقتل میرسانم و سرش را برای تو میآورم عمر گفت این را نمیخواهم
ولیکن برو بنزد او و بپرس که برای چکار باین دیار آمده چون
آن ملعون متوجه عسکر آن سرور شد و اصحاب حضرت آثار شرارت
از او مشاهده کردند بسر راه او رفتند و گفتند حربه خود را بگذار و نزدیک
امام بیا آن ملعون قبول نکرد و بازگشت پس عمر قره بن قیس را فرستاد
چون بخدمت حضرت رسید تبلیغ رسالت آن لعین کرد حضرت فرمود
که اهل دیار شما نامهای بسیار بمن نوشتند و بمبالغه بسیار مرا طلب
کردند که نمیخواهید بر میگردم چون اراده مراجعت کرد حبیب بن مظاهر
گفت وای بر تو ای قره از این امام بحق روی میگردانی و بسوی
ظالمان میروی و ببرکت پدران او هدایت یافته و او را نصرت
نمیکنی از بی سعادتی گفت جواب پیام او را میبرم و بعد از آن با خود
فکری بکنم چون خبر حضرت را بعمر رسانید عمر گفت که امیدوارم که
خدا مرا از محاربه و مقاتله او نجات دهد پس نامه به پسر زیاد نوشت

فرمود حضرت سید الشهداء که نامها از شما دیدیم

وحقیقت حال را عرض کرد آن لعین بد اصل چون نامه را خواند گفت اکنون
که چنگال ما بر او بند شده است او را رها میکنیم هرگز چنین نخواهیم
کرد و بروایت دیگر آن ملعون راضی شد و شمر ذی الجوشن او را
پشیمان کرد پس نامه بعمر نوشت که بر حسین عرض کن که او و اصحاب
او با یزید بیعت کنند و بعد از آن این رایم بآن قرار گیرد چنان خواهم
کرد چون جواب نامه بعمر رسید آن چه آن ملعون نوشته بود بخدمت
حضرت عرض نکرد زیرا که میدانست که احتمال ندارد که حضرت بیعت
یزید راضی شود چون ابن زیاد جواب نامه عمر را نوشت بمسجد درآمد
و اهل کوفه را طلبید و بر منبر برآمد و گفت ایها الناس شما آل ابو سفیان را
امتحان کرده اید که بآد و شان خود چه نوازشها میکنند و رعیت پرور
یزید را دیده اید و مرا فرموده که عطاهای شما را مضاعف کنم و شما را
بانعامات وافره ممتاز گردانم اگر بجنگ دشمن او حسین بروید پس
اطاعت کنید و از نوازشات و انعامات او امیدوار گردید پس از
منبر بزیر آمد و دست ببذل اموال گشود و مردم را امر کرد که بمعاونت
عمر بن سعد روانه شوند و اکثر آن بی دینان غدار دین خود را بدنیا
فروختند و مرتکب آن امر شنیع گردیدند پس اول کسی که بیرون رفت

شمر ذی الجوشن

شمر ذی الجوشن بود که با چهار هزار کافر بیرون رفت و یزید بن رکاب را با دو
هزار کس فرستاد و حصین بن نمیر را با چهار هزار کس فرستاد بروایت حضرت
امام زین العابدین عم عبد الله بن حصین را با هزار سوار و شبث بن
ربعی را با چهار هزار سوار و محمد بن اشعث بن قیس را با هزار سوار
فرستاد و فرمانی برای عمر نوشت که همه عسکر او را اطاعت کنند
و نوشت که کار را بر حسین تنگ بگیرید و حایل شوید میان او و آب
چنانچه حایل شدند میان عثمان و آب در روز یکه او را محصور کردند
و موافق بعضی از روایات معتبره سی هزار سوار و پیاده نزد عمر جمع شدند
و ابن زیاد نامه بعمر نوشت که از برای تو عذری نگذاشتم در باب قلت
لشکر باید که مرا خبر باشی و آنچه واقع میشود هر صبح و شام مرا خبر دهی و موافق
این روایات این جنود نامسعود در روز ششم محرم در کربلا جمع شدند
حبیب بن مظاهر چون وفور لشکر را دید بخدمت آن شاه کم سپاه آمد و
عرض کرد که قبیله بنی اسد بما نزدیکند اگر رخصت بفرمائی من بروم
ایشان را بنصرت شما دعوت کنم چون رخصت یافت در میان شب در میان
آن قبیله رفت و ایشان را بمواعظ شافیه بجانب آنحضرت مایل گردانید
و نود نفر از ایشان را با خود برداشت که بخدمت آن حضرت بیاورد در آن حال

[illegible]

منافقی از ان قبیله این خبر را بعمر رسانید ان ملعون چهار صد نفر را بسر کردگی
ازرق شامی بر سر راه ان جماعت فرستاد و با ایشان مشغول محاربه شدند
چون مردم قبیله تاب مقاومت ایشان نیاوردند منهزم گردیدند و حبیب بخدمت
ان حضرت امد و احوال ایشانرا عرض کرد حضرت فرمود که لا حول و لا قوة الا
بالله عمرو بن حجاج را با پانصد نفر بسر آب فرات تعیین کرد که اصحاب
انحضرترا از آب برداشتن مانع شوند و تشنگی باصحاب انحضرت غلبه
کرد بخدمت ان امام غریب شکایت کردند حضرت کلنگی برگرفت و بعقب
خیمه حرم محترم درآمد و از پشت خیمه نه گام برداشت بجانب قبله و
در انجا کلنگ را بر زمین زد باعجاز ان انحضرت چشمهٔ از آب شیرین پیدا
شد و ان حضرت با اصحاب از ان آب اشامیدند و مشکها و ظرفها را
پر کردند پس ان چشمه ناپیدا شد و دیگر کسی اثری از ان ندید چون
این خبر با بن زیاد رسید نامه بعمر نوشت که شنیده ام که حسین چاه میکند
و آب بیرون میاورد چون نامهٔ من بتو رسد کار را بایشان تنگ کن و مگذار
که قطرهٔ از آب بچشند تا کشته شوند چنانچه عثمانرا تشنه لب کشتند
چون بعد از رسیدن نامه عمر کار بر اهلبیت رسالت تنگ گرفت و عطش
بر ایشان غالب شد حضرت برادر خود عباس را طلبید و سی سوار و بیست

منه

ستمکاران بیان

پیاده باو

پیاده با او همراه کرد و بیست مشک بایشان داد که از فرات پر کنند و بایشان
برسانند چون بکنار آب فرات رسیدند عمرو بن حجاج پرسید که
کیستید هلال بن نافع از اصحاب حضرت گفت من پسر عم توام آمده ام
که آب بیاشامم گفت بیاشام گوارا باد ترا هلال گفت وای بر تو من
چگونه آب بیاشامم و اهلبیت نبوت و جگرگوشگان حضرت رسالت
تشنه اند ان ملعون گفت راست میگوئی اما مارا امری فرموده اند
و اطاعت میباید کرد پس هلال اصحاب خود را صدا زد که زود آب
بردارید و ابن حجاج اصحاب خود را صدا زد که مگذارید و آتش
محاربه مشتعل گردید و بزودی یاوران حضرت مشکها را پر کردند
و معاودت کردند و آسیبی بایشان نرسید باین سبب حضرت عباس را
سقا مینامند پس حضرت امام حسین عمر بن سعد را در میان
شب طلبید که بیا در میان دو لشکر تا سخنی چند بتو بگویم و حضرت
با بیست نفر از لشکر خود جدا شد چون بیکدیگر ملاقات کردند حضرت
اصحاب خود را فرمود که دور شوید عباس و علی اکبر را با خود نگاه داشت
و او نیز مخالفانرا گفت دور شوید و حفص پسر خود و یک غلام خود نگاه داشت
پس حضرت برای اتمام حجت بان بیسعادت گفت که ای بیسعادت

با من مقاتله میکنی و میدانی من کیستم و پدرم کیستم آیا از خدا نمیترسی
و اعتقاد بروز جزا نداری بیا بجانب من و سعادت ابدی برای
خود تحصیل کن و خود را از عذاب ابدی آخرت نجات ده آن بدبخت
گفت میترسم خانه مرا خراب کنند حضرت فرمود که من از مال خود خانه
برای تو بنا کنم گفت می ترسم مزرعه مرا بگیرند حضرت فرمود که من
مزرعه نیکوتر از آن از مال خود در حجاز بتو بدهم گفت بر عیال خود می
ترسم چون حضرت دید که موعظه در آن سیاه دل کارگر نمیکند روی
مبارک را از او گردانید و فرمود که خدا ترا در همان رخت خواب بقتل
رساند و در آخرت ترا نیامرزد امید دارم که تمتعی از دنیا نبری و بعد از
من از گندم عراق بسیار نخوری و کشته شوی آن ملعون از روی
استهزا گفت که اگر گندم نباشد نان جو نیز خوبست پس پسر زیاد نامه
دیگر بتاکید و تهدید بعمر نوشت که شنیده ام که با حسین مدارا مینمائی
و شبها با او صحبت میداری چون نامه من بتو رسد باید که بر ایشان
بتازی و ایشان را مهلت ندهید و بعد از کشتن اسب بر بدنهای
ایشان بتازید اگر چنین خواهی کرد نزد ما گرامی خواهی بود و ترا جزای
نیکو خواهیم داد و اگر از تو نمیآید دست از امارت لشکر بدار و امارت

سپاه را

سپاه را بشمر بگذار بروایت شیخ مفید شمر این نامه را برای عمر آورد در
روز پنجشنبه نهم ماه محرم چون نامه را خواند باشمر گفت خدا
ترا بدترین جزاها جزا دهاد که تو نگذاشتی که معامله بصلح انجامد
و حسین فرزند علی بن ابیطالب است و هرگز راضی نخواهد شد که
مطیع پسر زیاد گردد بناچار ما را با او مقاتله میباید کرد و کشتن او
این بزرگوار در دنیا و عقبی امید نجات ندارد شمر گفت من اینها را نمی
دانم اگر اطاعت فرمان پسر زیاد میکنی بکن و الا لشکر را بمن واگذار آن ملعون
شقی برای محبت دنیای دنی دانسته عذاب ابدی بر خود گذاشت
و شمر را سردار پیادگان لشکر کرد و عسکر نامسعود و جنود نامعدود خود را
امر کرد که رو باصحاب آن حضرت آوردند شمر نزدیک لشکرگاه سید شهدا
آمد و گفت کجایند فرزندان خواهر ما زیرا که مادر بعضی از برادران آن
حضرت از قبیله او بودند پس جعفر و عباس و عثمان فرزندان امیر المؤمنین
بیرون آمدند و گفتند چه میخواهی از ما گفت چون مادر شما از قبیله
من است شما را امان دادم ایشان گفتند خدا ترا و امان ترا لعنت کند ما را امان می
دهی و فرزند حضرت رسول را امان نمیدهی چون خروش لشکر مخالفان
مخالفان بلند شد زینب خاتون خواهر جناب امام حسین بخدمت آن

حضرت آمد دید که آن امام مظلوم سر بزانوی اندوه گذاشته بخواب
رفته است گفت ای برادر این صداهای اهل جور و جفا را نمیشنوی
حضرت سر برداشت و فرمود که الحال در این وقت بخواب دیدم جدم
محمد مصطفی صلعم و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه زهرا و برادرم حسن مجتبی را
که بنزد من آمدند و گفتند ای حسین تو در این زودی بنزد ما خواهی
آمد چون زینب خاتون این خبر وحشت اثر را بشنید طپانچه بروی
خود زد و فریاد و واویلا بلند کرد حضرت فرمود که ای خواهر گرامی ویل
و عذاب برای تو نیست برای دشمنان تست صبر کن و بزودی
دشمنان را بر ما شاد مکن دران بین عباس بخدمت بزرگوار خود آمد و
عرض کرد که لشکر مخالف روی بما میآیند حضرت فرمود که ای برادر
تو برو از ایشان سؤال کن که مطلب ایشان چیست پس عباس با بیست
سوار استقبال ایشان نمود گفت غرض شما از این حرکت و شورش چیست
گفتند حکم امیر رسیده است که بر شما عرض کنیم اگر اطاعت امیر میکنید
شما را بنزد او بریم والا با شما جنگ کنیم عباس گفت درنگ نمائید
تا پیام شما را بخدمت امام خود برسانم چون عباس پیام شوم اهل الاعین را
بخدمت امام عرض کرد حضرت فرمود که ای برادر اگر توانی ایشان را تا صبح

کن که مهلت بر

کن که مهلت بر ما بدهند که امشب وداع عبادت پروردگار خود بجا آوردم
زیرا که پیوسته خواهان و مشتاق نماز و تلاوت و استغفار و دعا و
عبادت بوده ام و یکشب برای مناجات و تضرع بدرگاه حضرت قاضی
الحاجات غنیمت میشمارم چون عباس بنزد آن منافقان رفت و استدعای
مهلت یکشب نمود منافقان ابا کردند تا آنکه از لشکر آن کافران خروش
برآمد که اگر کافری از شما مهلت میطلبید میدهید و مگر کوشه حضرت
رسول صلعم از شما مهلت یکشب میطلبد و امتناع مینمائید پس عمر سعد
میان لشکر شقاوت نشان ندا کرد که حسین و اصحابش را امشب مهلت دادیم
جناب سید شهدا دران امشب اصحاب کرام خود را جمع نمود امام زین العابدین
گفت که من در آن وقت بیمار بودم خود را بر زمین کشیدم تا بنزدیک آن حضرت
رسیدم شنیدم که با اصحاب خود میگفت ثنا میکنم خداوند خود را بنیکوترین
ثناها و حمد میکنم او را بر شدت و رخا و نعمت و بلا خداوندا ترا حمد
میکنم بر آنکه ما را گرامی داشتی به پیغمبری و قرآن بما تعلیم کردی و دین
خود را بما عطا کردی و ما را چشمهای بینا و گوشهای شنوا و دلهای
با نور و ضیا بخشیدی پس بگردان ما را از شکر کنندگان اما بعد
بدرستیکه من نمیدانم اصحابی وفادارتر و نیکوکارتر از اصحاب خود

[illegible]

واهل بیتی پاکیزه تر و شایسته تر و حق شناس تر از اهل بیت خود
پس خدا شما را جزای نیکو عطا کند از جانب من و بر من نازل شده است
حالتی که شاهده مینمائید من شما را مرخص کردانیدم و بیعت خود را از
کردن شما کشودم و از شما توقع نصرت و معاونت و موافقت ندارم در این
وقت پردهٔ سیاه شب شما را فرو کرفته است بهر طرف که خواهید بروید
که ایشان مرا میطلبند و با من کار دارند چون مرا بیابند دیکری را طلب
نمینمایند در این حال عباس و سایر برادران بزرکوار آنحضرت بر
خواستند و کفتند هرکز از تو جدا نمیشویم خدا نیاید روزی را که بعد از
تو زنده باشیم دست از دامن تو بر نمیداریم و جان خود را فدای تو کردن
از سعادت خود میشماریم پس حضرت رو باولاد مسلم بن عقیل آورد و فرمود
که شهادت مسلم شما را بس است من شما را مرخص کردانیدم بهر طرف
که خواهید بروید ایشان کفتند ای فرزند رسول خدا
مردم چه کویند با هم که ما شیخ و بزرک ما و سید و فرزند بهترین اعمام
خود و فرزند پیغمبر خود را یاری نکنیم و در نصرت او شمشیر و نیزه
بکار نبریم نه بخدا سوکند که از تو جدا نشویم تا برویم هر جا که تو میروی
و جان و خون خود را فدای جان مکرم و خون محترم تو کردانیم و حق ترا ادا

نمائیم لعنت

نمائیم لعنت خدا بر زندهٔ کانی بعد از چون تو امامی پس مسلم بن عوسجه
برخواست و کفت آیا دست از یاری تو بر میداریم و اکر چنین کنیم چه
عذر نزد پروردکار خود بکوییم نه بخدا سوکند که از تو جدا نمیشویم تا
نیزهای خود را در سینهای دشمنان تو فرو بریم و تا دسته شمشیر
در دست ماست دمار از مخالفان تو بر میاوریم و اکر حربه نداشته باشیم
که با ایشان محاربه بنمائیم بسنک با ایشان جنک خواهیم کرد و دست از
یاری تو بر نمیداریم تا خدا بداند که حرمت پیغمبر او را در حق تو رعایت
کرده ایم بخدا سوکند که اکر بدانم که هفتاد مرتبه کشته میشویم و سوخته
میشویم و خاکستر ما را بر باد میدهند از تو جدا نمیشویم پس چکونه از تو
مفارقت نمائیم و حال آنکه یک کشته شدن است و بعد از آن سعادت
ابدی آخرت است که نهایت ندارد پس زهیر بن قین برخواست و کفت
بخدا سوکند که من راضیم که هزار مرتبه کشته شوم و زنده شوم و باز
کشته شوم و هزار جان را فدای تو و اهل بیت تو کنم و سایر انصار سعادت نشان
نیز باین منوال سخن کفتند و حضرت ایشان را دعا کرد بروایت دیکر حضرت
در آن وقت جایهای ایشان را در بهشت بایشان نمود حور و قصور و نعیم
موفور خود را مشاهده کردند و یقین ایشان زیاده کردید و با نسبب

الم نیزه و شمشیر و تیر با ایشان ننمود و شربت شهادت با ایشان گوارا بود
از حضرت امام حسن عسکری ع منقولست که چون لشکر مخالف حضرت
سید شهدا را احاطه کردند حضرت اصحاب خود را جمع کرده و فرمود که
من بیعت خود را بر شما حلال کردم اگر خواهید بقبایل و عشایر خود ملحق
شوید و با اهل بیت و خویشان خود گفت که شما را بیزم رخصت کردانیدم
شما تاب مقاومت این گروه بیشمار ندارید پس جمعی از منافقان و مردم ضعیف
الایمان مفارقت آن حضرت را بر سعادت ابدی اختیار کرده پراکنده
و اهلبیت و خویشان و خواص اصحاب آنحضرت که بقوة ایمان و یقین از
عالمیان ممتاز بودند گفتند ما از تو مفارقت نمینمائیم و در حزن و اندوه
و محنت و بلا با تو شریکیم و قرب خدا را منوط بخدمت تو میدانیم حضرت
فرمود که چون بر خود قرار دادید انچه من بر خود قرار داده ام پس بدانید که
که حقتعالی منازل شریفه و درجات رفیعه را نمیبخشد مگر بکسی که در راه او
تحمل مکاره عظیمه و شدائد نموده کرده بدانید که تلخ و شیرین دنیای
فانی نظر بدار باقی مانند خوابیست که کسی ببیند و بیدار شود و فایز
و رستگار کیست که در اخرت فایز و رستگار کرده شقی و بد بخت
کسیست که نعیم باقی اخرت را از دست بدهد بروایت دیگر در انشب محمد بن

بشر خضرمی

بشر خضرمی گفتند که پسر ترا در سرحد ری اسیر کردند گفت عوض جان
او و جان خود را هم در واز آفریننده جانها میخواهم چون حضرت این سخن را
شنید فرمود که خدا ترا رحمت کند من ترا رخصت میکنم که بروی و فرزند
خود را از قید اسیری رها کنی انسعادتمند گفت درندگان مرا
بدرند اگر از تو جدا شوم پس حضرت پنج جامه با و عطا فرمود که بهزار درم
هم میارزیدند و فرمود که اینها را برای رهائی فرزند خود بفرست و از حضرت
امام زین العابدین منقولست که حضرت در انشب فرمود که خیمهای
حرم محترم را بیکدیگر متصل برپا کردند و بر دور آن خندقی حفر نمودند
و از هیزم پر کردند که جنگ از یک طرف باشد و علی اکبر را با سی سوار
و بیست پیاده فرستاده که چند مشک آب با نهایت خوف و بیم آوردند
پس اهلبیت و اصحاب خود را فرمود که از این اب بیاشامید که اخر توشه
شماست و وضو بسازید و غسل کنید و جامهای خود را بشوئید
که کفنهای شما خواهد و تمام انشب را بعبادت و دعا و تلاوت و تضرع
مناجات بسر آوردند و صدای تلاوت و عبادت از عسکر سعادت
اثر ان نور دیده خیر البشر بلند بود و بروایتی در انشب سی و دو
نفر از لشکر عمر بد اختر بعسکر ان حضرت ملحق شدند و سعادت

ملازمت آنحضرت را اختیار کردند و در صحرا امام مطهر برای تهیهٔ سفر
آخرت فرمود که نوره برای آنحضرت ساختند در ظرفی که مشک در آن
بسیار بود و در خیمهٔ مخصوص در آمده مشغول نوره کشیدن شدند
و در آنوقت بریر بن خضیر همدانی و عبدالرحمن بن عبد ربه انصاری
بر در خیمه محترمه ایستاده بودند و منتظر بودند که چون آنسرور فارغ شود
ایشان نوره بکشند بریر در آنوقت با عبدالرحمن مضاحکه و مطایبه
مینمودند عبدالرحمن گفت ای بریر این هنگام مطایبه نیست بریر گفت
که خدا میداند که من هرگز در جوانی و پیری مایل بلهو و لعب نبوده‌ام
و در اینحالت شادی میکنم بسبب آنکه میدانم که شهید خواهم شد و بعد از
شهادت حوریان بهشت را در بر خواهم کشید و بنعیم ابدی آخرت متنعم خواهم
گردید حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود که در آنشب مرض بر من مستولی
گردیده بود و عمهٔ من زینب خاتون بپرستاری من مشغول بود و پدر بزرگوارم
در خیمهٔ دیگر بود و مولای ابوذر در خدمت آنسرور بود و آنحضرت اسلحهٔ
حرب را ترتیب میداد و در مقام یاس از دنیا و طلب لقای حق تعالی شعری
چند باین مضمون میخواندند ای روزگار تا بکی داد اف بر تو باد که
هرگز وفا نکردی با هیچ دوست و یار چه بسیار مصاحب و یار در هر شهر

و دیار بقتل

و در دیار بقتل آوردی و از هیچکس بدل راضی نمیشوی و بازگشت همه
بسوی خداوند جلیل است و هر زنده را راهی که من میروم در پیش است حضرت
امام زین العابدین علیه السلام فرمود که من چون این اشعار محنت آثار را از پدر بزرگوار
خود شنیدم دانستم که بلیهٔ نازل شده است و آن سرور تن بشهادت
داده است باین سبب حال بر من متغیر شد و گریه بر من زور آورد و آب
از دیده ام فرو ریخت ولیکن برای اضطراب زنان صبر کردم چون زینب
خاتون این سخنان وحشت انگیز را شنید بیتاب شد بر جست و
پای برهنه بخیمهٔ محترمهٔ حضرت دوید و شیون بر آورد که کاش امروز
شربت حیات مرگ را مینوشیدم و اینحالت را در تو نمیدیدم پدرم امیر
امیرالمومنین علیه السلام شهید شد و مادرم فاطمهٔ زهرا از دنیا مفارقت کرد و برادرم
حسن مجتبی بزهر اهل جفا هلاک شد و تو اکنون یادگار رفتگان و پشت
و پناه بازماندگانی و ما را از خود ناامید میگردانی امام مظلوم از اضطراب
پرده گیان سرادق عصمت قطرات عبرات از دیدهٔ حق بین باریدن گرفت و فرمود
که ای خواهر با جان برابر حلم و بردباری پیشهٔ خود کن و شیطان را بر خود تسلط
مده و بر قضای خداوند صبر کن و فرمود که اگر میگذاشتند مرا با استراحت
خود را بمهلکه نمی افکندم زینب خاتون گفت این بیشتر دل ما را مجروح می

میکردند که راه چاره از تو منقطع گردید و بضرورت شربت ناگوار مرگ را
مینوشم و ما را غریب و بیکس و تنها در میان اهل نفاق و شقاق میگذاری
پس دستهای خود را بلند کرد و گلگونه خود را خراشید و مقنعه از سر کشید
و گریبان طاقت چاک کرد و بیهوش افتاد امام غریب برخواست و آب
بروی خواهر گرامی خود پاشید چون بهوش باز آمد گفت ای خواهر نیک
اختر از خدا بترس و بقضای حق تعالی راضی شو و بدانکه همه اهل زمین شربت
ناگوار مرگ بچشند و اهل آسمان باقی نمانند بجز ذات پاک مقدس حق تعالی
همه چیز در معرض زوال و فناست و همه را بمیراند و بعد از مردن مبعوث می
گرداند و او منفرد است در بقا بدانکه و پدر و مادر من شهید شدند
و همه از من بهتر بودند و حضرت رسول صم که اشرف خلایق بود در دنیا
نماند و بسرای باقی رحلت فرمود و بسیار از این مواعظ پسندیده برای
آن نور دیده بیان فرمود پس وصیت فرمود که ای خواهر گرامی ترا سوگند
میدهم که چون من از تیغ اهل جفا بعالم بقا رحلت نمایم گریبان چاک مکنید
و روی مخراشید و واویلا مگوئید پس اهل بیت عصمت را فی الجمله تسلی
میداد و تهیه سفر آخرت راست کرد و فرمود که طنابهای خیمه در میان
یکدیگر کشیدند و راه تردد را از میان خیمه‌ها مسدود کردند و خندق

دور خیمه‌ها را

معجز خواب امام در کربلا

دور خیمه‌ها را پر از هیزم کردند و مشغول نماز و دعا و عبادت و تلاوت
گردیدند چون وقت سحر شد حضرت امام حسین را اندک خواب در ربود
و گریان از خواب بیدار شد فرمود که در این ساعت در خواب دیدم که
سگی چند بر من حمله کردند و در آن میان سگ ابلقی بود که زیاده از دیگران
بر من حمله میکرد و گمان دارم که آنکسیکه متوجه قتل من شود پیس باشد
پس دیدم که جدم حضرت رسول صم با فوجی از ارواح مقدس بنزد
من آمدند و جدم بمن گفت ای فرزند گرامی تو شهید آل محمدی و اهل
آسمانها و مقدسان ملأ الاعلی باستقبال تو آمده‌اند و انتظار روح مقدس
تو میکشند تعجیل کن که امشب نزد ما افطار نمائی و اینک ملکی از آسمان
نازل شده و شیشه سبزی آورده است که چون تو شهید شوی خون
ترا در آن شیشه کنند و باسمان برند از حضرت صادق منقولست که
چون صبح آن روز میشوم طالع شد آن امام مظلوم با اصحاب خود نماز صبح
ادا کرد و بعد از نماز روی بجانب اصحاب سعادت مآب خود کرد و فرمود
که گواهی میدهم که امروز همه شما شهید خواهید شد بغیر از علی بن الحسین
پس از خدا بترسید و صبر کنید تا بسعادت شهادت فائز گردید از مشقت
و محنت دنیای فانی رهائی یابید بروایت دیگر آن امام مظلوم بعد از

نماز تهیه صفوف قتال پرداخت و مجموع لشکر قلیل و عسکر جلیل آنحضرت
سی و دو سوار و چهل پیاده بودند بروایت دیگر هشتاد و دو پیاده
و از امام محمد باقر منقولست که چهل و پنج سوار و صد پیاده بودند و
جنود مردود مخالف بقول مشهور بیست و دو هزار نفر بودند و از حضرت
صادق منقولست که سی هزار نفر بودند حضرت زهیر بن قین را
در میمنه لشکر سعادت اثر و حبیب بن مظاهر را در میسره مقرر فرمود
و علم هدایت شیم را بدست عباس برادر خود داد و فرمود که آتش در خندق
افروختند که آن کافران نزدیک خیام کرام حرم محترم نیایند و چند از
طرف دیگر باشد عمر بد اختر لشکر شقاوت اثر خود را مرتب ساخت و میمنه را
بعمرو بن حجاج و میسره را بشمر ذی الجوشن سپرده رایت شقاوت علامت
خود را بوردید مولای خود داد و عروة بن قیس را سرکرده سواران و شبث
بن ربعی را سرکرده پیادگان گردانید و بعد از ترتیب لشکر عمر مردود
آن جنود سقر ورود با نهایت بی شرمی رو بسپاه ملائکه پناه آن مقرب
درگاه الله آوردند چون امام حسین بی باکی و بی حیائی ایشان را
مشاهده نمود از روی رضا و تسلیم دست نیاز بدرگاه خداوند علیم برداشت
و این دعا خواند اللهم انت ثقتی فی کل کرب و رجائی فی کل شدة

مرثیه

وانت لی فی کل

وانت لی فی کل امر نزل بی ثقة وعدة کم من کرب یضعف عنه الفؤاد
وتقل فیه الحیلة ویخذل فیه الصدیق ویشمت فیه العدو انزلته
بک وشکوته الیک رغبة منی الیک عمن سواک ففرجته وکشفته فانت
ولی کل نعمة وصاحب کل حسنة ومنتهی کل رغبة چون آن اشقیا بخندق
رسیدند و راه را از آنجا مسدود یافتند عنان کشیدند از حضرت امام
زین العابدین منقولست که در این حال ابن ابی جویریه مزنی دست
برهم زد و ندا کرد که ای حسین و اصحاب حسین بشارت باد شما را
باتش که در دنیا برای خود بزودی آتش افروختید حضرت دعا کرد
که خداوندا بزودی با و عذاب آتش بچشان ناگاه باعجاز آنحضرت
اسبان ملعون رم کرد و او را در خندق انداخت و سوخت و از آتش
دنیا بلهب عذاب جهنم واصل شد پس تمیم بن حصین ندا کرد که ای
حسین و اصحاب حسین نظر کنید بسوی آب فرات که بسان شکم
ماهی درخشیده و موج میزند بخدا سوگند که یک قطره آب از آن
نخواهید چشید تا جرعه ناگوار مرگ را بیاشامید حضرت فرمود
که او و پدر او از اهل جهنم اند خداوندا این ملعون را امروز از تشنگی
هلاک گردان پس در همان ساعت باعجاز آن صدر نشین مسند امامت

[illegible]

وخلافت بران لعین تشنگی غالب شد واز اسب درگردید ودر زیر سم
اسبان لب تشنه بجحیم رسید بروایت دیگر عبدالله بن حصین
مثل این ندا کرد وحضرت دعا کرد که خداوندا او را از تشنگی هلاک کن و
هرگز او را میامرز راوی گفت که بعد از واقعهٔ کربلا بیمار شد من بعیادت
او رفتم دیدم که از شدت عطش وتشنگی فریاد میکرد چون اب بنزدیک
میبردند چندان میاشامید که نفسش تنگ میشد وقی میکرد وباز از
عطش فریاد میکرد پیوسته در این حالت بود تا بجهنم واصل شد بروایت
حضرت امام زین العابدین ع م پس محمد بن اشعث کندی بنزدیک لشکر آمد
وگفت ای حسین پسر فاطمه تو چه حرمت از حضرت رسالت داری که دیگری
ندارد حضرت این ایه را تلاوت نمود که ان الله اصطفی ادم ونوحا وال
ال ابراهیم وال عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض پس حضرت فرمود
بخدا سوگند که محمد از ال ابراهیم بود وعترت هادیه از ال محمد اند پس سر
مبارک بسوی اسمان بلند کرد وگفت خداوندا امروز محمد اشعث مذلتی
بنما که بعد از ان هرگز عزیز نگردانی ورا در همان ساعت واز لشکرگاه
بیرون رفت وبرای قضای حاجت نشست ناگاه عقربی را خدا براو
مسلط گردانید که او را گزید واو با عورت کشوده در عذرهٔ خود غلطید

تا روح پلیدش

تا روح پلیدش بعذاب شدید رسید چون تشنگی بر اهلبیت واصحاب
انحضرت غلبه کرد یزید بن حصین همدانی بخدمت ان حضرت آمد و
واجازت طلبید که بان کافران سنگین دل سخنی چند بگوید چون رخصت
یافت در برابر انگروه شقاوت پژوه امد گفت ایها الناس حق تعالی حضرت
محمد را براستی وبحق فرستاد که بشارت دهد مردم را بثواب خدا وبترساند
ایشان را از عذاب او ودعوت نماید خلق را بسوی خالق وچراغ افروختهٔ
راه هدایت بود اینک اب فرات سگ وخوک از ان میاشامند وشما
حایل شده اید میان اب وفرزند پیغمبر خود ان سگان بیحیا جواب گفتند
که سخن بسیار مگو واب نمیدهیم تا از تشنگی هلاک شود چنانچه عثمان
کشته شد بروایت دیگر تمیم بکنار خندق امد وگفت ای حسین اتش
دنیا را پیش از اتش اخرت اختیار کردهٔ حضرت فرمود ای فرزند شباب
بزودی معلوم خواهد شد که تو نی سزاوار اتش جهنم مسلم بن عوسجه
گفت یا بن رسول الله ص دستوری ده که تیری براین ملعون بیندازم
که این از همه شقی تر است وبر سر تیر آمده است حضرت فرمود که من
ابتدا بقتال ایشان نمیکنم میخواهم حجت خدا برایشان تمام کنم پس بریر بن
خضیر در برابر ان سپاه رو سیاه رفت وگفت ایگروه بیحیا از خدا بترسید

خطاب بریر بن خضیر با سپاه

که حرمت ذریه اهلبیت و فرزندان حضرت رسالت پناه ص بر زمین شما آمده اند
و مهمان شما گردیده اند نسبت بایشان چه اراده دارید گفتند میخواهیم
ایشانرا بدست پسر زیاد دهیم که آنچه خواهد نسبت بایشان بعمل آورد
بریر گفت آیا راضی نمیشوید که برگردد باوطان خود وای بر شما ای اهل کوفه
آیا پیمانها و نامهای خود را که مؤکد بایمان نوشته بودید بر طاق نسیان
گذاشته اید ای بیشرمان شما با اهلبیت پیغمبر خود نوشتید که بدیار
ما بیایید که جان خود را فدای جناب شما میکنیم اکنون که آمدند بر
از ایشان مضایقه میکنید و میخواهید پسر زیاد ولد الزنا مسلط بر ایشان
گردانید رعایت پیغمبر خود را در حق فرزندان او چنین میکنید بد
گروهی بوده اید شما خدا شما را در قیامت سیراب نگرداند چون از ایشان
جواب شافی نشنید رو از ایشان گردانید و گفت الحمد لله که بینائی
من در ضلالت و کفر شما شد خداوندا بیزاری میجویم بسوی تو از
افعال ناپسند ایشان خداوندا شمشیرهای ایشانرا بروی یکدیگر برهنه
گردان که بزودی هلاک شوند و تو از ایشان خشمناک باشی چون تیرها
باو افکندند برگشت و بخدمت حضرت آمد حضرت چون اصرار آن خطبه امام
اشرار را بر قتل آن اخیار مشاهده نمود برای اتمام حجت بر ایشان برخواست

عمامه حضرت

حضرت رسالت ص را بر سر بست و شمشیر آنجناب را حمایل کرد و بر اسب آنجناب
سوار شد و در برابر لشکر اعدا آمد و خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت
ادا فرمود و در آخر خطبه بصدای بلند ایشانرا ندا کرد که شما را بخدا سوگند
میدهم که آیا مرا میشناسید گفتند بلی میشناسیم تو فرزند زاده حضرت
رسولی فرمود که سوگند میدهم شما را میدانید که جدم حضرت رسالت
پناه است گفتند بلی فرمود میدانید که مادرم فاطمه دختر محمد است
گفتند بلی فرمود میدانید که پدرم علی بن ابیطالب است گفتند بلی فرمود
میدانید که جده ام خدیجه دختر خویلد است که پیش از جمیع زنان این
امت مسلمان شد گفتند بلی فرمود میدانید که حمزه سید شهدا عم پدر
منست گفتند بلی فرمود میدانید که جعفر طیار پرواز کننده در بهشت
عم منست گفتند بلی فرمود میدانید که شمشیر حضرت رسالت را حمایل
کرده ام و عمامه آن جناب را بر سر بسته ام و بر اسب آنجناب سوارم گفتند
بلی فرمود میدانید که پدرم پیش از جمیع این امت اسلام آورد و از همه
کس داناتر بود و بردبارتر بود و ولی و مولای هر مؤمن و مؤمنه بود
گفتند بلی فرمود پس بچه جهت خون مرا بر خود حلال کرده اید و حال
آنکه پدرم در قیامت گروهی را از حوض کوثر دور خواهد کرد چنانچه

شتربیکانرا از اب رانند ولوای حمد در روز قیامت در دست جد من خواهد بود ایا نشنیده اید که جد من رسول خدا ص در حق من و برادرم کفت که بهترین جوانان بهشتند اکر نشنیده اید و سخن مرا باور نمیکنید از جابر انصاری و از ابو سعید خدری و سهل ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک و سایر صحابه که زنده اند بپرسید تا شما را خبر دهند ان ملاعین در جواب حجتهای شافی انحضرت کفتند همه را میدانیم و دست از تو برنمیداریم تا بالب تشنه شربت مرک را بچشی پس حضرت دست بر ریش مبارک خود کرفت و دران وقت عمر شریفش ان امام عالیمقام به پنجاه و هفت سال رسیده بود پس فرمود که شدید شد غضب خدا بر یهود در هنکامیکه کفتند عزیر پسر خداست و شدید شد غضب خدا بر نصاری در وقتیکه کفتند مسیح پسر خدا و شدید شد غضب خدا بر مجوس در وقتیکه آتش پرستیدند بغیر از خدا و سخت شد غضب خدا تعالی بر هر کروه که پیغمبر خود را شهید کردند و شدید خواهد شد غضب خداوند جبار براین کروه اشرار که امام اخیار و فرزند پیغمبر مختار را بقتل میاورند بروایت دیکر ان حضرت در خطبه فرمود حمد میکنم خداوند را که دنیا را افرید و فانی

فنا ونیستی

فنا ونیستی کردانید و اهلش را بتغییر احوال ممتحن ساخت پس فریب خورده کسیست که ازان بازی خورد و بدبخت کسیست که مفتون ان کردد پس فریب ندهد شما را این دنیای غدار بدرستیکه قطع میکند امید امیدواران خود را و ناامید میکرداند طمع کنندکان خود را و می بینم شما را که جمع شده اید برای امری که خدا را بخشم آورده اید بر خود و غضب و را متوجه خود کردانیده اید و از رحمت او خود را محروم ساخته اید پس نیکو پروردکاریست پروردکار ما و بد بندکانید شما برای او و اول اقرار کردید بفرمان برداری او و ایمان اوردید بد ظاهر به پیغمبر او و اکنون جمعیت کرده اید برای کشتن ذریت و عترت او و شیطان بر شما غالب کردیده است و یاد خدا را از خواطر شما محو کرده است پس لعنت بر شما باد و بر ارادت شما بادای بی وفایان جفاکار غدار ما را در هنکام اضطرار بمدد و یاری خود طلبیدید چون اجابت شما کردیم و هدایت و نصرت شما امدیم شمشیر کینه بر روی ما کشیدید و دشمنان خود را بر ما یاری کردید و از دوستان خدا دست برداشته اید و بدشمنان خود پرداخته اید بی انکه ایشان عدالتی در میان شما ظاهر کرده باشند و بی انکه امیدی حتی از ایشان

خطاب امام ع با اشقیا

ایضا بیان ... در ... عزیز ... انها

داشته باشید مگر مال حرامی چند که در اینوقت برای مصلحت
بشما داده اند و ایالت و باطل چند که شما را بمواعید کاذبه امیدوار
ساخته اند و از ما جرمی صادر نشده است نسبت بشما و بدی
از ما بشما وای بر شما چگونه توانستید بیعداوتی و کینه و نزاعی
شمشیر کین از نیام انتقام برکشید و بی سبب بقتل اهلبیت رسالت
کمر بندید ای ذبابت(؟) فوج مگس بر سر خون لئیمان جمع شدید و مانند
پروانگان بی باکانه خود را بر آتش زدید قبیح باشد رویهای شما
ای گمراهان امت و ترک کنندگان کتاب و متفرقان احزاب و پیروان
شیطان و ترک کنندگان سنتهای خیر الانام و کشندگان اولاد پیغمبر
و هلاک کنندگان عترت و اوصیای ایشان و الحاق کنندگان اولاد زنا
بغیر پدران و ایذا کنندگان مومنان و یاری کنندگان ظالمان
وای بر شما فرزند حرب را یاری میکنید و فرزندان سید پیغمبران را
برای ایشان بقتل میآورید و بیوفائی و ترک یاری و ائمه و پیشوایان
دین در میان شما شایع گردیده است و در طبع صغیر و کبیر شما راسخ شده
و در دلهای شما ریشه دوانیده است لعنت خدا بر آنها که میشکنند
عهدها و بیعتها و پیمانها را بعد از آنکه موکد بایمان گردانیده اند و

خدا را بر خود

خدا را بر خود گواه گرفته اند بدرستیکه ولد الزنای فرزند ولد الزنا
یعنی پسر زیاد مرا مردد گردانیده است میان کشته شدن و اختیار
مذلت کشیدن و هرگز نخواهد شد که من خود را ذلیل و اسیر جفای
کافری گردانم و صاحبان همتهای بلند و فضیلتهای ارجمند و ارباب
نسبهای فاخر و پروردگان دامانهای طاهر هرگز مذلت لئیمانرا
بر شهادت گرامیان اختیار نمیکنند بدرستیکه من عذر خود را ظاهر
گردانیدم و حجت خدا را بر شما تمام کردم و اینک با عدم سامان و قلت
اعوان با این گروه قلیل از بزرگواران رو بشما میآیم و پیش از جهاد مخ(؟)
کردانیم و میدانم که همه شهید خواهیم شد ولیکن جدم مرا خبر داده است
که بعد از شهادت من باندک زمانی بتیغ انتقام کشته خواهید شد
و بآرزوهای خود نخواهید رسید اکنون هرچه خواهید بکنید من
توکل بر خدا کرده ام و آنچه برای من مقدر گردانیده بآن راضیم پس رو
باسمان گردانید و فرمود که خداوندا حبس کن از ایشان باران رحمت را
و ایشانرا بقحط مبتلا کن و فرزند ثقیف یعنی مختار را بر ایشان مسلط
گردان که کاسهای زهر آلود مرگ را بکام جان ایشان برساند و احدی
از ایشانرا نگذارد مگر آنکه انتقام من و خویشان و دوستان مرا از ایشان

نخواهد زیرا که ایشان مرا فریب دادند و دروغ گفتند و یاری دشمنان
ما کردند خداوندا توئی پروردگار ما بر تو توکل کردیم و بازگشت همه به
سوی تست بعد از این سخنان فرمود که عمر بن سعد را برای من
بطلبید و آن ملعون نمی‌خواست که در برابر آن حضرت آید چون نزدیک
آن حضرت آمد حضرت فرمود ای عمر تو مرا میکشی تا بیابی حکومت ری
و جرجان که پسر زیاد بی بنیاد حرامزاده بتو خواهد داد بخدا سوگند
که هرگز آنها برای تو میسر نخواهد شد و بعد از من زندگانی برای
تو گوارا نخواهد بود و جدم و پدرم مرا چنین خبر داده اند هر چه خواهی
بکن که بعد از من در دنیا و عقبی شادی نخواهی یافت گویا می‌بینم
که در این زودی سر نحس ترا بر نیزه کرده باشند و در کوفه نصب
کرده باشند و کودکان بر آن سنگ زنند و نشانه خود کرده‌اند پس
عمر بد گوهر در خشم شد و رو باصحاب خود کرد و گفت چه
انتظار میکشید و چرا او را مهلت داده اید او و اصحابش بقدر یک
لقمه نیستند بروایت دیگر حضرت ندا کرد در میان لشکر مخالفان
که ای شبث بن ربعی و ای حجار بن ابجر و ای قیس بن اشعث و
ای یزید بن حارث آیا شما ننوشتید بسوی من که میوه‌ها رسیده

خطاب حضرت امام با اشقیا [illegible]

و صحراها سبز

و صحراها سبز شده و لشکرها برای تو مهیا کرده‌ایم بزودی بیا که همه ترا
یاری میکنیم قیس بن اشعث جواب داد و گفت که اکنون این سخنان
فایده ندارد دست از جنگ بدار و بحکم پسر عم خود راضی شو که ایشان
نسبت بتو بدی اراده نخواهند کرد حضرت فرمود که نه بخدا سوگند
که خود را بدست شما نمیدهم و ذلیل دونان نمیگردانم و بر رسم بندگان
طوق اطاعت در گردن نمیگذارم پس باواز بلند ندا کرد که یا عباد الله
انی عذت بربی و ربکم ان ترجمون اعوذ بربی و ربکم من کل متکبر
لا یؤمن بیوم الحساب پس بسوی اصحاب کرام خود مراجعت نمود و
تعبیه حرب مخالفان درست کرد و آن بی‌شرمان رو بآن بزرگوار
آوردند چون حر بن یزید دید که کار بجا بر آنجا رسید بنزدیک
عمر بن سعد آمد و گفت ای عمر با این مرد جنگ خواهی کرد گفت
بلی چنان جنگ خواهم کرد که سرها جدا شود و دستها بریده شود حر
گفت آیا آنچه میگوید که دست از او بردارید راضی نمیشوی عمر گفت
اگر اختیار با من بود راضی میشدم ولیکن امیر تو راضی نمیشود پس
حر بجای خود برگشت و با قرة بن قیس گفت اسب خود را آب داده
گفت نه قیس گفت روانه شد و گمان کردم که میرود اسب خود را آب

شهادت حر

دهد واگر میدانستم که میخواهد بخدمت آن حضرت رود من نیز با او
رفیق میشدم ناگاه دیدم که بجانب لشکر امام حسین ع میرود پس
مهاجر بن اوس باو رسید و دید که لرزه بر اندام او افتاده مهاجر
گفت من ترا شجاع ترین اهل کوفه میدانستم این چه حالتست که بر تو
مشاهده میکنم حر گفت چنان نیست که تو گمان کرده ولیکن خود را
در میان بهشت و جهنم مترددمی بینم و بهشت را اختیار کردم و اگر مرا
پاره پاره کنند یا بسوزانند اختیار جهنم نخواهم کرد پس مردانه اسب تاخت
و بخدمت جناب سید شهدا شتافت و گفت خداوندا توبه میکنم
توبه مرا قبول کن بدرستیکه دلهای دوستان ترا ترسانیدم و فرزندان
پیغمبر ترا در بیم افکندم پس گفت یابن رسول الله منم نگذاشتم که برگردی
و ترا باین مکان آوردم ولیکن نمیدانستم که ایشان با تو چنین خواهند
کرد آیا توبه من قبول میشود حضرت فرمود بلی اگر تو برگردی خدا توبه ترا قبول
میکند گفت یابن رسول الله پس دستوری ده که اول من بجنگ اول حر ره
این کافران بروم چون دستوری یافت رجز خوانان بمعرکه در آمد
و لشکر مخالف را ندا کرد که ای اهل کوفه مادران شما بماتم شما گرفتار
شوند این بنده شایسته بزرگوار را بوعدهای دروغ خود طلبیدید

واکنون شمشیر

واکنون شمشیر بروی او کشیده اید و او را رخصت برگشتن نمیدهید
و آب فرات را که یهود و نصاری و مجوس و سگ و خوک می آشامند
باو و اهل بیت او روا نمیدارید چنین پاداش پیغمبر خود را دادید
خدا شما را از تشنگی روز قیامت نجات ندهد چون کافران او را
نشانه تیرهای خود کردند بخدمت حضرت برگشت که وداع کند
پس عمر نحس تیری در کمان گذاشت و بجانب عسکر امام مؤمنان
انداخت و گفت گواه باشید که اول کسیکه تیر بسوی ایشان انداخت
من بودم پس بیکدفعه جمیع آن کافران تیرهای شقاق از کمانهای
نفاق بسوی آن امام آفاق انداختند و کم کسی از اصحاب آنحضرت
ماند که در این حمله مجروح نشد و بروایتی در این حمله پنجاه نفر شربت
شهادت از جام سعادت چشیدند و بدست ابن سعد و شهدا ملحق
شدند حضرت فرمود باصحاب خود که مردانه باشید که این تیرها
اول حر راه رسولان این گروه غدار است بسوی شما پس حر گفت یابن رسول الله
چون اول من بر سر راه تو آمده ام میخواهم دستوری دهی که اول
من در راه تو کشته شوم چون رخصت یافت بمعرکه قتال شتافت
رجز میخواند و شجاعان معرکه نبرد را بر خاک هلاک می افکند تا آنکه

رفتن اصحاب یک یک بمیدان

چهل نفر از ایشان بجهنم فرستاد و بروایت امام زین العابدین ع هجده
نفر از آن اشقیا بجهنم فرستاد و چون اسب شرا پی کردند پیاده جنگ می
کرد تا او را از پا در آوردند و اصحاب آن حضرت او را از معرکه در آوردند
بخدمت آن حضرت آمدند هنوز رمقی از حیات در او باقی بود
و خون از رگهای او میریخت امام حسین ع دست مبارک بر روی
او کشید و فرمود که چنانچه مادرت نام کرده است در دنیا و عقبی
آزادی و گویند که ایوب بن سرح او را شهید کرد و بعد از آن یک
یک از اصحاب بجناب میآمدند و رخصت میطلبیدند و آن
امام مظلوم را وداع میکردند و میگفتند که السلام علیک یا بن
رسول الله حضرت میفرمود علیک السلام برو که ما نیز از پی
عقب تو میاییم و این آیه را میخواند فمنهم من قضی نحبه و منهم من
ینتظر و ما بدلوا تبدیلا یعنی پس بعضی مرگ خود را دریافتند و
بعضی انتظار میکشند و بدل نکردند دین خود را و در دین خود ثابت
قدم ماندند و موافق روایات معتبره بسیار در آن وقت میان آسمان
و زمین پر شد از ملایکه که بنصرت آن حضرت آمده بودند و حضرت قبول
نکرد و اختیار شهادت نمود بروایت دیگر جنیان آمدند و عرض کردند

آمدن ملایکه و جن بنصرت

نصرت خود

شهادت بریر بن خضیر

نصرت خود کردند حضرت ابا نمود پس بریر ابن خضیر همدانی که از عباد
و زهاد و بندگان شایسته رب العباد و قاری ترین اهل زمان بود بعزم
جهاد بیرون رفت و رجز خوانان در برابر مخالفان ایستاد و گفت نزدیک
من بیایید ای کشندگان مؤمنان و ای قاتلان اولاد پیغمبران پس
سی نفر از ایشان را بر خاک هلاک انداخت و سرخ رو بروضه رضوان شتافت
گویند که یزید بن معقل در مقابل او آمد و گفت گواهی میدهم که تو از
گمراه کنندگانی بریر گفت بیا مباهله کنیم و هر یک از ما و تو که دروغ گو
باشیم بتیغ دیگری کشته شویم پس یزید ضربتی بر بریر زد و اثر
نکرد و بریر ضربتی بر سر آن لعین زد که خود سرش را شکافت و بمغز سرش
رسید و بر زمین افتاد پس بحیر بن اوس از اصحاب پسر زیاد بر بریر حمله
آورد و او را شهید کرد و بعد از آن پشیمان شد و پشیمانی سودی نداشت

شهادت وهب

پس وهب بن عبد الله کلبی رخصت مبارزت طلبید و زن و مادر او همراه
بودند و مادر سعادت مند او در محاربه و مقاتله او را ترغیب میکرد
چون بعرصه کارزار در آمد گروهی از آن اشرار را طعمه شمشیر خود کرد و باز
بسوی مادر و زن خود برگشت و گفت ای مادر از من راضی شدی
از نیک زن گفت ای فرزند وقتی از تو راضی میشوم که در یاری امام

حسین ع کشته شوی زنش گفت که ما را بیکس و غریب مکن مادر گفت
ای فرزند سخن زن را مشنو و جان خود را فدای حسین کن تا در روز قیامت
نزد جد خود شفیع تو باشد پس برگشت و در دریای جنگ غوطه
خورد و مردانه کارزار کرد تا نوزده سوار و دوازده پیاده از آن اشقیا
بجهنم فرستاد پس دستهای او را قطع کردند مادرش چون آن حال را مع
کرد عمود خیمه را گرفت و متوجه معرکه شد و میگفت پدرم و مادرم فدای
تو باد برای حرم محترم جنگ کن تا شهید شوی و سعادت ابدی
دریابی آن پسر نیک اختر هر چند مبالغه میکرد که مادر برگرد قبول
نمیکرد حضرت امام حسین ع چون آن حالت را مشاهده کرد فرمود که خدا شما را
جزای خیر دهاد که در باره اهلبیت طهارت دقیقه فرو نگذاشتی
ای زن صالحه برگرد که بر زنان جهاد روا نیست چون وهب شربت شهادت
چشید زنش بیتاب شد بنزد او دوید و روی بر روی او گذاشت
و غلتان زاری و دود میکرد شمر در آن حال غلام خود را امر کرد که عمودی
بر سر آن بیچاره زد و او را بشوهرش ملحق ساخت و در حدیث حضرت
امام زین العابدین ع وارد شده است که این وهب اول نصرانی بود او
و مادرش بدست حضرت امام حسین مسلمان شدند چون معرکه

رفت هفت

رفت هفت هشت نفر از ملاعین را بقتل آورد بروایت دیگر بیست
و چهار نفر پیاده و دوازده سوار از آن منافقان نابکار را طعمه تیغ
آبدار گردانید چون از بسیاری جراحت از کار ماند او را دستگیر
کردند و بنزد عمر سعد برده آن ملعون حکم کرد او را گردن زدند
و سرش را در میان لشکر آن حضرت انداختند مادرش شمشیر او را
او را گرفت و متوجه لشکر مخالفان شد حضرت فرمود که مادر وهب
بنشین که خدا جهاد را از زنان برداشته است بشارت باد که تو و
پسر تو در بهشت با جد من محمد ص خواهید بود بروایت دیگر سر فرزند
خود را برداشت بسوی لشکر مخالفان انداخت و یکنفر از ایشانرا
هلاک کرد پس عمود خیمه را برداشت و دو کس را بقتل آورد حضرت فرمود
که ای مادر وهب برگرد آن نیک زن برگشت و گفت خداوندا امید
مرا قطع مکن حضرت فرمود که ای مادر وهب خدا ترا ناامید نمیکرداند
تو با پسرت در خدمت حضرت رسالت ص خواهید بود در اعلا درجه
بهشت پس عمرو بن خالد ازدی متوجه جنگ گاه شد و مقاتله کرد
تا کام خود را بشهد شهادت شیرین گردانید و بعد از او پسرش خالد
بیرون رفت و جهاد کرد تا شهید شد بعد از او سعد بن حنظله

تمیمی بشوق ارض رضوان ستوجر قتال آن کافران کردید و بسیاری از آن منافقان را
بجهنم فرستاد تا آنکه بعد جر رفیعه شهادت رسید و بعد از او عمیر بن
عبدالله مذحجی شمشیر کشید و مردانه رو بمعرکه کارزار نهاد و بسیاری
از آن کافران را از عرصه حیات بیرون کرد تا آنکه بضربت مسلم ضبابی
و عبدالله بجلی بسعادت شهادت فایز کردید پس مسلم بن عوسجه
که از اکابر زهاد و علماء و بزرگان اصحاب سید شهدا بود بعزم شهادت
در میدان سعادت کذاشت و قتال بسیار کرد کروهی از آن بدبختان را
بجهنم فرستاد چون بر زمین افتاد جناب امام حسین ع با حبیب بن
مظاهر بر سر او رفتند هنوز رمقی از حیات او باقی بود حضرت فرمود
که خدا رحمت کند ترا ای مسلم تو بشهادت سعادت فایز کردیدی و آن
چه بر تو بود بجای آوردی و اینک ما از عقب تو آمدیم حبیب کفت
بر ما دشوار است دیدن تو برین حال بشارت باد ترا به بهشت
مسلم با صدای ضعیف کفت خدا ترا بخیر بشارت دهد حبیب
کفت اکر نه آن بود که من بزودی ملحق میشدم هر آینه میکفتم که بان
خواهی وصیت کنی مسلم کفت که وصیت من آنست که دست از یاری
این بزرکوار دست برنداری تا جان خود را فدای او کنی این را کفت و روح

شریفش

شهادت مسلم بن عوسجه

شریفش بیال شهادت بسوی آشیان قدس پرواز کرد پس کنیزک مسلم
فریاد برآورد که یا سیداه یا ابن عوسجه چون صدای شیون او بکوش
لشکر عمر رسید از شادی خروش برآوردند شبث بن ربعی باایشان
کفت مادرهای شما بعزای شما بنشینند بدست خود بزرکان خود را
میکشید و عزت خود را بذلت بدل میکنید آیا بزرکواری که بکشتن
او شادی میکنید بسی مردانگیها در جهاد با کافران کرده و حقها بر
اسلام و مسلمانان دارد بروایت حضرت امام زین العابدین ع پس
زهیر بن قین بجلی قدم در میدان شهادت نهاد و رجزخوانان داد مردی
داد و نوزده نفر از آن کافران را بجهنم فرستاد تا آنکه شربت شهادت
نوشید و باعلای درجات سعادت رسید بروایت دیگر صد و
بیست نفر از آن مخالفان را بقتل رسانید تا آنکه بضربت کثیر بن عبدالله
شعبی و مهاجر بن اوس تمیمی بشهادت رسید پس حضرت فرمود که
خدا ترا از رحمت خود دور نکرداند و قاتلان ترا ببدترین عذابها در
دنیا و عقبی معذب کرداند و شهادت زهیر بعد از این روایت بروجه
دیکر مذکور خواهد شد و بعد از او حبیب بن مظاهر اسدی قدم
در میدان جهاد نهاد و سی و یک نفر از آن اشقیا را بسقر فرستاد و بروا

حبیب بن مظاهر

حصین
دیگر شصت و دو نفر از آن بدبختان بدرکات نیران فرستاد تا آنکه
بن نمیر او را بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت رسانید بروایت دیگر بدیل بن
صریم او را شهید کرد و سر شرا بگردن اسب خود آویخت چون داخل
معرکه شد پسر حبیب که کودک بود او را بقتل رسانید و بعد از شهادت
او خروش از اصحاب آنحضرت برخواست امام مظلوم فرمود که نزد خدا
اصحاب
میدانم جان خود و جان ما یاران خود را و مزد ایشان را از خدا میطلبم پس
مالک بن انس کاهلی قدم سعادت در میدان شهادت نهاد و هجده
نفر از آن سنگین دلان را بسرای نیران فرستاد و خود سرخ رو بریاض
بهشت شتافت بعد از آن زیاد بن مهاجر کندی بر آن طاغیان حمله
آورد و نه نفر از ایشان را بقتل رسانید و خود را بریاض جنان کشید
بعد از آن هلال بن حجاج در امواج حرب غوطه خورد و سیزده کس را
بتیغ ابدار باسفل درک نار فرستاد و خود را بسایر شهدا ملحق گردانید
بروایت دیگر تا تیر در ترکش داشت بسوی مخالفان انداخت چون
تیرهای او تمام شد دست بقائمهٔ تیغ ابدار برد و سیزده نفر را بسقر
فرستاد پس دستهای او را شکستند و او را دستگیر نمودند بر
نزد عمر نحس بردند و بحکم آن ملعون او را گردن زدند و بعد از

او نافع بن

جمله ... حمله آزار

او نافع بن هلال بیرون رفت و جمعی از ایشان را بقتل در آورد و مزاحم
بن حریث او را شهید کرد چون در هر حمله جمع کثیری از آن اشقیا نابود
نیست
میشدند عمرو بن حجاج با عمر ملعون گفت که مصلحت در مبارزت
و میباید که یکدفعه بر ایشان حمله آورید عمر رای او را پسندید و حکم
کرد که بمبارزت بیرون نروند و همه یکدفعه حمله آورند پس شمر
لعین با اصحاب خود بر میسرهٔ لشکر سعادت اثر حمله کرد و در لشکر آنحضرت
سی و دو سوار بیش نمانده بودند ایشان قدم ثبات را استوار داشتند
و بهر طرف که لشکر مخالف که حمله میکردند ایشان میگریختند پس عمر حصین
نمیر را با پانصد تیرانداز بمدد شمر فرستاد و نایرهٔ حرب مشتعل گردید
و تا ظهر جنگ کردند چون خیمهای حرم محترم بیکدیگر متصل بود
عصمت را
و از یکجانب بیشتر حمله نمیتوانستند آورد عمر حکم کرد که سرادقات
و بعضی از ایشان
از پا در آورند چون متوجه این جرات ~~[illegible]~~ شدند اصحاب حضرت
از میان خیمها در آمده بسیاری از ایشان را بجهنم فرستادند بعد از مشاهده
این حال عمر حکم کرد که آتش در خیمها زنند حضرت فرمود که بگذارید که
مسدود
آتش بخیمها زنند که چون چنین کنند راه ایشان از این جانب
میشود و چنان شد و پیوسته اصحاب کبار اخیار آنحضرت در مقاتله

ان اشرار کفار میکوشیدند و یکنفر از ایشان که شهید میشد در لشکر
ایشان مینمود و ده نفر یا صد نفر که از جنود ناسعد و دعم لعین مردود
کشته میشد هیچ نمینمود چون اصحاب ان حضرت بسیار شهید شدند
و خبر کی مخالفان زیاده شد ابو ثمامه صایدی بخدمت امام مظلوم
امد عرض کرد یا بن رسول الله م جانم فدای تو باد لشکر مخالف بتو نزدیک
شدند و می خواهم که جان خود را فدای تو کنم و بخواهم که نماز ظهر را
با تو دریابم که نماز وداع است چون حضرت سید شهدا نام نماز را شنید
اهی سرد از دل پر درد برکشید و سر باسمان بلند کرد و فرمود که نماز را
بیاد ما اوردی خدا ترا از نماز کذارندکان کرداند بلی اول وقت نماز
از اینکافران مهلتی بطلبید که ما نماز را بجا اوریم چون التماس کردند
حصین بن نمیر کفت که نماز شما مقبول نیست حبیب بن مظاهر کفت
ایغدار مکار نماز فرزند سید ابرار مقبول نیست و نماز مثل تو
منافق نابکاری مقبول است ابن نمیر در خشم شد و بر حبیب حمله کرد
حبیب شمشیری بروی اسب و زد و ان ملعون از اسب در کردید حبیب
خواست که او را بقتل اورد اصحاب و هجوم اوردند و ان لعین را بر دند
بردند و زهیر بن قین و سعید بن حنفی و عبد الله در پیش روی

ابو ثمامه صایدی

و قاتلا الى ان ... فقال الحسين ع
و سعيد بن عبد الله
زهير بن القين
تقدما امام ... اصحابه
[illegible]
و في رواية ... الامام

الحضرت ایستادند و جان خود را فدای ان جان عالمیان کردند حضرت
با بقیه اصحاب خود با جماعت نماز کردند بعنوان نماز خوف و هر تیر
و نیزه که از جانب لشکر مخالف بسوی ان حضرت میامدند و بزرکوار
بجان قبول میکردند تا انکه سعید بن عبد الله سعادت مند از بسیاری
جراحت تیر و نیزه بر زمین افتاد و میکفت خداوندا تو لعنت کن
ایشان را مانند لعنت عاد و ثمود خداوندا سلام مرا به پیغمبر خود برسان
و او را اعلام نما انچه از الم یافتم در نصرت فرزند دلبند او خداوندا مز
یاری فرزندان پیغمبر تو کردم مرا برحمت خود امیدوار کردان چون
شهد شهادت نوشید سیزده تیر در بدن او بود بغیر از جراحتهای
شمشیر و نیزه بعضی کفته اند که حضرت را فرصت نماز جماعت ندادند
و هر یک جدا نماز کردند پس عبد الرحمن بن عبد الله یزنی پا بمعرکه مر
مردانکی کذاشت و قتال کرد تا شهید شد بعد از او عمرو بن قرظه
انصاری جان خود را فدای سید شهدا کرد و در پیش روی ان
حضرت ایستاد و جهاد میکرد و هر نیزه و شمشیر و تیر که متوجه ان امام
کیهان میکردید بجان میخرید و نمیکذاشت که بان حضرت اسیبی برسد
چون از پا در امد کفت یا بن رسول الله م ایا وفا بعهد خود کردم حضرت

عمرو بن قرظه

شهادت غلام سیاه

فرمود بلی چون داخل بهشت شوم تو در پیش روی من خواهی بود
اکنون رسول خدا را از من سلام برسان و بگو که من نیز بزودی
میرسم چون آزاد کردهٔ ابوذر غفاری که غلام سیاهی بود بخدمت
آن حضرت آمد و رخصت جهاد طلبید حضرت فرمود که من ترا رخصت
میدهم که برگردی گفت یا ابن رسول الله من در نعمت و رفاه در خدمت
جناب شما برفاهیت گذرانیده‌ام اکنون که هنگام محنت و بلاست
از شما جدا نمیشوم یا ابن رسول الله نمیخواهم که من با این روی سیاه و
حسب تباه و بوی کراه شهید شوم و سفید روی و خوشبو داخل
بهشت شوم بخدا سوگند که از شما جدا نمیشوم تا خون سیاه خود را
با خونهای طیب شما مخلوط گردانم پس رخصت جهاد یافت و مردانه بر
مقاتلهٔ اعدا شتافت و داد مردانگی داد تا شهید شد بعد از شهادت
او حضرت بر سر او آمد و گفت خداوندا روی او را سفید گردان و بوی
او را نیکو گردان و او را با نیکوکاران محشور ساز میان او و محمد و آل محمد
جدائی میندار از حضرت امام زین العابدین ع منقول است که مردم آن قبیله
که شهیدان را دفن میکردند بعد از ده روز جسد او را یافتند بدعای آن
امام شافع بوی مشک او ساطع بود و بعد از او عمرو بن خالد صیداوی

بخدمت آن

بخدمت آن حضرت آمد و گفت یا ابن رسول الله مرا دستوری ده که با اصحاب
خود ملحق شوم و شهادت توانم بینم حضرت فرمود برو که در همین ساعت
ما نیز بتو ملحق میشویم آن سعادتمند جان گرامی در کف نهاد و بعد از
مقاتله بسیار بشهدای ابرار پیوست پس حنظله بن اسعد شامی
آمد و سپروار در پیش روی آن امام اخیار ایستاد تیر و نیزه و شمشیر
انکافوا را بسینهٔ خود خرید و باواز بلند میگفت یا قوم انی اخاف
علیکم مثل یوم الاحزاب مثل دأب قوم نوح و عاد و ثمود والذین من بعدهم
وما الله یرید ظلما للعباد یا قوم انی اخاف علیکم یوم التناد یوم
تولون مدبرین ما لکم من الله من عاصم یا قوم لا تقتلوا حسینا فیسحتکم
بعذاب وقد خاب من افتری و این نصیحتی چند است که مؤمن آل
فرعون با قوم فرعون میگفت یعنی ای قوم من میترسم بر شما مثل آن
عذابها که بر امتهای گذشته وارد شد مانند عذاب قوم نوح و
عاد و ثمود و آنها که بعد از ایشان بودند و خدا نمیخواهد ستمی برای
بندگان خود ای قوم میترسم بر شما از عذاب روز قیامت روزیکه
رو از محشر بگردانید بسوی جهنم و شما را از عذاب خدا نگاه دارنده
نباشد ای قوم مکشید حسین را پس مستاصل گرداند خدا شما را

حسین
بعذاب عظیم بتحقیق که ناامید است کسیکه بر خدا افترا بندد پس امام
فرمود ای پسر اسعد خدا ترا رحمت کند ایشان مستوجب عذاب شدند
در هنگامیکه نصیحت ترا قبول نکردند ترا و اصحاب ترا دشنام دادند
اکنون چگونه مستحق عذاب الیم نباشند که بزرگان دین را بقتل آوردند
حنظله گفت فدای تو شوم آیا بثواب خدا نمیرسم و بر برادران خود ملحق
نمیشوم حضرت فرمود که برو که برای تو در آخرت مهیا کرده است آن
چه بهتر است از دنیا و آنچه در دنیاست و میروی بسوی ملکی که زوال
ندارد حنظله گفت السلام علیک ای فرزند رسول صلوة بر تو باد و بر اهل
بیت تو خدا جمع کند میان ما و شما در بهشت جاوید حضرت فرمود آمین
و آن سعادتمند در دریای حرب غوطه خورد و بسعادت شهادت
فایز گردید و از مهالک دنیا خود را با منزل نجات کشید پس سوید بن
عمرو که بشرافت حسب و کثرت نماز و عبادت معروف بود قدم در
میدان نبرد گذاشت و مقاتله بسیار کرد تا آنکه از بسیاری جراحت در
میان کشتگان افتاد چون شنید که امام مظلوم شهید شد کاردی
از موزه خود بیرون و بنیم جانیکه داشت جهاد کرد تا شهید شد پس یحیی
بن سلیم مازنی به پای مردی در معرکه دوید و دعا از سرای فانی

بهشت جاوید

بهشت جاوید کشید بعد از او قرة بن ابی قرة غفاری قدم اخلاص
در میدان سعادت نهاد و بعد از محاربه بسیار شهد شهادت چشید
و بعد از او عمر بن مطاع جعفی پا به تیغ آبدار آتش در خرمن حیات مخالفان
انداخت و جان در راه پیشوای اهل ایمان در باخت و بعد از او حجاج بن
مسروق پای جلادت در میدان سعادت نهاد و بسیاری از کافران را
باسفل درکات نیران فرستاد و خلعت سعادت پوشید و شربت شهادت
نوشید بعد از او جناده بن حارث رو بمیدان آورد و بعد از محاربه
بسیار بسایر شهدا ملحق شد بعد از او عمر بن جناده بشرف شهادت
فایز گردید و بعد از او عبدالرحمن بن عروه شربت شهادت نوشید و بعد از
او عابس بن شبیب شاکری با شوذب مولای خود گفت که ای شوذب
چه در خواطر داری گفت مقاتله خواهم کرد تا کشته شوم عابس گفت من
بتو این گمان نداشتم چون این سعادت یافتی برو بخدمت امام ع و از
او رخصت طلبید و عهد خود را تازه کن و مهیا سفر آخرت شو که امروز
روزیست که باید حسب المقدور در تحصیل اجر آخرت سعی نماییم زیرا
که بعد از این عمل نخواهد بود و حساب روز جزا در پیش داریم پس
عابس بقدم اخلاص و یقین و ایمان بخدمت امام مومنان آمد و گفت

شهادت عابس

یا ابن رسول الله امروز هیچ کس از خویش و بیگانه من نزد من از تو عزیزتر نیست
و اگر میتوانستم دفع نمایم کشتن و ستم را از تو بچیزی که نزد من از جان
عزیزتر باشد هر آینه میکردم بر تو سلام میکنم و ترا وداع مینمایم و ترا گواه
میگیرم که بر طریق حق تو و پدر تو ثابتم اینرا گفت و شمشیر از غلاف
کشید و مانند شیر رو باهل خلاف آورد ربیع بن تمیم گفت من چون
دیدم که او با تیغ برهنه خشمناک رو بلشکر ما میاید و مکرر شجاعت او را
در معرکها مشاهده کرده بودم گفتم ایها الناس این شیر شیران است شیر بیشه
شجاعت که بسوی شما میاید مبادا اگر کسی مقابل او رود پس آن نامردان
ترسیدند و هر چند مبارز طلبید هیچکس جرات نکرد که بیرون رود چون
عمر دید که کسی جرات مبادرت نمینماید گفت که او را سنگباران کنید
چون عابس نامردی ایشان را مشاهده کرد تن بکشتن داده خود و زره را
انداخت و مانند شیر ژیان با تن برهنه بان روباه صفتان حمله کرد و
هر طرف که رو میاورد زیاده از دویست نفر از پیش او میگریختند تا آنکه
آن نامردان بیحیا بسنگ جور و جفا بدنش را خسته کردند چون از جدال
عاجز شد سرش را بتیغ کین جدا کردند و چندین کس بر سر او نزاع کردند که
هر یک میگفتند من کشته ام عمر گفت او را یک کس نمیتوانست کشت به

جراحت همه

جراحت همه لشکر کشته شد پس عبدالله و عبدالرحمن غفاری بخدمت
آن شاه شهدا آمدند و گفتند السلام علیک یا ابا عبدالله ما بخدمت تو آمده ایم
که جان خود را فدای تو کنیم حضرت فرمود که مرحبا پیش بیایید و مهیای
شهادت شوید بنزدیک آمدند و قطرات اشک حسرت از دیده باریدند
حضرت فرمود ای فرزندان برادر سبب گریه شما چیست بخدا سوگند که
امیدوارم که بعد از یکساعت دیگر دیده شما روشن و دل شما شاد باشد
گفتند فدای تو شویم بر حال خود گریه نمیکنیم و لیکن بر حال خیر مآل تو
میگرییم که مخالفان از هر طرف بتو احاطه کرده اند و نمیتوانیم دفع شر ایشان
از تو بکنیم حضرت فرمود که خدا جزا دهد شما را بآن اندوهی که بر حال من دارید به
بهترین جزاهای پرهیزکاران پس آن حضرت را دعا کردند و بسوی
میدان روان شدند و سرهای خود را در راه آن سرور در باختند و
سر عزت بر اوج رفعت افراختند چون اکثر اصحاب آن حضرت شهید
شدند آنحضرت غلام ترکی داشت در نهایت صلاح و سداد و قاری قرآن
بود از خدمت حضرت مرخص شد و خود را در صف سپاه مخالفان زد
و بسیاری از آن سیاه رویان را بر خاک هلاک افکند و آخر بتیغ ظلم و عدوان
بر زمین افتاد چون حضرت بر سر او آمد بر او گریست و روی مبارک

غلام ترکی

خود را بر روی آن سعادتمند گذاشت و چشم گشود و نظر بر روی نورانی
آن امام عالیشان افکند تبسمی کرد و مرغ روحش بریاض جنان پرواز نمود
پس زیاد بن شعثا بمیدان تاخت و هشت تیر که داشت بسوی لشکر
مخالفان انداخت و با هر تیری یک نفر منافق را بجهنم فرستاد و هر تیر که
می‌انداخت حضرت میفرمود که خداوندا تیرش را بر نشانه آشنا کن و
در عوض آن بهشت را باو عطا کن پس ابو عمرو نهشلی که از عباد و زهاد
و قاریان قرآن بود خود را بر صف مخالفان زد و جماعت بسیار از ایشان را
هلاک کرد و عامر بن نهشل او را شهید کرد پس سیف بن ابی الحرث و
مالک بن عبدالله بخدمت آن حضرت آمدند و رخصت جهاد یافتند
و بسوی بهشت شتافتند چون بغیر اهلبیت رسالت و خویشان
و اقارب کرام آن امام عالیمقام کسی نماند اهلبیت و اولاد امجاد آنحضرت
و اولاد امیرالمؤمنین و اولاد امام حسن و اولاد جعفر بن ابیطالب و اولاد
عقیل جمع شدند و یکدیگر را وداع کردند و عازم حرب شدند و اول کسی
که از ایشان که ابتدا بقتال کرد عبدالله پسر مسلم بن عقیل بود از ابن عم
بزرگوار خود دستوری یافته پا در میدان نهاد و رجزی چند ادا کرد
بروایت حضرت امام زین العابدین ع سه نفر از آن کافران را بقتل آورد

وبروایت

وبروایت دیگر در سه حمله نود و هشت نفر از آن اشقیا را بدرک
سقر فرستاد تا آنکه اسد بن صبیح و عمرو بن مالک او را شهید کردند
و بروایت دیگر دست خود را بر سر مبارک گذاشت ناگاه نامردی تیری
بسوی او انداخت که دست و پیشانی نورانی آن سید بزرگوار را
بهم دوخت ابوالفرج روایت کرده است که مادر عبدالله صهبا حضرت
امیرالمؤمنین ع بود و بعد از او بروایت امام محمد باقر ع محمد برادر او
بجنگگاه درآمد و بطلب خون برادر جمعی از آن بدبختان را بقتل
آورد و بضرب ابوجرهم اسدی و لقیط بن ایاس جهنی شربت
شهادت نوشید پس جعفر پسر عقیل رجزخوانان بمعرکه درآمد و
پانزده نفر از آن مخالفان را بر خاک هلاک انداخت و بروایت دو نفر را بقتل
رسانید پس بشر بن سوط همدانی او را بدرجه شهادت رسانید و بر
بروایت دیگر امام محمد باقر ع عروه بن عبدالله خثعمی او را شهید کردند
پس عبدالرحمن پسر عقیل پا در میدان سعادت نهاد و هفده سوار
از آن کافران غدار را بدرک اسفل نار فرستاد و بضرب عثمان بن
خالد جهنی خلعت شهادت پوشید بروایت دیگر بعد از او عبدالله
پسر عقیل بمعرکه درآمد و جمعی را بقتل رسانید و بضرب عثمان بن

خالد وبشر بن حوط بمنزله شهادت رسید پس محمد پسر ابو سعید بن
عقیل بمیدان در امد وبعد از کشتن جمعی بتیر لقیط بن یاسر جهنی
عمر شریفش بسر امد وبعضی روایت کرده اند که علی پسر عقیل نیز دران
صحرا بشهدا ملحق کردید چون نوبت باولاد جعفر طیار رسید اول محمد
پسر عبد الله بن جعفر قدم شجاعت در میدان سعادت نهاد وده نفر
از اشقیا را بجهنم فرستاد وبتیغ عامر بن نهشل تمیمی شربت شهادت را
نوشید پس عون برادر بزرکش بمعرکه در امد وسه سوار وهجده پیاده
زهر ممات چشانید وبر تیغ عبد الله بن بطه شهد شهادت نوشید
وبروایتی دیکر عبد الله برادر ایشان نیز دران صحرا بدرجه شهادت
رسید پس قاسم پسر حضرت امام حسن که چهرهٔ مبارکش مانند افتاب
تابان میدرخشید وهنوز بحد بلوغ نرسیده بود بنزد عم بزرکوار
امد ورخصت جهاد طلبید حضرت امام شهدا او را در بر کشید و
انقدر کریست که نزدیک شد که مدهوش کردد وهر چندان امامزاده
بزرکوار در طلب رخصت جهاد مبالغه مینمود حضرت مضایقه می
فرمود تا انکه بپای عم بزرکوار افتاد وچندان بوسید وکریست
واستغاثه کرد تا از امام حسین ع رخصت حاصل کرد وبمیدان در امد

شهادت قاسم

وعرصه قتال

وعرصه قتال را از نور جمال خود روشن کرد وبان خورد سالی در یک حمله
سی وپنج نفر از ان سنکین دلان بیحیا را بعرصه فنا فرستاد راوی کوید
که من میان لشکر عمر علیه اللعنة والعذاب بودم که دیدم کودکی از لشکر
امام حسین ع جدا شد ومتوجه لشکرکاه کردید ونور از جبین مبین
او میتابید وپیراهنی وازاری پوشیده بود ودو نعل در پا کشیده
بود وبند نعلش راستا وکسیخته بود در ان حال عمر پسر سعد ازدی
کفت بخدا سوکند که میروم تا او را بقتل اورم کفتم سبحان الله ایا دل
تو تاب ان دارد که بر او ضربت بزنی بخدا سوکند که اکر بر من تیغ حواله
کند دست نمیکشایم بدفع ان واین کروهیکه او را در میان کرفته
اند او را کافیست پس ان ملعون بدکهر اسب تاخت وضربتی بر سر
ان امامزاده مطهر زد که برو در افتاد وفریاد زد واعماه مرادریاب ناکاه
دیدم که امام حسین ع مانند عقابی امد وصفها را شکافت چون
شیر خشمناک بران کافران بیباک حمله اورد وتیغی حواله عمر قاتل ان امام
زاده مظلوم کرد ان لعین دست پیش اورد حضرت دست او را جدا کرد
ان ملعون فریاد زد لشکر اهل نفاق جمع شدند که ان ملعون را از دست حضرت
رها کنند جنک در پیوست وان ملعون کشته شد وان طفل معصوم

درز بر سم اسبان مخالفان کوفته شد چون حضرتشان کافران را دور کرده بر سر
فرزند برادر گرامی خود آمد دید که پا بر زمین میساید و عزم پرواز اعلا
علیین دارد و جوی اشک حسرت از دیدهای مبارکش جاری شد
و گفت بخدا سوگند که بر عم تو گرانست که او را تو یاری خود بطلبی
و یاری تو نتواند کرد خدا دور گرداند از رحمت خود آنها را که تو را
بقتل آوردند و وای بر گروهیکه بعد جد تو خصم ایشان باشند
پس حضرتشان شهید معصوم را برداشت و سینه اش را بر سینه خود
گذاشت و پاهای او بر زمین میکشید و او را برد تا در میان کشتگان
اهلبیت خود انداخت و گفت خداوندا کشندگان ما را بکش و جمعیت
ایشانرا پراکنده گردان و احدی از ایشانرا مگذار و هرگز ایشانرا امیا مرز
پس فرمود ای پسر عمان من و ای اهلبیت و برادران من صبر کنید
که بعد از این روز دیگر مذلت و خواری نخواهید دید و بعزت و
سعادت ابدی خواهید رسید و بروایت حضرت امام زین العابدین ع
آن امامزاده شهید سی نفر از کافران عنید را بعذاب شدید
فرستاده بود و زیاده نیز روایت کرده اند و قصه دامادی و در کتب
معتبره بنظر فقیر نرسیده است پس عبدالله پسر حضرت امام حسن ع قدم
در معرکه جهاد

از ا
در معرکه جهاد و بر تیغ ابدار چهارده نفر از کافران غدار بدرک اسفل
نار فرستاد و بعد از مقاتله بسیار هانی بن ثبیت حضرمی بر آن
امامزاده عالیمقدار ضربتی زد و شربت شهادت نوشید و به پدر
و جد بزرگوار خود ملحق گردید و بروایت امام محمد باقر ع حرمله بن
کاهل عبدالله را به تیر جفا شهادت رسانید و شهادت او بعد از
این مذکور خواهد شد پس ابوبکر فرزند امام حسن ع بمعرکه قتال
شتافت و گروهی از آن مخالفان را بر خاک هلاک انداخت تا آنکه به
ضربت عبدالله بن عقبه غنوی با اهلبیت بزرگوار خود ملحق
گردید و روح او از سرای فانی به بهشت جاودانی کشید پس برادران
بزرگوار از امام اخیار رخصت طلبیدند اول عبدالله فرزند
حضرت امیرالمؤمنین ع که او را ابوبکر میگفتند قدم در میدان کارزار
نهاد و گروهی از کافران را بسرای جحیم فرستاد و بتیغ عبدالله بن عقبه
غنوی یا حر بن بدر شربت شهادت نوشید و بروایت امام محمد باقر ع
بضربت نامردی از قبیله همدان بریاض جنان انتقال نمود و بعد از
او برادر بزرگوار او عمر بن علی ع عزم میدان کرد و اول قاتل برادر خود را
بجهنم فرستاد پس رجز خوانان خود را بوصف منافقان زد و بسیاری

از ایشان را بر خاک هلاک انداخت تا انکه بپدر بزرگوار خود ملحق کردید
پس عثمان پسر امیر المومنین پای در میدان سعادت نهاد و خرمن
عمر بسیاری از کافران را بباد داد تا انکه خولی اصبحی تیری بر جبین
مبین ان سید مکین زد که از اسب در کردید و سرش را نامردی
از فرزندان ابان بن حازم جدا کرد و دران وقت از عمر شریفش بیست و
یکسال کذشته بود پس جعفر پسر امیر المومنین [illegible] نوزده ساله بود
بعزم شهادت رو بمیدان آورد و بروایت امام محمد باقر ع خولی اصبحی
تیری بر شقیقه او زد یا دیده ان سید عدیم النظیر زد که بان تیر
بوالد کبیر خود ملحق شد و بروایت دیکر بضربت هانی پسر ثبیت
حضرمی بسرای باقی شتافت و بعد از او عبد الله پسر امیر المومنین ع
بیاری برادر بزرگوار بمعرکه کارزار در امد و کروهی از اشقیا را بر تیغ ابدار
شربت ناکوار مرک چشانید و در اخر کار بر تیغ هانی پسر ثبیت خلعت
با برکت شهادت پوشید و بسایر شهدای اهلبیت رسالت ملحق
کردید و کویند که دران وقت از عمر شریفش بیست و پنج سال کذشته
پس محمد پسر حضرت امیر المومنین ع رو بلشکر مخالفان اورد و بر تیغ نامردی
از قبیله تمیم بنعیم ابدی رسید کویند که ابراهیم فرزند حضرت امیر

مقدمه شهادت عباس

المومنین ع نیز دران معرکه شهید شد و بثبوت نه پیوسته و
در بعضی دیکر از اولاد امجاد ان حضرت نیز خلاف کرده اند و از روایت
حضرت صاحب الامر ع معلوم میشود که از برادران امام مظلوم پنج
نفر دران صحرا شهید شد عباس و جعفر و عثمان و محمد و عبد الله
رضوان الله علیهم اجمعین و از امام محمد باقر ع و امام جعفر صادق ع
روایت کرده اند که مادر عباس و جعفر و عثمان و عمر اولاد امیر المومنین
که در صحرای کربلا شهید شد ام البنین دختر حزام کلابیه بود چون
در مدینه خبر شهادت ان بزرکواران باو رسید هر روز بقبرستان
بقیع میرفت و بر فرزندان شهید خود نوحه و ندبه میکرد و اهل مدینه
بصدای کریه و نوحه او میکریستند حتی مروان با ان شقاوت و عداوت
که با اهل بیت رسالت داشت از ندبه او بیتاب میشد و میکریست
و عباس از همه برادران خود بزرکتر بود و بحسن و جمال و صباحت و
شجاعت و قوت و شوکت و تنومندی و بلندی قامت از اهل زمان
خود ممتاز بود چون بر اسبان سوار میشد پاهای او بر زمین میکشید
و او را ماه بنی هاشم میکفتند و دران روز ان بزرکوار علمدار حضرت سید
ابرار بود چون عباس دید که کسی غیر از ان امام مظلوم و فرزندان

شهادت عباس

معصوم او بنا نند بخدمت برادر نامدار خود آمد وگفت ای برادر مرا
رخصت فرمای که جان خود را فدای تو گردانم وخود را بدرجهٔ رفیعهٔ
شهادت رسانم حضرت از استماع سخنان جان سوزان برادر مهربان
سیلاب اشک خونین از دیدهای حق بین خود روان کرد وگفت
ای برادر تو علمدار منی واز رفتن تو لشکر من از هم بپاشد عباس
گفت ای برادر بزرگوار سینهٔ من از کشته شدن برادران و یاران
و دوستان تنگ شده است واز زندگی ملول شده ام وآرزومند
لقاء حق تعالی گردیده ام ودیگر تاب دیدن مصیبت دوستان ندارم
می خواهم در طلب خون برادران وخویشان دمار از مخالفان بر آورم آن
امام غریب فرمود که اگر البته عازم سفر آخرت گردیده آبی برای پرده
گیان سرادق عصمت وکودکان اهلبیت رسالت تحصیل کن که
از تشنگی بیتاب گردیده اند عباس بنزدیکان سنگین دلان
بیحیا رفت وگفت ای بیشرمان اگر بگمان شما ما گناه کاریم زنان و اطفال
ما چه گناه دارند بر ایشان ترحم کنید وشربت آبی بر ایشان بدهید
چون دید که نصیحت وپند در آن کافران اثر نمیکند بخدمت حضرت
برگشت ناگاه از خیمهای حرم صدای العطش بگوش او رسید بیتاب شد

عباس ع
شهادت

وبراسب خود

وبراسب خود سوار شد ونیزه ومشکی برداشت متوجه شط فرات گردید
چون بنزدیک نهر رسید چهار هزار نامرد که بآب موکل بودند آن غریب
مظلوم را در میان گرفتند وبدن شریفش را تیرباران کردند وآن شیر
بیشهٔ شجاعت خود را بران سپاه بیقیاس زد وهشتاد نفر از ایشان را
با تیغ تنها بر زمین افکند وخود را باب رسانید چون کفی از آب بر گرفت
کربلا شامد تشنگی آن امام مظلوم واهلبیت او را بیاد آورد آب را
ریخت ومشک را پر کرد وبر دوش خود کشید وجنگ کنان متوجه
خیمهای حرم گردید آن کافران بیحیا سر راه بر او گرفتند وبر دور او
احاطه کردند وبا ایشان محاربه میکرد وراه می پیمود ناگاه یزید بن
ورقا از کمین در آمد وحکم بن طفیل بنزد او در آمد وگرد ضربتی بر او وحیم
سید بزرگوار زدند ودست راست او را جدا کردند آن شیر بیشهٔ
شجاعت ونهال حدیقهٔ امامت مشک را بر دوش چپ کشید و
شمشیر را بدست چپ گرفت جهاد میکرد وراه می پیمود ناگاه حکم
بن طفیل ضربتی بر او زد ودست چپش را جدا کردان فرزند شیر
خدا مشک را بدندان گرفت واسب را میدوانید که آب را بآن
لب تشنگان برساند ناگاه تیری بر مشک خورد وآب بر زمین ریخت

شهادت علی اکبر

وتیر دیگر بر سینه بیکینه او امد واز اسب در گردید پس ندا کرد که ای
برادر بزرگوار مرا دریاب و بروایت دیگر نوفل بن ازرق عمودی بر سر
ان سرور زد که ببال سعادت بریاض جنت پرواز کرد واب کوثر
از دست جد بزرگوار خود نوشید چون امام حسین ع صدای
ان برادر نیکو کردار را شنید خود را باو رسانید چون او را بان حال
مشاهده کرد اه حسرت از دل پر درد برکشید و قطرات اشک خونین
از دیده بارید و فرمود الان انکسر ظهری یعنی در اینوقت پشت من
شکست و بروایت حضرت امام جعفر صادق ع حق تعالی بعوض دو دست
دو بال باو کرامت کرد که در ریاض جنت بان بالهای سعادت پرواز
میکند چون عباس شهید شد و کسی از اهلبیت انحضرت رسالت
پناه بغیر اولاد کرام ان حضرت نماند علی اصغر که بعلی اکبر مشهور است
بنزد پدر بزرگوار آمد واهنگ میدان کرد وان خورشید فلک
امامت دران وقت هیجده سال از عمر شریفش گذشته بود و بیست
و پنج سال نیز گفته اند و اول صحیح است و در حسن و جمال و فضل و کمال
عدیل خود نداشت و بصورت شبیه ترین مردم بود بحضرت رسول ص
و هرگاه اهل مدینه مشتاق لقای انحضرت میشدند بنزد ان امام

زاده عدیم

رفتن علی اکبر بمیدان

زاده عدیم المثال میامدند و بجمال باکمالش نظر میکردند حضرت امام
زین العابدین ع فرمود که چون ان امام زاده عالی تبار متوجه میدان
کارزار شد حضرت امام اختیار اب از دیدهای مبارک فرو ریخت
و رو بجانب اسمان کرد اینده و گفت خداوندا تو گواه باش بر ایشان
که فرزند حضرت رسالت و شبیه ترین مردم در گفتار و صورت و
سیرت بانحضرت بسوی ایشان میرود و هرگاه ما مشتاق لقای پیغمبر
تو میشدیم بسوی جمال و نظر میکردیم خداوندا برکتهای زمین را از ایشان
منع کن و ایشان را پراکنده گردان و والیان را از ایشان راضی مکن دان که
ایشان ما را طلب کردند که یاری کنند و شمشیر کین بر روی ما کشیدند
پس حضرت بر عمر بانگ زد که چه میخواهی از ما ای بدترین اشقیا خدا رحم
ترا قطع کند و هیچ کار ترا بر تو مبارک نگرداند و بعد از بر تو مسلط گرداند
کسی را که ترا در میان رخت خواب ذبح کند چنانچه رحم مرا قطع کردی
و قرابت حضرت رسالت را در حق من رعایت نکردی پس باواز بلند این
ایه را که در شان اهلبیت نازل شده است تلاوت نمود ان الله
اصطفی ادم و نوحا و ال ابراهیم و ال عمران علی العالمین ذریة بعضها
من بعض والله سمیع علیم پس ان شاه زاده نامدار وان امام زاده

عالی تبار مانند خورشید تابان از افق میدان طالع گردید و عرصهٔ
نبرد را بنور جمال خود منور گردانید و جمیع لشکر مخالف حیران جمال آن
آفتاب اوج عزت و جلال گردیدند چون بمیان میدان رسید چند
آنکه مبارز طلبید کسی جرات مخاربهٔ او ننمود آن شیر بیشهٔ هیجا تیغ از
نیام برکشید و آن لئیمان شقاوت انجام را طعمهٔ شمشیر آتش بار خود
گردانید و بهر طرف که حمله میکرد کوهی را بر خاک هلاک میافکند و
بهر جانب که متوجه میشد از کشته پشته بلند میکرد تا آنکه بروایت
امام زین العابدین ع چهل و پنج نفر را طعمهٔ شمشیر آتش بار خود کردانید
بروایت معتبر دیگر صد و بیست نفر از آن بیدینان بداختر را بسوی
عذاب سقر فرستاد پس بنزد پدر بزرگوار خود آمد و گفت ای پدر
مهربان از تشنگی بجان آمده ام واگر شربت آبی بیابم دمار از دشمنان
بر میآورم حضرت امام حسین ع سیلاب اشک از دیده بارید و گفت
ای فرزند ارجمند سعادتمند بر محمد مصطفی و علی مرتضی و بر پدر تو
دشوار است که ترا باین حال تشنه ببینند و شربت آبی بتو نتوانند
رسانید پس زبان جگر گوشهٔ خود را در دهان معجز نشان خود گذاشت
و مکید وانگشتر خود را بآن فرزند دلبند داد که در دهان خود

گذاشت و فرمود

شهادت علی اکبر

گذاشت و فرمود که ای نور دیده برو بجنگ دشمنان دین که در
این زود از دست جد بزرگوار خود از حوض کوثر سیراب خواهی
شد پس باز آن جگر گوشهٔ سید شهدا و سبط شیر خدا خود را
بر قلب لشکر اعدا زد و شصت نفر دیگر را از ایشان بدرک اسفل
نیران فرستاد و در آخر کار منقذ بن مره عبدی ضربتی بر سر آن سرور
زد که بروی زمین در افتاد و در گردن اسب چسبید و اسب او را
بمیان لشکر مخالفان برد و آن بیرحمان پر جفا جگر گوشهٔ رسول خدا را
بضرب شمشیر پاره پاره کردند پس فریاد کرد که ای پدر بزرگوار
اینک جد عالی مقدارم مرا از کاسهٔ سیراب گردانید که هرگز تشنه
نخواهم شد و کاسهٔ دیگر برای تو بر کف گرفته و انتظار تو میکشد و
بروایت دیگر تیری بر حلق مبارکش آمد و سیلاب خون جاری
شد ناگاه فریاد زد که ای پدر مهربان بر تو باد سلام اینک جد
من رسول خدا ترا سلام میرساند و انتظار تو میکشد پس نعره زد
و مرغ روح کثیر الفتوحش بریاض جنان پرواز کرد چون سید شهدا
بر سر آن شهید تیغ ستم و جفا آمد و او را بآن حال مشاهده کرد قطرات
عبرات از دیده بارید و آهی جانسوز از سینهٔ غم اندوز بر کشید

کفت خدا بکشد کروهی را که ترا بنا حق کشتند و بکشتن تو که بی سعی
وجرات کردند بر خدا و رسول و بر هتک حرمت حضرت رسول و بعد از تو خاک
بر سر دنیا و زندکی دنیا راوی کفت چون علی اکبر شهید شد دیدم
زنی مانند افتاب تابان بیتابانه از خیمه محترم انحضرت بیرون
دوید فریاد واویلاه وا بنوراه بر کشید و میکفت ای نور دیده اخیار
وای میوه دل افکار وای حبیب قلب بزرکوار بس مطهران امام زاده
بزرکوار را در بر کشید پرسیدم که این خاتون کیست کفتند زینب
خواهر حضرت امام حسین است ناکاه حضرت امد و دست او را کرفت
و بسوی خیمه بر کردانید و فرزند دلبند خود را برداشت و در میان
سایر شهیدان کذاشت و از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده اند که
اول کسیکه از فرزندان ابوطالب دران صحرا بر تیغ اهل جفا کشته شد
علی اکبر بود راوی کفت درین حال دیدم که کودکی از سرادق عصمت
و جلال بیرون امد مانند خورشید تابان و دو کوشواره در کوش
او بود و از وحشت و حیرت بجانب راست و چپ مینکریست و
کوشوارهای او از اضطراب وبیم میلرزید ناکاه هانی بن شبث حرام
زاده سنکین دل از لشکر عمر جدا شد و ضربتی بران طفل معصوم زد و او را
شهید کرد

رفتن زینب خاتون بعد از شهادت علی اکبر

شهادت کودکی

شهید کرد شهربانو مدهوش ایستاده بود و یارای سخن کفتن
و حرکت کردن نداشت و مشهور انست که مادر علی اکبر لیلی دختر
ابی مره ثقفی بوده و از روایت معتبره ظاهر میشود که شهربانو دران
صحرا نبود و دران وقت در حیوه نبود چنانچه در موضع دیکر بیان
شده است چون دیکر کسی از اهل بیت رسالت بغیر از ان امام مظلوم
و امام زین العابدین ع نماند و امام زین العابدین ع بیمار بود و قدرت
شمشیر برداشتن نداشت و با ان حال چون پدر غریب خود را تنها
دید شمشیر برداشت و خواست که بجانب معرکه روان شود ام کلثوم
فریاد براورد که ای نور دیده بکجا میروی امام زین العابدین ع کفت
که ای عمه بزرکوار بکذار که جان خود را فدای پدر بزرکوار نامدار خود
کنم چون حضرت امام حسین ع از اراده فرزند کرامی خود خبر یافت کفت
ای ام کلثوم او را مکذار که بمیدان رود که نسل من از او خواهد بود و بجمیع
رسید و ذریت حضرت رسالت ص باو باقی میماند خلیفه و جانشین من
او خواهد بود پس امام شهدا برای اتمام حجت خدا فریاد زد ایا کسی هست
که از حرم حضرت رسالت دفع ضرر اهل شقاوت نماید ایا خدا پرستی
هست که در حق ما از خدا بترسد ایا فریادرسی هست که در فریاد

رفتن امام زین العابدین به میدان

مقدمه شهادت امام

شهادت علی اصغر

رسیده از خدا بترسید و یا امید ثواب داشته باشید چون حرم محترم ان
حضرت صدای استغاثه ان امام غریب را شنیدند صدای شیون
گریه وزاری از سرا پرده های عصمت و طهارت بلند شد پس امام
حسین ع بدر خیمه حرم آمد و گفت که فرزند کودک من عبد الله را بدهید
که او را وداع کنم و بعضی او را علی اصغر مینامند چون ان طفل معصوم را
بدست ان امام مظلوم دادند او را بوسید و گفت وای بر این کافران
در هنگامی که جد تو محمد مصطفی ص خصم ایشان باشد ناگاه حرمله بن کاهل
تیری از کمان کین رها کرد بر حلق ان امام زاده معصوم آمد و در دامن
پدر بزرگوار خود شهید شد و مرغ روحش بشاخ سدرة المنتهی پرواز
نمود پس حضرت کف مبارک خود را در زیر ان خون میداشت که پر میشد و بسوی
اسمان میافکند و میفرمود که چون در راه خداست این همه ازارها سهل است
حضرت امام محمد باقر ع فرمود که از ان خون قطره بر زمین نیامد پس حضرت
گفت خداوندا این فرزند دلبند من نزد تو کمتر از فرزند ناقه صالح
نخواهد بود خداوندا اگر در این وقت مصلحت در یاری ما ندانستی
این ازارها را موجب تضاعف ثواب اخرت ما گردان پس ان طفل معصوم را
در میان شهدا گذا بروایتی در همان موضع دفن کرد و بپرده کیان سرادق

وداع

عصمت را طلبید

خطاب با سکینه

عصمت را طلبید و دختران و خواهران را در بر کشید و هر یک را شربت جدایی
حقیقتا نیل بخشید و صدای شیون از خیمه های حرم بلند گردید و
صدای الوداع الوداع و ناله الفراق الفراق از زمین باسمان رسید پس
سکینه دختر انحضرت مقنعه از سر کشید و گفت ای پدر بزرگوار تن بمرگ
در داده و ما را بکه میگذاری ان امام مظلوم گریست و فرمود که ای نور دیده
من هر که یاوری ندارد یقین مرگ را بر خود قرار دهد صدای دختر یاور
هر کس خداست و رحمت خدا در دنیا و عقبی از شما جدا نخواهد شد صبر
کنید بر قضاهای خدا و شکیبایی ورزید که بزودی دنیای فانی
منقضی میگردد و نعیم ابدی اخرت زوال ندارد پس حضرت امام زین
العابدین ع را طلب نمود و اسرار امامت و خلافت را با و سپرد و او را
خلیفه و جانشین خود گردانید و او را وصیتها نمود چون حضرت از شهادت
خود خبر داشت پیش از توجه عراق کتابها و سایر ودایع انبیا و اوصیا را
بام سلمه زوجه حضرت رسالت ع سپرد که چون حضرت امام زین العابدین ع
از کربلا برگردد باو تسلیم نماید چون حضرت امام زین العابدین ع بیمار بود
وصیت نامه را بدختر خود فاطمه سپرد که باو حضرت برساند چنانچه
در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقول است که چون هنگام

عزم امام بر شهادت

شهادت حضرت امام حسین ع رسید دختر بزرک خود فاطمه را طلبید
و نامه پیچیده و وصیت ظاهره باو داد زیرا که حضرت امام زین العابدین
مرض اسهال داشت و مردم کمان نمیبردند که از ان مرض صحت یابد پس
بعد از صحت ان حضرت فاطمه وصیت نامه را باو تسلیم کرد و اکنون
ان وصیت نامه نزد ماست پس حضرت امام حسین ع کمر شهادت بر
میان بست و بقدم یقین و ایمان و ارزوی شوق لقای خداوند
عالمیان رو بان کافران و منافقان اورد و مفاخر و مناقب خود را
بر جزا ادا مینمود و مبارز میطلبید و هر که در مقابل ان فرزند اسد الله
الغالب میامد او را بر خاک هلاک انداخت چون دیگر کسی جرات
نمیکرد که بمبارزت در مقابل ان حضرت در اید ان شیر خدا بر میمنه
و میسره ان اهل کفر و دغا حمله میکرد و در هر حمله جمع کثیر بسوی بئس
المصیر میفرستاد و هر جانب که حمله میکرد انکروه مانند مکس
و ملخ از پیش او میکریختند و از هر حمله که بر میکشت لحظه توقف می
نمود و میکفت لا حول و لا قوة الا بالله و تشنکی بر ان حضرت غالب
شده بود و هر چند دم اب از ان کافران میطلبید مضایقه میکردند
پس عمر نحس لعین کفت ای فرزند انزع البطین و ای فرزند کشنده

عربست شا

رفتن امام ع بفرات

عربست شاید در مبارزت با او مقاومت نمیتوانید کرد از هر جانب
او را در میان کیرید و تیر باران کنید پس چهار هزار نامرد کمان دار
ان امام زمان را در میان کرفتند و راه ان حضرت را از خیمه های
حرم مسدود کردند حضرت ایشان را ندا کرد که ای کافران اکر دین
ندارید حمیت عرب چه شده است شما با من کار دارید متوجه خیمه های
حرم چرا میشوید شمر لعین مردم را منع کرد که نزدیک حرم نروند و کفت
زود کار او را بسازید که او نیکو کفوی است و کشته شدن از تیغ او
ننک نیست چون تشنکی بان جناب غالب شد بجانب نهر فرات روان
شد چون بنزدیک اب رسید و سواران و پیادکان ان کافران سد
راه بان جکر کوشه خیر البشر و نور دیده ساقی حوض کوثر کرفتند و
ایشان زیاده از چهار هزار نفر بودند ان شیر خدا با لب تشنه بسیاری
از ایشان را بسرای جحیم فرستاد صف لشکر را شکافت و اسب را در
میان اب راند و با اسب خطاب فرمود که تو اول اب بخور تا من اب بر
خورم ان حیوان دهان از اب برداشت و انتظار میکشید که اول ان
امام تشنه لب اب بیاشامد چون امام کفی از اب بر کرفت که بیاشامد
ملعونی فریاد براورد که تو اب میاشامی و لشکر مخالف در خیمه های

حرم در آمده اند حضرتها را بیخت و دو بچه‌ها روان شد که آن خبر
اصلی نداشت دانست که مقدر شده است که روزه آن روز را از آب
کوثر بدست حضرت خیر البشر افطار نماید پس دیگر بار اهلبیت
رسالت و پرده‌گیان سرادق عصمت و طهارت را وداع نمود و ایشانرا وداع
بصبر و شکیبائی امر فرمود و بوعده مثوبات غیر متناهی الهی تسکین
داد و فرمود که چادرها بر سر کشید و آماده لشکر مصیبت و بلا گردید
و بدانید که حق تعالی حافظ و حامی شماست و شما را از شر اعدا نجات می
دهد و عاقبت شما را خیر میکرداند و دشمنان شما را بانواع بلاها
مبتلا میسازد و شما را بعوض این بلاها در دنیا و عقبی بانواع نعمتها و
کرامتها مینوازد زینهار که دست از شکیبائی بر مدارید و کلام ناخوش
بر زبان میاورید که موجب نقص ثواب شما گردد پس آن شیر خدا بار
دیگر روی بمیدان هیجا آورد و بر صف لشکر مخالف تاخت نیزه و تیغ
انداخت و با لب تشنه و بدن خسته از کشته پشته میساخت و
مانند برگ خزان سرهای کافران بر زمین میریخت و بضرب شمشیر
انبارها از خون اشرار و فجار را با خاک معرکه میامیخت روایت کرده اند
که در آن روز بدست مبارک خود هزار و نهصد و پنجاه نفر از آن

اشقیا را بر خاک

اشقیا را بر خاک هلاک انداخت بروایت مسعودی هزار و هشتصد
نفر را بسوی عذاب سقر فرستاد و بروایت ابن بابویه ده هزار نفر از آن
ناکسان را بجهنم فرستاد و بروایت صاحب روضة الشهدا دوازده هزار
نفر را بسقر فرستاد پس عمر نحس نجس لعین تیر اندازانرا حکم کرد که آن
شاه شهدا را تیر باران کنند بیکدفعه چهار هزار کافر تیر کین بسوی
آن برگزیده رب العالمین انداختند و آن سید شهدا در راه مستقال
آن تیرهای اهل جور و جفا را بر رو و گلو و سینه مبارک خود میخرید
و در جهاد اعدا کوشش مینمود و میفرمود که بد رعایت کردید پیغمبر خود را
در حق عترت مطهر او و بعد از من کشتن هیچ بنده خدائی بر او نخواهید
کرد بخدا سوگند که بنزد دوست خود میروم و شهادت را در راه او سعادت
خود میدانم وای بر شما که حق تعالی در هر دو جهان انتقام مرا از شما خواهد
کشید حصین بن مالک گفت بچه نحو انتقام از ما خواهد کشید
حضرت فرمود که چنان خواهد کرد که خود شمشیرها بر روی یکدیگر کشید
و خونهای خود را بریزید و از دنیا منقطع شوید و بابیدهای خود رسید
چون بسرای آخرت روید عذاب بدعا از برای شما مهیاست و عذاب
شاید ترین عذابهای کافران خواهد بود و چندان جراحت بر بدن شریف شهادت امام

ان امام شهدا زدند که تاب حرکت در او نماند بروایتی هفتاد و دو
جراحت نمایان در بدن کریم شاه شهیدان یافتند بروایت دیگر از حضرت
امام جعفر صادق ع منقولست که بغیر از جراحت تیر سی و سه زخم نیزه
و سی و چهار اثر شمشیر یافتند بروایت معتبر از حضرت امام محمد باقر ع
منقولست که زیاده از سیصد و بیست جراحت در جسد محترم آن
امام مکرم یافتند بروایت دیگر مجموع جراحتها که از تیر و نیزه و شمشیر
که بر جسد شریف آن امام کبیر رسیده بود هزار و نهصد جراحت بود و
چندان تیر در زره آن حضرت نشسته بود که گویا برای پرواز اوج سعادت
پر و بال برآورده بود جمیع آن زخمها در پیش روی آن حضرت بود زیرا
که پشت بایشان نکردانید و روی از آن بیدینان برنتافت تا بدرجه
شهادت شتافت چون از بسیاری جراحتان صدرنشین مسند
امامت مانده شد لحظه توقف نمود ناگاه ابوالحتوق تیری انداخت
و بر پیشانی نورانی آن امام مظلوم آمد چون تیر را کشید خون بروی
مبارکش ریخت گفت خداوندا تو می بینی و میدانی که در راه رضای
تو از دشمنان چه میکشم تو در دنیا و عقبا ایشانرا بجزای خود برسان
پس جامه را برداشت که خونرا از جبین مبین خود پاک کند ناگاه تیر زهر

شهادت امام

الوری که سه

آلودی که سه شعبه داشت آمد و بر سینه بی کینه اش که صندوق علوم
ربانی بود نشست در آنحال گفت بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله صلی الله
علیه و آله پس رو باسمان بلند کرد و گفت خداوندا تو میدانی که ایشان
کسیرا میکشند که امروز بروی زمین فرزند پیغمبری بغیر او نیست
چون تیر را کشید خون مانند ناودان روان شد خون را بکف خود
میگرفت و بجانب آسمان میانداخت و یک قطره از آن خون شریف بر نمی
گشت و از آن روز حمره شفق در آسمان زیاده شد پس کفی از خون
گرفت بر سر و روی مبارک خود مالید و فرمود که با خون خود خضاب
کرده جد بزرگوار خود را ملاقات خواهم کرد پس سید الشهدا و نور دیده
شهسوار عرصه لافتی پیاده شد و کو جرات میکرد که بنزدیک آن
حضرت بیاید بعضی از بیم و بعضی از شرم کنار میکردند تا آنکه مالک
بن بشر آمد و ضربتی بر سر مبارکش زد که عمامه اش پر از خون شد حضرت
فرمود که هرگز باین دست نخوری و نیاشامی و با ظالمان محشور شوی
پس آن ملعون بنفرین آنحضرت بیدترین احوال مرد و دستهای او خشک
و در تابستان مانند چوب میشد و در زمستان خون از آنها میریخت
و بر آنحال خسران مآل بود تا بجهنم واصل شد بروایت شیخ مفید و سید

بن طاوس که عبد الله پسر حضرت امام حسن ع کودک بود چون عم
نامدار خود رسید زینب خاتون هر چند خواست که اورا برگرداند قبول
نکرد در انوقت حرمله بن کاهل بروایت دیگر ابجر بن کعب شمشیر
حواله ان حضرت کرد ان طفل معصوم گفت وای بر تو ای ولد الزنا می
خواهی عمم را بکشی و ان طفل دست خود را پیش داشت که شمشیر بران
امام کبیر نیاید ان فاجر تیغ را فرود اورد و دست عبد الله را جدا
کرد ان طفل فریاد یا عماه براورد حضرت اورا در بر کشید و فرمود که ای نور
برادر صبر کن که در همین ساعت در روضات جنان بپدران
بزرگوار خود میرسی پس حرمله حرام زاده تیری بران طفل معصوم
زد و اورا در دامن ان امام مظلوم شهید کرد و مرغ روحش باشیانه
قدس پرواز کرد پس صالح بن وهب مزنی نیزه بر پهلوی ان حضرت
زد که بر رو در افتاد در انحال زینب خاتون از خیمه بیرون دوید
و فریاد وا اخاه و وا سیداه براورد و میگفت کاش در اینوقت
اسمان بزمین می چسبید کوهها پاره پاره میشد پس با عمر گفت
گفت که ای پسر سعد امام حسین را میکشند و تو ایستاده نظر
میکنید در انوقت اب از دیدهای ان سنگین دل روان
شد و رو

زینب خاتون در وقت شهادت

شد و رو کرد اینک وان امام مظلوم خون خود را بر سر و روی
مالید و میگفت چنین خدای را ملاقات میکنم ستم کشیده
و بخون خود غلطیده پس شمر ولد الزنا گفت چرا انتظار میکشید و
چرا کار اورا تمام نمیکنید پس انگاه از هر سو بیدینان هجوم آوردند و
حصین بن نمیر تیری بر دهان معجز بیانش زد و ابو ایوب غنوی
تیری دیگر بر حلق شریفش زد و زرعه بن شریک ضربتی بر دست
چپ ان سید عرب زد ضربتی دیگر بر دوش مبارکش زد و سنان
بن انس نیزه زد وان امام را بر رو در انداخت و خولی را گفت که سر
شرا جدا کن خولی چون نزدیک امد دستش لرزید و جرات
نکرد پس سنان ملعون خود پیش امد و سر مبارکش را جدا کرد و
میگفت که سر ترا جدا میکنم و میدانم که تو فرزند رسول خدائی
و مادر و پدر تو بهترین خلقند از حضرت امام زین العابدین ع
چنین روایت شده است که قاتل انحضرت سنان بن انس ملعون
بود و اشهر انست که شمر حرام زاده از اسب بزیر امد و خواست
که سر ان سرور را جدا کند حضرت فرمود که میدانستم که کشنده
من تو خواهی بود زیرا که تو ببینی و در خواب دیدم که سگان

خود نهاد در رکاب

بر من حمله کردند و مرا سیدیدند و در میان سگان سگ ابلق
ببیی بود که بیشتر بر من حمله میکرد نعم و جدم رسول خدا نیز چنین
خبر داده بود ان حرام زاده در خشم شد و گفت مرا بسگ تشبیه
میکنی و در ان وقت تشنگی ان حضرت بنهایت رسید بود در
زبان شریفش را از نهایت عطش می خوابید ان حرام زاده گفت
که ای فرزند ابو تراب تو دعوی میکنی که پدرم ساقی حوض کوثر
است صبر کن تا ترا اب دهد حضرت فرمود که ایا مرا میکشی و می
دانی که من کیستم ان حرام زاده گفت ترا نیک میشناسم مادر تو فاطمه
زهرا و پدر تو علی مرتضی و جد تو محمد مصطفی است و ترا میکشم و
پروا نمیکنم پس بد وازده ضربت سر مبارک ان حضرت را از بدن
مطهرش جدا کرد و بروایتی دیگر خولی سر ان حضرت را جدا کرد و
اظهر انست که هر سه ملعون شریک بودند اگرچه سنان و شمر
دخیل تر بودند پس اسب ان حضرت چون مولای خود را و امام
مومنان را کشته دید بر کافران حمله کرد و چهل نفر را هلاک کرد و سر
خود را بخون ان حضرت رنگین نمود و نعره زنان و فریاد کنان بجانب
خیمها روان شد و فریاد میکرد که وای بر گروهی که فرزند پیغمبر خود را

اسب حضرت

شهید کردند

شهید کردند و از حضرت امام زین العابدین ع منقول است که
چون ان امام مظلوم را شهید کردند اسب ان حضرت پیشانی
خود را بخون ان حضرت گذاشت و فریاد کنان بسوی خیمهای
حرم دوید چون مخدرات خیام عصمت و جلالت صدای
اسب را شنیدند سر و پای برهنه از خیمه بیرون دویدند
چون اسب را دیدند و ان شهسوار میدان خلافت را ندیدند
فریاد وا حسیناه و وا اماماه برکشیدند و ام کلثوم خواهران
جناب دست بر سر میزد و ندبه میکرد و میگفت وا محمدا اینک
حسین تو جب غبار و در اکشته تیغ جفا در صحرای کربلا افتاده
و زینب خاتون خواهران جناب میگفت وا محمداه این حسین
فرزند گرامی تو است که در خاک و خون غلطیده است و اعضایش
از یکدیگر جدا شده است و دختران تو اسیر میکنند بخدا شکایت
میکنم حال خود را بمحمد مصطفی و بعلی مرتضی و بحمزه سید الشهداء
وا محمداه این حسین تو است که بتیغ اولاد زنا شهید شده است
و عریان در صحرای کربلا افتاده و اگر تباه امروز جدم محمد مصطفی
مرده است ای اصحاب محمد اینها ذریت پیغمبر شمایند که بدست

اسب بجام

خبر ام کلثوم بجد از اسب
امدن از جمله ان

اهل جور و جفا گرفتار شده‌اند و در روایت معتبره وارد شده است
که چون آنحضرت را شهید کردند بادی عظیم وزید و زمین بلرزید
و باد سیاهی برخواست که هوا تیره شد و آفتاب منکسف گردید
مردم گمان کردند که قیامت برپا شد و عذاب مضاعف نازل گردید
پس ببرکت وجود شریف حضرت امام زین العابدین ع ساکن گردید
ابن قول بابویه بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است
که چون حضرت سید شهدا را شهید کردند در مدینه صدائی شنیدند
که امروز بلا بر این امت نازل شد و دیگر شادی نخواهند دید
تا قائم آل محمد ع ظاهر شود و سینه شما را از غم و اندوه شفا دهد
و دشمنان شما را بقتل رساند و طلب خون کشتگان شما بکند
پس اهل مدینه از شنیدن این صدا بسیار بجزع آمدند و گفتند
حادثه عظیمی واقع شده است و ما نمیدانیم چون خبر شهادت آنحضرت رسید
و حساب کردند آن صدا در شبی در مدینه ظاهر شده بود که روز
آن حضرت شهید شده بود پس حضرت فرمود که چون امام مظلوم را
شهید کردند در میان لشکر شخصی پیدا شد و نعره چند زد و
مردم او را منع کردند در جواب گفت که چگونه فریاد و ناله نکنم و حال

انکه حضرت

انکه حضرت رسالت ص ایستاده است و نظر میکند بر احوال شما و
آسمان و زمین منتظر هستند که نفرین بر اهل زمین بکنند که جمیع اهل زمین
هلاک شوند و من نیز در میان ایشان هلاک شوم پس آن بدبختان
میگفتند که این مرد دیوانه است و جمعی از ایشان از این صدا متنبه
شدند و گفتند بخدا سوگند که چه با خود کردیم هیچ کس با ما نمیکرد
سید جوانان بهشت را برای ابن زیاد ولد الزنا کشتیم پس همه آنجا
بیعت کردند که با ابن زیاد خروج کنند و کردند اما فایده نداشت
و نبخشیده راوی گفت فدای تو گردم که بود آن فریاد کننده حضرت
فرمود که جبرائیل بود و اگر رخصت میشد هر آینه نعره میزد که روحهای آن
کافران بجهنم پرواز میکرد ولیکن حق تعالی مهلت داد ایشان را که گناه
ایشان زیاده شود و عذاب الیم ایشان در آخرت باشد بعضی از کتب معتبره
از حضرت امام زین العابدین ع روایت کرده‌اند که چون سید الشهدا را شهید
کردند کلاغی آمد در خون آنحضرت غلطید و پرواز کرد بسوی
مدینه آمد و بر دیوار خانه فاطمه دختر جناب امام حسین ع نشست
چون نظر فاطمه بآن کلاغ افتاد دید که خون از او میچکد خروش برآورد
و گفت این خبر شهدای کربلا را برای من آورده است چون اهل مدینه

جبرئیل در لشکر

کلاغ از کربلا بمدینه

غارت جامه

بر آن حالت مطلع شدند گفتند ای باد خبر می خواهد غارت اولاد عبد
المطلب آغاز کند و بعد از چند روز خبر رسید که حضرت در آن روز
شهید شده بود این حدیث خالی از غرابتی نیست جهت مخالفت با اخبار
دیگر شیخ مفید و سید بن طاوس و دیگران روایت کرده اند که چون
آن اشقیا سر مبارک جناب سید شهدا را جدا کردند لباسهای
آن حضرت را که قیمتی داشتند مانند جبه خز و عمامه خز غارت
کردند هر یک از ایشان به بلای عظیم مبتلا شدند پس آن کافران
به جای رو به خیمه های سید شهدا آوردند و دست به غارت در آوردند
زنی از بکر بن وائل در لشکر عمر نجس بود چون آن حالت شنیع را
مشاهده کرد شمشیر برداشت و رو به آن کافران آمد و گفت ای بی
شرمان بر جفا فرزندان رسول خدا را غارت میکنید پس شوهر لعینش
آمد و او را برگردانید و آن بیدینان هرچه در خیمه ها یافتند غارت
کردند حتی گوشوارها از گوش کودکان و خلخالها از پای زنان بیرون
کردند تا آنکه گوش ام کلثوم را دریدند و گوشوارهای او را بردند
و از فاطمه دختر حضرت امام حسین ع روایت کرده اند که گفت من کودکی
بودم و دو خلخال طلا در پای من بود نامردی آن خلخالها را از پای

غارت فاطمه دختر امام

من بیرون

اراده شمر قتل امام زین العابدین

من بیرون میکرد و میگریست گفتم ای دشمن خدا چرا گریه میکنی گفت
چگونه نگریم که دختر حضرت رسول را غارت میکنم گفتم تو هم که می
دانی که من دختر پیغمبرم چرا متعرض غارت من میشوی گفت
اگر من نگیرم دیگری خواهد گرفت شیخ مفید از حمید بن مسلم
روایت کرده است که چون شمر لعین به خیمه حضرت امام زین العابدین ع
در آمد آن حضرت بر بستر بیماری خوابیده بود خواست که امام غریب را
بقتل رساند گفتم سبحان الله همه را کشتند و از سر این مظلوم بیمار
نمیگذرید چون عمر سعد لعین به نزدیک خیمه ها آمد ندا کرد که
کسی متعرض احوال زنان نشود و علی بن الحسین را آسیبی نرسانند
و آنچه از ایشان برده اند پس دهند از بردها چیزی پس ندادند
اما دیگر متعرض نهب و غارت نشدند و آتش در خیمه های حرم
زدند و مخدرات اهلبیت رسالت با اطفال و کودکان با سرهای
برهنه از خیمه ها بیرون دویدند و روایت کرده اند از فاطمه صغرا دختر
حضرت سید شهدا که گفت من بعد از شهادت پدر بزرگوار خود
مدهوش و حیران بر در خیمه ایستاده بودم پدر و برادران و خویشان
خود را در میان خاک و خون میدیدم و در احوال خود متفکر بودم

فاطمه صغرا از غارت

بودم که اشقیای بنی امیه با ما چه خواهند کرد آیا خواهند کشت یا اسیر
خواهند کرد ناگاه دیدم سواره پیدا شد و نیزه در دست داشت
و بر پشت زنان میزد و ایشان می گریختند و آنچه داشتند غارت
میکرد و ایشان فریاد میکردند که واجداه و وا ابتاه و واعلیاه و واقلة
ناصراه و احسیناه آیا مسلمانی نیست در میان این گروه که ما را یاری
کند آیا مؤمنی در میان این جماعت نیست که ما را پناه دهد من از
مشاهده این حال بر خود لرزیدم و عمه های خود را می جستم که با
ایشان پناه برم ناگاه دیدم که نظر آن لعین بر من افتاد من گریختم ناگاه
دیدم که سنان نیزه اش بر میان کتف من آمد و برو درافتادم
پس گوشم را درید و گوشواره مرا برداشت و مقنعه از سر من کشید
و بعد نفهمیدم چه شد و من بیهوش شدم چون بهوش آمدم دیدم
عمه ام بر سر من نشسته میگرید گفت برخیز که برویم و ببینیم که بر سر
سایر دختران و برادر بیمار تو چه آمد گفتم ای عمه چادری از برای من
نیست گفت من نیز مثل توام چون بخیمه در آمدیم دیدیم که همه اسباب را
غارت کردند و برادرم امام زین العابدین ع از بیماری و تشنگی برو
درافتاده و با حوال ما میگرید کلینی بسند معتبر از حضرت صادق ع

روایت کرده است

روایت کرده است که چون قضیه شهادت حضرت سید الشهداء واقع
شد زنی داشت آن حضرت از قبیله بنی کلب برای اسم ماتم و تعزیه آن
حضرت قیام نمود خویشان و خدمتکاران او چندان گریستند که
آب از دیده ایشان خشک شد پس نظر کرد بسوی یکی از کنیزان خود
دید که آب از دیده او روانست او را طلبید و از او پرسید که سبب
چیست که آب از دیدهای ما خشک شده است و آب دیده تو روان
است گفت چون آب دیده ام خشک شد آرد را بریان کرده و در
آب ریختم و خوردم بآن سبب آب از دیده ام جاریست پس آن زن
امر کرد که طعامها و قاوتها و شربتها برای مردم آوردند که بخورند
تا قوت ایشان بر گریستن بیشتر شود پس از روزی چند برای
او آوردند که استعانت بجوید بر ماتم آن حضرت چون آنها را
دید گفت اینها چیست گفتند هدیه ایست که فلان از برای
فرستاده است که بآن استعانت بجوئی بر ماتم حسین ع گفت ما در
عروسی نیستیم اینها را چه میکنیم و امر کرد که آنها را از خانه بیرون کردند
و چون آنها را از خانه بیرون کردند ناپیدا شدند و دیگر اثری از آنها نشد
و این واقعه جانسوز در روز جمعه یا شنبه دهم محرم سال شصت

و بکم هجرت واقع شد و عمر شریف آنحضرت در آن وقت پنجاه و هفت
سال رسیده بود و بروایتی پنجاه و شش سال و پنجاه و پنج نیز
گفته اند و در ریش مبارک آن حضرت اثر خضاب وسمه بود
و در عدد شهداء اهلبیت در آن معرکه خلاف بسیار است اکثر بیست
و هفت نفر گفته اند و هفت نفر از اولاد عقیل مسلم که پیش از
معرکه شهید شد و جعفر و عبدالرحمن پسران عقیل و محمد و
عبدالله پسران مسلم جعفر پسر محمد بن عقیل و محمد پسر ابی سعید بن
عقیل و بعضی عون و محمد پسران عقیل را زیاده کرده اند و سه نفر از فرزندان
جعفر طیار محمد و عون و عبدالله پسران عبدالله بن جعفر و نه نفر
از فرزندان حضرت امیرالمومنین ع حضرت سید الشهدا و عباس
و پسرا و محمد و عمر و عثمان و جعفر و ابراهیم و عبدالله اصغر پسران
حضرت امیرالمومنین ع و در ابوبکر اختلاف کرده اند و چهار نفر
از فرزندان حضرت امام حسن ع ابوبکر و عبدالله و قاسم و
بشر و بعضی بجای بشر عمر گفته اند و از فرزندان حضرت امام
حسین ع آنچه مشهور است علی اکبر و عبدالله که در کنار آنحضرت
شهید شد و بعضی ابراهیم و محمد و حمزه و علی دیگر و عمر و زید

گفته اند

گفته اند و ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین گفته است که
آنچه معلوم است شهادت ایشان در آن معرکه از فرزندان ابیطالب
بیست و دو نفر بند و ابن نما از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده
که هفده نفر بوده اند از فرزندان فاطمه بنت اسد در آن صحرا
شهید شدند و در زیارت که از ناحیه مقدسه بیرون آمده
از فرزندان امام حسین ع علی و عبدالله مذکور است و از فرزندان
حضرت امیرالمومنین ع عبدالله و عباس و جعفر و عثمان و محمد
و از فرزندان امام حسن ع ابوبکر و عبدالله و قاسم و از فرزندان
عبدالله بن جعفر عون و محمد و از فرزندان عقیل جعفر و عبدالرحمن
و از فرزندان مسلم عبدالله و ابی عبدالله و محمد بن ابی سعید بن
عقیل و ایشان مجموعه نوزده نفر می شوند و شصت و چهار نفر دیگر از شهدا
باسم مذکورند شیخ طوسی در مصباح از عبدالله بن سنان روایت
کرده است که گفت من در روز عاشورا بخدمت حضرت امام جعفر
صادق ع رفتم دیدم که رنگ مبارک آنحضرت متغیر گردیده و آثار
حزن و اندوه از روی شریفش ظاهر است و مانند مروارید اشک
از دیده های مبارکش میریزد گفتم یابن رسول الله سبب گریه شما چیست

هرگز دیدهٔ شما گریان مباد فرمود که مگر غافل کرام ز روز چه روز نیست
مگر نمیدانی که در مثل این روز جدم حسین شهید شده است
گفتم یا ابن رسول الله چه میفرمائی در روزهٔ این روز فرمود که روزه
بدار بی نیت روزه و در روز افطار مکن نه از روی شماتت و تمام
روز روزه مدار و بعد از عصر بیک ساعت شربتی از آب افطار
کن که در مثل این روز در این وقت جنگ از آل رسول منقضی شد
سی نفر از ایشان را از کردهای ایشان بر زمین افتاده بودند که
هر یک از ایشان اگر حیات حضرت رسالت فوت میشدند آنحضرت
صاحب تعزیتهای ایشان بود پس حضرت آنقدر گریست که محاسن
شریفش تر شد پس فرمود که چون خدا نور را خلق کرد در روز جمعه خلق
خلق کرد در روز اول ماه مبارک رمضان و ظلمت را در روز چهارشنبه
عاشورا آفرید و در آن روز حضرت امام حسین ع شهید شد شیخ
مفید و دیگران روایت کرده اند که چون حضرت سید شهدا بعالم
بقا و ملاء اعلا رحلت نمود عمر ملعون سرهای شهدا را بر قبایل عرب قسمت
کرد و با خواتین مکرمهٔ اهلبیت رسالت ع در همان روز متوجه کوفه گردیدند
و خود تا روز دیگر ماند و ابدان خبیثه کشتگان خود را دفن کرد و اجساد

مطهرهٔ شهدا

مطهرهٔ شهدا را در میان خاک و خون گذاشت چون آن ملاعین از آن رفتند
اهل غاضریه از قبیلهٔ بنی اسد آمدند و بر آن جسدهای مطهره
و بدنهای مکرم نماز کردند و دفن نمودند و جسد مطهر جناب
سید شهدا ع را در آن مکان شریف که الحال هست دفن کردند
و علی بن الحسین یعنی علی اکبر را در پایین پای آنحضرت دفن کردند
و سایر شهدا را در پایین پای آنحضرت در یک موضع دفن کردند و عباس را
در نزدیک فرات در همان موضع که شهید شده بود دفن کردند بحسب
ظاهر چنین بود اما در واقع امام را بغیر امام دفن نمیکند حضرت امام زین
العابدین ع باعجاز امامت آمد و جسد مطهر آنحضرت را بلکه سایر
شهدا را دفن کرد ابن شهر آشوب روایت کرده که اهل غاضریه می
گفتند که چون ما رفتیم که ایشان را دفن کنیم قبرهای ایشان را کنده و
ساخته دیدیم و مرغان سفید نزد ایشان دیدیم که پرواز میکردند
از حضرت امام رضا منقول است که امام زین العابدین ع محامل و بر
پدر خود نماز کرد و ایشان را دفن کرد و برگشت ای شیعیان و مؤمنان
بدانید که واقعه از این شنیعتر و مصیبتی از این فظیعتر از ابتدای
عالم تا انقضای بنی واقع نشده و نخواهد شد باید که وقوع این امور

باعث مزید اعتقاد شیعیان و محبان اهلبیت گردد زیرا که هر که در
این دنیا مرتبه‌اش نزد حق تعالی عظیم‌تر است بلا او سخت‌تر و ابتلای او
بیشتر است و دوستان خدا آرزومند این بلاها و شدتها میباشند
و پیوسته از حق تعالی بدعا و تضرع مرتبه شهادت و شدت مصیبت را
میطلبند و آنها که دوست و معبود خود را شناخته‌اند سر باختن را
در راه او از اعظم سعادتها میدانند و تعبهای دنیا پیش ایشان
راحت است و رضای محبوب ایشان در هر چه باشد منتهای لذت
ایشانست و بسیاری از پیغمبران را پوست سر کندند و ببدترین
سیاستها کشتند و در احادیث معتبره وارد شده است که اکثر پیغمبران
از قوم خود مذلتها و آزارهای عظیم کشیدند و حق تعالی برای پیغمبر آخر
الزمان آن آزارها را بر اهلبیت آنحضرت مقرر گردانید که موجب رفع درجات
او و ایشان گردد و اگر ایشان در هنگام نزول بلا از روی حتم دعا می
کردند حق تعالی دعای ایشان را رد نمیکرد و اگر دعا میکردند که آسمان بر زمین
آید یا زمین سرنگون شود البته میشد ولیکن بقضای خدا راضی بودند
و خواهان سعادت شهادت بودند هر چند افواج ملائکه و جن بیاری
آنحضرت بیامدند قبول نمیکرد و جمیع پیغمبران و اوصیای ایشان

از روی منزلت

از روی منزلت آنحضرت میکردند و آنحضرت در دل شاد بود برفتن
و در راه دوست کشته شدن و آن سخنان که بظاهر میفرمود برای
اتمام حجت بر آن کافران بود چنانچه از اخبار بیش ظاهر شد و آن جمعی
که در خدمت آنحضرت بودند و رشحه از دریای معرفت آن بحر علم ربانی
بایشان رسیده بود از روی شوق خود را بکشتن میدادند و از
الم تیر و نیزه و شمشیر پروا نداشتند و از حضرت امام محمد باقر ع منقول
است که حق تعالی مومن را بهر بلا مبتلا میگرداند و نیست بلائی مگر از برای
مومن ولیکن او را از کوری و شقاوت آخرت نجات میدهد فرمود
که حضرت امام حسین ع در صحرای کربلا کشتگان خود را بر روی یک
دیگر میگذاشت و میگفت کشتگان ما کشتگان پیغمبران و اولاد
پیغمبرانند در حدیث معتبر دیگر فرمود که حضرت امام حسین ع در
روز شهادت با اصحاب خود گفت که حضرت رسول ص با من میگفت
که ای فرزند گرامی زود باشد که ترا ببرند بسوی عراق و بسوی
زمینی که در آنجا ملاقات مینمایند پیغمبران و اوصیای ایشان یک
دیگر را و آن زمین را عمورا مینامند و تو در آن صحرا شهید خواهی
شد با گروهی از اصحاب خود که الم جراحت آهن نخواهند یافت پس

ابراهیم را خواهند یا نار کونی بردا وسلاما علی ابراهیم پس آتش
حرب بر تو و بر ایشان برد و سلام خواهد بود پس حضرت امام حسین
ع فرمود که بشارت باد شما را بنزد پیغمبر خود میرویم و نزد آن
حضرت خواهیم ماند آنچه خدا خواهد پس اول کسیکه در رجعت
بر خواهد گشت و از قبر بیرون خواهد آمد من خواهم بود و بیرون
و بیرون آمدن من موافق بیرون آمدن حضرت امیر المؤمنین ع
خواهد بود در هنگامیکه قایم آل محمد ص ظاهر شود پس بر من نازل
خواهد شد کروهی از آسمان که پیش از این نازل نشده باشند
و فرود آیند جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرهای ملائکه
و محمد و علی و برادرم با جمیع ائمه علیهم السلام که همه بر اسبان
ابلق از نور سوار باشند و مخلوقی پیش از ایشان بر آنها سوار
نشده باشد پس حضرت رسول ص لوای خود را حرکت دهد و بدست
قایم ما دهد با شمشیر خود و بدان حال مدتها بر زمین بمانیم و حق تعالی
از مسجد کوفه چشمه از روغن و چشمه از آب و چشمه از شیر جاری
گرداند پس امیر المؤمنین ع شمشیر حضرت رسالت را بمن دهد
و بسوی مشرق و مغرب زمین فرستد که هر دشمن خدا که باشد

خونش را

خونش را بریزم و جمیع بتها را بسوزانم تا آنکه جمیع بلاد هند را فتح کنم و
حضرت دانیال و یوشع زنده میشوند بنزد امیر المؤمنین ع میآیند
و میگویند راست گفتند خدا و رسول ص پس حضرت با ایشان هفتاد
نفر بسوی بصره میفرستد که مخالفان بصره را بقتل رسانند و
لشکری بجانب بلاد روم خواهد فرستاد که جمیع آن بلاد را فتح نمایند پس
من خواهم کشت هر حیوان حرام گوشت را تا آنکه بروی زمین نماند مگر
طیب و نیکو و بر یهود و نصاری و سایر ملل اسلام عرض خواهم کرد و
ایشانرا میان کشتن و اسلام شدن مخیر خواهم گردانید هر که قبول اسلام
کند براو منت خواهم گذاشت و هر که قبول نکند خونش را خواهم ریخت
و هر که از شیعیان ما در زمین باشد خدا ملکی بسوی او خواهد فرستاد
که خاک از روی او پاک کند و زنان و منزلهای او را در بهشت باو نماید
و بروی زمین کوری و زمین گیری و مبتلائی نماند مگر آنکه برکت
ما اهلبیت شفا یابد و برکتهای خدا از آسمان بسوی زمین فرود
آید بمرتبه که درختان آنقدر بار بردارند که شاخهای ایشان
بشکند و میوه زمستان را در تابستان بخورند و میوه تابستان را
در زمستان بخورند چنانچه حق تعالی میفرماید ولو ان اهل القری

امنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء والارض ولکن کذبوا فا
فاخذناهم بما کانوا یکسبون یعنی اگر اهل شهرها ایمان بیاورند و پر
پرهیزکاری نمایند هر اینه خواهیم گشود بر ایشان برکتها از آسمان و زمین
ولیکن تکذیب کردند پس گرفتیم ایشانرا بانچه کسب کرده بودند پس
حضرت فرمود که خدا خواهد بخشید بشیعیان ما اگر اسق چند که مخفی
نماید بر ایشان چیزی در زمین حتی آنکه اگر کسی خواهد خبر خانه خود را
بداند زمین اورا خبر دهد باحوال ایشان و باید دانست که این مذلتهای دنیا
موجب مزید عزت ایشانست و دوست خدا اینها ذلیل میکرده اند اما
کرمیخواستند که ایشانرا ذلیل کرده اند اکنون نام ایشان بغیر لعن و نفرین در
زمین مذکور نمیشود ونسلهای ایشان منقرض شدند ونشانی از قبرهای
ایشان ظاهر نیست وحق تعالی نام ائمه را بلند کردانیده و علوم وکمالات
ایشان عالم را فرو گرفته و دوست و دشمن بر ایشان در نماز و غیر نماز
بر ایشان صلوات میفرستند و بشفاعت ایشان در درگاه خدا حاجت
میطلبند و رؤس منابر و منابر را و وجوه دنانیر و دراهم را بنام نامی
ایشان مزین میکردانند و پادشاهان زمین بطوع و رغبت از روی
اخلاص روی بر خاک آستان ایشان میمالند و هر روز چندین هزار

مذلتها بر اهل بیت موجب مزید عزت ایشانست

کلام عالی

کس ببرکت

کس ببرکت صلوات بر ایشان آمرزیده میشوند و چندین هزار کس
ببرکت زیارت ایشان مغفور میشوند و چندین هزار کس ببرکت لعنت
بر دشمنان ایشان مستحق بهشت میکردند و چندین هزار کس از برکت
گریستن بر ایشان و محزون گردیدن از مصائب ایشان صحیفه سیئات
خود را از لوث گناه میشویند و چندین هزار کس ببرکت روایت اخبار
ونشر آثار ایشان بسعادت ابدی فایز میکردند و چندین هزار کس
ببرکت احادیث ایشان بدرجه معرفت و یقین میرسند و چندین
هزار کس بمتابعت آثار ایشان و اقتدای بسنت ایشان بمکارم اخلاق
ومحاسن آداب متحلی میکردند و چندین هزار کور ظاهر و باطن در روضات
مقدسه ایشان شفا مییابند مبتلایان دردهای جسمانی و روحانی
از دار الشفای بیوت رفیعه و علوم منیعه ایشان صحت مییابند
وآنها که اندک بصیرتی دارند از مشاهده جلال آن بزرگواران مدهوش
میکردند و از قرب معنوی آن مقربان خداوند چه در هر ساعت
بهرها و فیضها مییابند وحق تعالی بزرگی و جلالت و عظمت و شوکت
ایشانرا در رجعت و در قیامت بر عالمیان ظاهر خواهد ساخت پس
کدام جلالت از این عظیمتر و کدام بزرگی از این بیشتر میتواند بود و

شبهه و رفع آن

کدام اذیت و اذلال رفع این عظمت و جلال میتواند نمود اما شبهه
که در خواطر عوام میباشد که آنحضرت با وجود آنکه میدانست که
شهید خواهد شد چرا بصحرای کربلا میرفت و اهل بیت خود را می
برد این شبهه چندین جواب دارد جواب مجملش آنست که احوال
پیشوایان دین را باحوال خود قیاس نباید کرد و تکلیف ایشان
تکلیف دیگر است و اگر جمعی که بر اسرار قضا و قدر حق تعالی مطلع اند
تکلیف ایشان در این باب مانند تکالیف ما باشد و توانند
رفع آن قضاها که بر آنها مطلع گردیده اند از خود بکنند باید که هیچ قضا
بر ایشان جاری نگردد و بهیچ بلا مبتلا نشوند و جمیع امور موافق
خواهش ایشان واقع شود و این خلاف مصلحت علیم قدیر است
پس باید که ایشان بعلم واقع مکلف نباشند و در تکالیف ظاهره
با سایر ناس شریک باشند چنانچه ایشان در باب طهارت و نجاست
اشیا و ایمان و کفر عباد بظاهر مکلف بودند و اگر بعلم واقع مکلف
میبودند بایست که با هیچ کس معاشرت نکنند و همه چیز را نجس
دانند و حکم بکفر اکثر عالم بکنند و اگر چنین میبود حضرت رسول صلعم
دختر بعثمان نمیداد و عایشه و حفصه را بحباله نکاح خود در نمی

آورد و هرگاه

آورد و هرگاه چنین باشد پس حضرت امام حسین ع بحسب ظاهر مکلف
بود که با وجود اعوان و انصار با منافقان و کفار جهاد کند با وجود بیعت
زیاده از بیست هزار کس و وصول زیاده از دوازده هزار نامه از کوفیان
بیوفا اگر حضرت تقاعد میورزید و اجابت ایشان نمینمود ایشان را
بظاهر بر حضرت حجت بود و حجت الهی بر ایشان تمام نمیشد جواب دیگر
آنکه در وقتی نرفتن فایده میکرد که آن حضرت در نرفتن سالم بماند
و چنین نبود زیرا که یزید جمعی را فرستاده بود که آنحضرت را در مکه بگیرند
و نزد او برند یا بقتل آورند چنانچه مکرر خود میفرمود که چون خواستند
مرا بکشند که بجنگ در وقتیکه محمد بن حنفیه التماس ترک آن سفر میکرد
آنجناب فرمود که ای برادر اگر من در سوراخ جانوری از جانوران زمین
پنهان شوم البته بقول میر مرا بدر میاورند و بقتل میرسانند و در
بعضی از کتب معتبره مذکور است که یزید پلید لشکری عظیم بعمرو بن
سعد بن العاص داد و او را امارت حاج مقرر کرد و فرستاد
که بهر حیله که ممکن باشد حضرت را بگیرد یا بقتل آورد و سی نفر از
اکابر بقول میر ملاعین را برای اینکار در آن سال فرستاد باین
سبب آنحضرت احرام حج را بعمره عدول نمود و پیش از اتمام حج روانه

عراق شد و لهذا در زمان معاویه ملعون که برای مصلحت دنیا
ظاهر را رعایت میکرد و مبادرت بقتل و اذلال ظاهرا نمینمود و حضرت
اجابت دعوت کوفیان نفرمود و صبر کرد پس هرگاه حضرت داند که
بهر حال کشته میشود و کشته شدن در ضمن جهاد را بر کشته شدن
بالاسیری و مذلت اختیار نماید محل اعتراض نخواهد بود جواب دیگر
آنکه وقتیکه حقتعالی مصلحت در اعلای دین خود داند پیغمبران
و اوصیای ایشان را تکلیف تعرض بمخاطرات عظیمه مینماید چنان
چه حضرت نوح را امر بتن تنها بر چندین هزار کس مبعوث گردانید
و موسی و هارون را بدعوت فرعون فرستاد و حضرت رسول صلعم را
تکلیف بتبلیغ رسالت در مکه بنمود و اگر ایشان را برای مصلحت و شرع
اعادی حفظ نمود بسیاری از پیغمبران را برای اتمام حجت گذاشت که بانواع
سیاستها شهید کردند و در حقیقت اگر نظر کنی آن امام مظلوم جان
شریف خود را فدای دین جد بزرگوار خود کرد و اگر با یزید صلح میکرد
و انکار افعال قبیحه او نمینمود در اندک وقتی شرایع دین و اصول و فروع
ملت سید المرسلین صلعم مندرس و مخفی میشد و معاویه چندان سعی
در اخفای آثار آن حضرت کرده بود که قلیلی باقی مانده بود آن قلیل

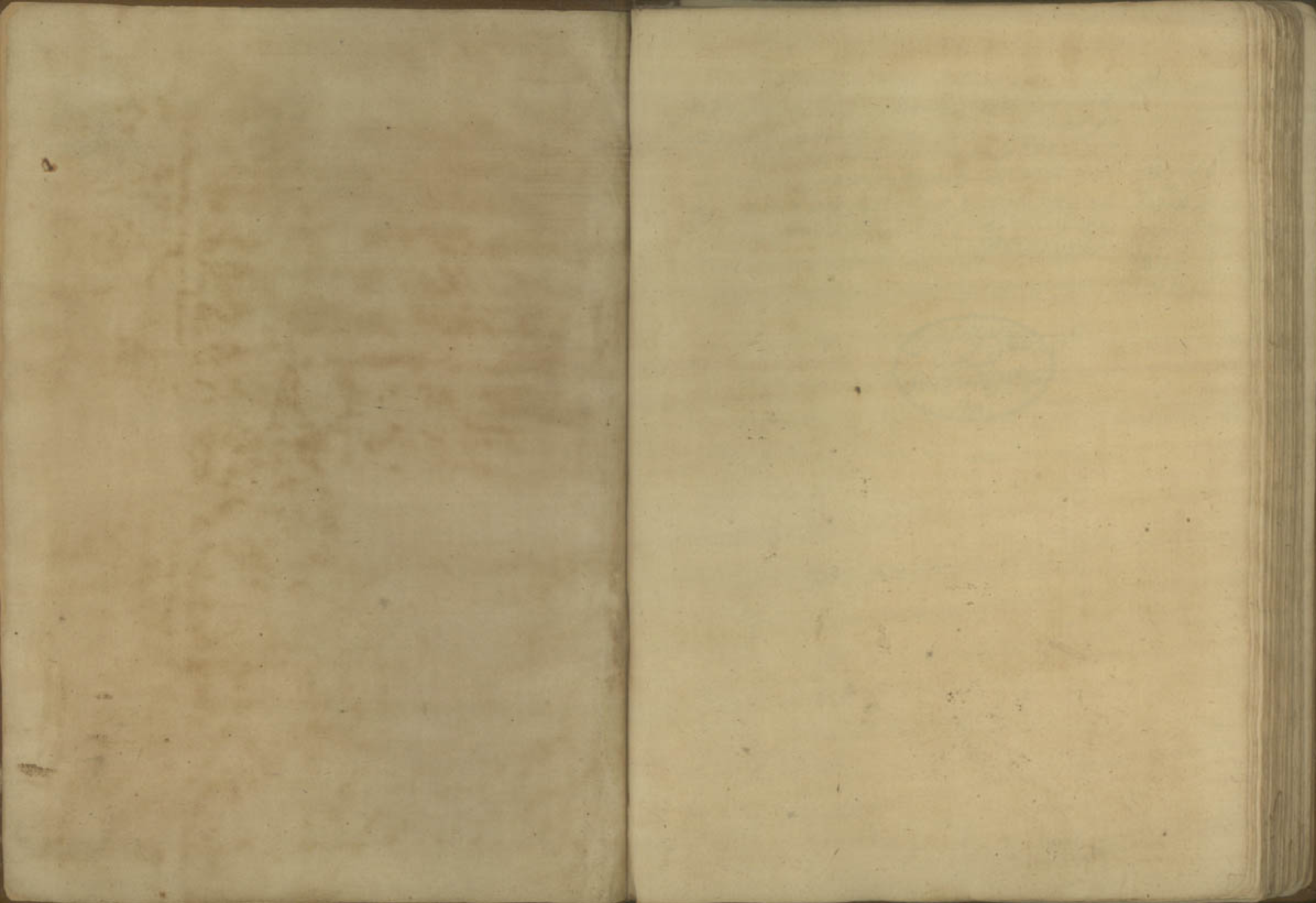
نیز باید که

نیز باید که زمانی بر طرف میشد و قبایح اعمال و افعال آن ملاعین
در نظر مردم مستحسن میشد و کفر علما میگرفت شهادت آن حضرت
باعث آن شد که مردم قدری از خواب غفلت بیدار شدند و قبایح
و عقاید اعمال ایشان را فهمیدند و صاحب خروجها مانند مختار
و غیر آن بهم رسیدند و در ارکان دولت بنی امیه تزلزل انداختند
و همان باعث انقراض و استیصال ایشان شد و در اواخر دولت بنی
امیه و اوایل سلطنت بنی عباس که مخالفان چندان قوتی نداشتند
ائمه اهلبیت صلوات علیهم اجمعین علوم الهی را در میان خلق
منتشر کردند و بدع ارباب ظلم و عدوان را ظاهر ساختند و بمشاهده
علوم و معجزات ایشان شیعیان در اطراف عالم بسیار شدند و
دین حق امامیه ظاهر شد و حجت بر عالمیان تمام شد و تا حال
بحمد الله در جمیع بلاد شیعیان هستند و کتب ایشان و شرایع و مذهب
ایشان از جمیع مذاهب مضبوط تر است و علمای ایشان از جمیع علمای
مذاهب بیشتر و داناترند و اگر بنظر تامل نظر کنی همه اینها از برکت

بكل سنده عن الصادق ع اذا مات المؤمن الفقيه ثلم في الاسلام ثلمة لا يسدها شيء ١٤ وبسنده عن الصادق ع [illegible] العبد يوم القيمة [illegible]
والعلم [illegible] عن ام حديث [illegible] ان الله تعالى يقول للعبد يوم القيمة اكنت عالما فان قال نعم قال له افلا عملت
وان قال كنت جاهلا قال له افلا تعلمت حتى تعمل فيخصمه فتلك الحجة البالغة ١٥ [illegible] فضل العالم على العابد [illegible]
بلغ العالم افضل من [illegible] العبادة [illegible] فضل العلم وان لم يعمل به [illegible] ٦ ق [illegible] من علم بابا من [illegible]
عمل به [illegible] افضل من [illegible] الف ركعة [illegible] افضل العقل [illegible] الكليني سنده عن موسى
بن جعفر ق يا هشام ان لله على الناس حجتين حجة ظاهرة وحجة باطنة فاما الظاهرة فالرسل والانبياء
والائمة واما الباطنة فالعقول

ق رسول الله ص من تعلم له مسئلة واحدة قلده الله يوم القيمة الف قلادة من نور وغفر له الف ذنب و بنا له مدينة من ذهب و كتب له بكل شعرة على جسده حجة وعمرة

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتب اهدائی
حاج شیخ محمد کاظم مقری دزفولی
١٣٧٦



۷۷/۱۰/۱۵